

ور صوفی صافی دل رویش به خیال آرد
زنار کمر سازد ، خرقه بدر اندازد
گرتر بکند دریا از چشمه خضرش لب
دایم به نثار آنرا موج گهر اندازد
« عطار »

صوفی کیست؟



Ketabton.com

تتبع و نگارش :
برهان الدین " سعیدی "

ور صوفی صافی دل رویش به خیال آرد
زنار کمر سازد ، خرقه بدر اندازد
گرتر بکند دریا از چشمه خضرش لب
دایم به نثار آنرا موج گهر اندازد
« عطار »

صوفی کیست؟

Sufi Kist

تتبع و نگارش
برهان الدین « سعیدی »

صحبت صالح ترا صالح کند
صحبت طالع ترا طالع کند
« مولانا »

ور صوفی صافی دل رویش به خیال آرد
ز نثار کمر سازد ، خرقه بدر اندازد
گر تر بکند دریا از چشمه خضرش لب
دایم به نثار آنرا موج گهر اندازد
« عطار »

صوفی کیست ؟ Sufi Kist

تتبع و نگارش
برهان الدین « سعیدی »

By: Burhanoddin Saidi

b-saidi@gmx.de

Februar 2011, Germany

مَشْخَصَاتُ رِسَالَةٍ:

- | | | |
|---------------------------------------|---|-----------------------------|
| صوفی کیست؟ | : | نام رساله |
| برهان الدین « سعیدی » | : | تتبع و نگارش |
| مرکز فرهنگی د حق لاره | : | مرجع چاپ |
| نوامبر 2008 میلادی « ۱۳۸۷ هجری شمسی » | : | سال چاپ |
| پنجصد جلد | : | تیراژ |
| فبروری 2011 میلادی | : | چاپ مجدد |
| جمهوری فدرالی المان | : | محل چاپ |
| نوامبر 2023 میلادی | : | اصلاح ، ترتیب و تنظیم مجدد: |

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اهداء

رساله هذارا به روح پاک پدر بزرگوارم

مولانا دوكتور محمد سعيد « سعيد افغانى »

(۱۹۲۲-۱۹۸۵ ميلادى)

« ۱۳۰۰ تا ۱۳۶۴ هجرى شمسى »

« مدرس ، استاد ، محقق ، نويسنده ، حقوق دان و مبارز راه صلح
و آرامش ، عدم تشدد و خير و سعادت بشریت »

اهدا مينمايم و از درگاه ذات حق تعالى براى شان
رحمت بى پايان و جنت فردوس استدعا مينمايم .

امين يا رب العالمين

برهان الدين « سعيدى »

صوفی کیست؟

صوفی کسی است تا بادل صاف در راه اصول زیربنای اسلام (توحید ، نبوت و معاد) زهد کند و با عشق حقیقی ، خاص برای رضای الهی عباد نماید ، تا تخم پر حاصل سلوک و تقوی آن به منفعت ، خیر و سعادت بشریت تمام گردد.

مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی »

فهرست مطالب

شماره	عنوان	صفحه
۱	مقدمه	۱ - ۲
۲	تقریظ مولانا عبدالواحد « واعظی »	۳
	فصل اول :	
۳	- فرق بین فلسفه و تصوف	۴
۴	- تصوف	۵ - ۸
۵	- اساس و منشاء تصوف	۹ - ۱۰
۶	- اساس و پایه گذاری تصوف	۱۱ - ۱۳
	فصل دوم :	
۷	- منشاء صوفی	۱۴ - ۱۵
۸	- صوفی از دید گاه مشایخ	۱۶ - ۲۰
	فصل سوم :	
۹	- نظریات در مورد اولین صوفی و خانقاه	۲۱ - ۲۴
	فصل چهارم :	
۱۰	- صوفی حقیقی کیست ؟	۲۵ - ۲۸
	فصل پنجم :	
۱۱	- اولین ها :	۲۹ - ۳۴
	- اولین پیغمبر توحیدی	
	- اولین طریقه ، اولین صوفی	
	- اولین خانقاه	
	- اولین کتاب تصوف	
	- اولین مجالس ذکر صوفیه	
	- اولین زن صوفی	
	- اولین حلقه سماع	
	- اولین بعیت صوفیه	
	- اولین مبلغین اصول تصوف و عرفان	

شماره	عنوان	صفحه
فصل ششم :		
۱۲	- اساس و نفوذ طرائق تصوفی	۳۵ - ۳۶
۱۳	- طرائق تصوفی و عرفانی :	۳۷
۱۴	- طریقه اویسیه	۳۸
۱۵	- طریقه زیدیه	۳۹
۱۶	- طریقه طیفوریه	۴۰
۱۷	- طریقه کرخیه	۴۱
۱۸	- طریقه سقطیه	۴۲
۱۹	- طریقه جنیدیه	۴۳
۲۰	- طریقه غزالیه	۴۴
۲۱	- طریقه کبرویه	۴۵
۲۲	- طریقه سهروردیه	۴۶
۲۳	- طریقه خاتمیه	۴۷
۲۴	- طریقه شاذلیه	۴۸
۲۵	- طریقه ذهبیه	۴۹
۲۶	- طریقه شکاریه	۵۰
۲۷	- طریقه قادریه	۵۱ - ۵۶
۲۸	- طریقه نقشبندیه	۵۷ - ۶۷
۲۹	- طریقه چشتیه	۶۸ - ۷۰
۳۰	- طریقه مولویه	۷۱ - ۷۴
۳۱	- طریقه نعمت الهیه	۷۵ - ۷۶
فصل هفتم :		
۳۲	- خانقاه های شهر کابل :	۷۷ - ۸۳
	- خانقاه « خلیفه صاحب » - خانقاه خلیفه صاحب	
	- مسگری - خانقاه خلیفه صاحب - خانقاه پاچا	
	- خانقاه مولانا « فیضانی » صاحب	
	- خانقاه « بهادرخان » - خانقاه قادریه شریفه	

شماره	عنوان	صفحه
	<p>- خانقاه مير واعظ كابلې - خانقاه سيد حمداله « حامد » - خانقاه « سرشاري » - خانقاه حضرت خواجه غريب نواز - خانقاه پهلوان - خانقاه انچي باغبانان چهاردهي - خانقاه علاوالدين عليا - خانقاه حضرت امام حسين « رض » - خانقاه مرشد سيد گلاب - خانقاه مرشد سيد غريب - خانقاه دهمزنگ - خانقاه صحبت خانه - خانقاه بابيه انخوي - خانقاه كاكريها - خانقاه حضرت ابراهيم خليل الله - خانقاه حضرت امام حسين « رض »</p>	
	فصل هشتم :	
۳۳	- عرفان	۸۴ - ۸۵
۳۴	- يقين چيست؟	۸۶
۳۵	- فرق بين وحدت وجودي و وحدت شهودي.....	۸۷ - ۸۸
	فصل نهم :	
۳۶	- هفت وادي عرفان « هفت شهر عشق » :	۸۹ - ۹۶
	- طلب	
	- عشق	
	- معرفت	
	- استغنا	
	- توحيد	
	- حيرت	
	- فنا	
	- بقا	
	فصل دهم :	
۳۷	عناوين متفرقه :	۹۷ - ۱۱۹
	« حق ، شريعت ، طريقت ، حقيقت ، توحيد ، عبادت ، عابد ، زاهد ، عارف ، سالک ، ولي ، شيخ ، خليفه ، پير ، ملا ، استاد ، امام ، مرید ، خانقاه ، ذکر و سماع .	

شماره	عنوان	صفحه
	فصل یازدهم :	
۳۸	- دیدگاه مولانا « سعید افغانی » در مورد شیوه عرفان خواجه عبدالله « انصاری »:	۱۲۰ - ۱۲۲
۳۹	- آداب ظاهری عرفان	۱۲۳
۴۰	- آداب پوشیدن خرقه	۱۲۴ - ۱۲۶
۴۱	- آداب نشستن و برخاستن	۱۲۷
۴۲	- آداب رفتن به خانه	۱۲۸
۴۳	- آداب طعام خوردن	۱۲۹
۴۴	- آداب رفتن به مهمانی	۱۳۰
۴۵	- آداب شنیدن موسیقی	۱۳۱
۴۶	- آداب سفر رفتن	۱۳۲
۴۷	ماخذ و منابع:	۱۳۳ - ۱۳۴

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

همت بدرقه راه کن ای طایر قدس
که دراز است ره مقصد و من نوسفرم

« حافظ »

تصوف بحر بیکران « معرفت نفس و کلید معرفت پروردگار جهانیان » است که انتهای ندارد و انسان هر قدر از آن بنوشد ؛ هنوز تشنه معرفت و شناختش میباشد.

بنابر اصل فوق ، قابل تذکر است که نوشته هذا « صوفی کیست ؟ » چه از لحاظ بحر بیکران تصوف و چه هم از لحاظ نارسائی های قلمی ای که دارم ، خالی از نواقص و کمبودها نیست.

بخاطر اینکه نه تنها بر فقر علمی خویش معترفم ، بلکه در این بحر عظیم ؛ نو سفرم!

نوسفر ! به این معنی که بنابر لطف و محبت ، پدر بزرگوارم مولانا محمد سعید « سعیدافغانی » داکتر فلسفه و الهیات، که کتب متعددی را در رابطه به فلسفه و تصوف و بخصوص در رابطه به مشایخ بزرگ هریک ؛
خواجه عبدالله انصاری ، ابو علی ابن سینا ، سید جمال الدین افغانی و دیگران به رشته تحریر درآورده اند ، به این علاقمند شدم تا به آموختن این بحر بیکران بپردازم.

دریغا ! به پدر بزرگوارم ، دست اجل رسید و از جانب هم روزگار و شرایط وطن و به تعقیب آن مشقت و بیچارگی مهاجرت تحمیلی ، مراد گرداب خویش غرق کرد که مدتی از آموختن تصوف و عرفان که مذهب « عشق و محبت » است ، دورماندم .

با آنهم رب العزت را سپاس گزارم که صادقانه ترین راه ارتباط با محبتش « حلقات عرفانی و صوفی » را برایم ارزانی داشت، که در زمینه برعلاوه اینکه به اشتیاق قلبم مجدداً متصل شدم ، شرایط مساعد آن شد تا بنابر علاقمندی شخصی و تقاضای برخی از دوستانم ؛ بمنظور معرفی تصوف حقیقی که انسان را از طریق « عبادت ، ریاضت و معرفت نفس » به معرفت و تجلی نور الهی هدایت و توصل می بخشد؛ به تتبع و نگارش این نوشته که به جز قطره از بحر بیکران تصوف نیست ، با استفاده از کتب پدر بزرگوار « مولانا سعیدافغانی » ، کتب یکتعداد مشایخ و بزرگان معظم تصوف و عرفان و غیره منابع ؛ بپردازم.

بنأ ؛ با کمال نهایت ادب و احترام ، از علمای معظم ، سالکان راه حق ، دانشمندان و محققین گرامی، تمنا دارم تا بنده فقیر را در تصحیح و تکمیل این نوشته ، رهنمائی و همکاری فرمایند.

ضمناً وظیفه خود میدانم تا بدینوسیله به پاس حضور دلگرم کننده استادان دانشمند هریک : محترم دیپلوم انجینر محمد عظیم « آبرومند » ، محترم امین الدین « سعیدی » ، محترم مولانا ملا عبدالواحد « واعظی » ، محترم داکتر صلاح الدین « سعیدی » و سایر دوستان گرامی بخصوص هریک:

محترم عبدالحنان « نوس » ، محترم فیض محمد « شیر زاده » ، محترم محمد اکبر « انوری » ، محترم محمد نادر « وصال » ، محمد عمر « انوری » و محترم محمد ذکریا « احمدی » که مرا در جمع اوری کتب و معلومات ، رهنمائی های ارزشمند و اصلاح و تصحیح این رساله عالمانه و صادقانه یاری کرده اند ، صمیمانه ابراز سپاس و قدردانی کرده و از بارگاه یزد متعال برای همه شان صحت، طول عمر، خوشی، سعادت و خیروبرکت استدعا مینمایم.

آی پروردگار عرش بزرگ !

- فقط تو عزیز من هستی .
- نماز، عبادت، زندگی و مرگ من برای توست .
بنأ ؛ مرحمت کن تا قلبم به نور رحمت تو منور شود و توام با « تواضع ، فروتنی ، برده باری، صبر، شکیبائی ، تعقل ، تفکر، تدبیر و انجام اعمال صالح » در راه مقدس تو، که راه « خیر و سعادت » آدمی است؛ جد و جهد مخلصانه نمایم .

امین یا رب العالمین

برهان الدین « سعیدی »

تقریظ مولانا عبدالواحد « واعظی »

الا بذكر الله تطمئن القلوب

تقریظی بر کتاب مستطاب محترم برهان الدین « سعیدی » فرزند مرحوم مغفور دوکتور مولانا محمد سعید « سعید افغانی » طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه . باری خط خطی های ناچیزم را اشعار گونه به صفحه مجازی نشر میکردم که سلامی بدین منوال برابم موصلت ورزید :

سلام علیکم برادر معظم واعظی صاحب !

خوشحالم که در صفحه مجازی با شما دوست بزرگوار، نویسنده و شاعر توانا؛ دوستان مجازی شدیم . من برهان الدین « سعیدی » مدیر مسئول ارگان نشراتی صلح و تفاهم مولانا « سعید افغانی » هستم و افتخاردارم که ... الخ. از لطف و محبت شان خاضعانه و مخلصانه تقدیر و تشکر نمودم.

دیری نبانید که (ورد) رساله شان به عنوان (صوفی کیست؟) برابم عرضه نمودند از من تا عن مروری داشتم که نه در عنوانش علی و نه در فصولش خللی همه انوار و اندکاش به زیور آیات فیض بخش الهی و احادیث گهر بار منجی عالم بشریت آراسته و از نفایس گوهرین سیر و سلوک اهل طریقت و اهل دل پیراسته که روح و روان هر خواننده را صیقل بخشیده و به زیور اخلاص بیشتر و بهتر سیر و سلوک عرفانی مشرف میگردانید.

به یاد آن افتادم که گفته اند:

**پسر کو ندارد نشان از پدر
تو بیگانه خوان و مخوانش پسر**

این یکی از باقیات الصالحات است که چنین فرزندی را خداوند « ج » به چنان پدری ببخشاید که از آثار گرانبهایش خلق را هدایتی حاصل آید. خداوند « ج » عمر با برکتی نصیب این فرزانه گرداند تا باشد جهانی از سعادت غنماندی گنجینه های علمی و فکری شان بهره مند شوند .

از خدای خود خواستم که افتخار مصاحبت مخلصانه شان را نصیب شوم در اخیر:

مؤلف کتاب کیست صوفی

یقین دارم شنیدی و ندیدی

ز نام پاک نیکویش هویداست

که برهانی به دین باشد سعیدی

تحریر کننده برادر مخلص شما

ملا عبدالواحد « واعظی »

پشتون زرغون هرات - افغانستان

جولای ۲۰۲۳ میلادی

صفحه « ۳ »

فصل اول

- فلسفه

- تصوف

- اساس و منشاء تصوف

- اساس وپایه گذاری تصوف

فلسفه

واژه فلسفه و یا فیلسوفیا ؛ کلمه یونانی بوده که فیلو « دوستی » سوفیا « دانایی » معنی شده و برای اولین بار « فیثا غورس » حدود « ۵۷۰ - ۴۹۵ قبل از میلاد » این کلمه را بکار برد و هدف آن دوستی ورزیدن به دانایی، تفکر و فرزاندگی بود.

بزرگان فلسفه معتقد هستند که:

تفکر کلی در باره کلی ترین و اساسی ترین موضوعات، در جهان و در زندگی؛ توام با تحقیق و جستجوی جوابات معقول در مورد « اصل وجود به طور مطلق و بدون هرگونه قید و شرط » هدف اساسی فلسفه میباشد ، به همین لحاظ فلسفه آزاد ترین نوع فعالیت آدمی است و نمیتوان آن را به امری خاص محدود کرد.

چنانچه در باره فلسفه چنین تعاریفات گفته شده است:

- افلاطون: فلسفه، لذتی گرامی است. خاستگاه فلسفه، شگفتی در برابر جهان است.
- ارسطو: فلسفه، علم به موجودات است از آن رو که وجود دارند.
- ویتگنشتاین: فلسفه، نبردی است علیه ذهن افسون زده شده، توسط زبان.
- کانت: فلسفه، شناسایی عقلانی است که از راه مفاهیم حاصل شده باشد.
- فیثته: فلسفه، علم علم یا علم معرفت است.
- یوهان فریدریش هربارت: فلسفه، تحلیل معانی عقلی است.
- سیسرون: فلسفه، عبارت است از علم پیدا کردن، به شریف ترین امور و توانایی استفاده از آن به هر وسیله ای که ممکن شود.
- قابل تذکر است که : در جهان اسلام فلاسفه بزرگی ظهور کرده که از آن جمله میتوان از هر یک : « ابونصر » فارابی ، بوعلی سینا، ابن رشد، ابوریحان « بیرونی » ، شیخ اشراق ، خواجه نصیر « طوسی » ، صدرالمتهین و غیره نام برد.

داکتر سید شیر آقا « حرکت » در کتاب خویش بنام « د عینیت فلسفه » چنین نوشته است:

« لومری فلسفه د علم او دوهم د خدای د لوی علم د یواخینی خلف علمی بدیل په حیث و منل شی . دریم داچی تول فلسفی مسایل او قضایا یواخی د ورخنی پیژندل شوو او منل شو علمی مقولو او قوانینو په ربا و خیرل شی او وارزول شی ...

همچنان داکتر حرکت در رابطه به « د عینیت فلسفه » که فکر جدید فلسفی در مورد قدرتمندی الله تعالی است ، چنین نوشته است:

حرکت په عالم الاسباب کی د خدای د لوی علم د عامی قانونمندی او دهغی د تولو خصوصی حالتونو په پروسه کی د تولو پدیدو د ظهور او متقابلو اړونده مناسباتو د علت او معلوم مسبب گنل کیږی . « ۱ » .

۱- کتاب « د عینیت فلسفه » ، صفحه « ۵۲ - ۶۲ » مولف: داکتر سید شیر آقا « حرکت » .

تصوف

تصوف عبارت از: روح « دین » ، مذهب « عشق و محبت » و معرفت و تجلی نور الهی ؛ در قلب مومن است .

چنانچه مشایخ صوفیه چنین گفته اند که:

تصوف عبارت از خواهش طبیعی انسان است بسوی تکامل او صاف انسانیت و معرفت طریق رضاء خداوندی از طریق علم یقینی که از الهام الهی یا از سبیل کشف روحی که از نتیجه متابعت سنت حضرت خاتم الرسالت صلی الله علیه و سلم حاصل است، میگذرد . (از طریق معرفت قلبیه ، اشراق نور الهی در قلب بنده و توصل به اشراق شهود به سوی یقین ، حاصل میگذرد .)
تحلیل ، ارزیابی و تحقیق « مشایخ و دانشمندان » نشان دهنده این است:

« ابتدای فلسفه محبت ، وسط فلسفه شناخت یا معرفت حقایق موجودات بنابر ذکاوت انسان و آخر فلسفه قول و عمل است و ضمناً تصوف و فلسفه زاده و مولود فکر آگاهی جوینده به سوی یقین که عبارتاً از « علم الیقین ، عین الیقین و حق الیقین » است ، میباشد .

امام غزالی از تجارب خویش در « کیمیای سعادت » چنین نوشته است:
(علوم صوفیه از طریق ذوق و حال و تبدیل صفات حاصل میگذرد ، بخاطر اینکه صوفیه ارباب احوال هستند نه اصحاب اقوال !

ضمناً اصناف و طبقات جویندگان راه حقیقت و علم یقین نزد من به چهار فرقه « متکلمین ، باطنیه ، فلاسفه و صوفیه » و همچنان طبقه فلاسفه با وجود فرقه های زیاد و اختلافات مذهبیه که دارند به سه قسم « دهریون ، طبیعیون و آلهیون » دسته بندی و تقسیم شده اند .)

فرق اول:

- فلاسفه معرفت کائنات را از راه عقل و حس ادراک مینمایند و همچنان از راه عقل مخلوق بوجود خالق اقرار مینمایند و یا هم نمی نمایند ، در حالیکه عقل و حس هر دو از ادراک حقیقت وجود مطلق قاصر است .

- تصوف اولاً از راه عقیده اسلامیة ، پروردگار عالمیان را به وحدانیت و قدرت شناخته و از طریق معرفت خالق مخلوق را می شناسند و بر ذات او تعالی کلمه علت را اطلاق نمی نمایند .

فرق دوم:

- فلاسفه به نظر و استدلال از طریق معرفت معلول به معرفت علت میرسند.
- تصوف از طریق مشاهده و معرفت موجد علت که او تعالی است معرفت معلولات را حاصل مینمایند.

فرق سوم:

- فلاسفه در ریاضت نفس می کوشند و تا یک درجه برای شان احوال و مواجید حاصل میشود.

- تصوف به تزکیه نفس و تهذیب و تصفیه قلب از شوائب و تزکیه روح معرفت را از تجلیات الهیه استمداد نمود و از طریق اطاعت شریعت و متابعت سنت مراتب معرفت را طی کرده و به مقامات سلوک واصل و به مقام عبدیت و مرتبه حصول رضای حضرت احدیت میرسند.

در رابطه به اصطلاح، تعریف، منشاء، اساس و محتوای تصوف از جانب مشایخ صوفیه، علما، محققین و اهل دانش نظریات و نقل قول های مختلفی از دیدگاهی «رسوم، آداب و حقیقت تصوف» بیان شده که مختصراً به بررسی برخی از آنها میپردازم.

- کلمه تصوف در بین مسلمانان از «صوف، صفه، صفا و صف» ریشه گرفته و عبارت از تصرف و احاطه انسان مسلمان در نفس او است.

- هدف از تصوف جلاء و روشنی آئینه قلب و تزکیه نفس است بحدی که قلب در این تجلی، وجود خالق و مدبر جهان هستی را حس نموده و چنان نور الهی در آن فروزان میگردد که با اطمینان او را به حقیقت آگاه می سازد، پس در این وقت است که قلب به احساس گرمی فیض الهی شروع می کند و این گرمی فیض او را به حق الیقین میرساند.

مشایخ صوفیه در مورد تصوف چنین گفته اند:

- موضوع تصوف «روح، قلب و نفس» است.

- تصوف (روح «دین» و مذهب «عشق و محبت») است.

- تصوف «معرفت و تجلی نور الهی» در قلب مومن است.

- تصوف عبارت از خواهش طبعی انسان است بسوی تکامل او صاف انسانیت و معرفت طریق رضاء خداوندی از طریق علم یقینی که از الهام الهی یا از سبیل کشف روحی که از نتیجه متابعت سنت حضرت پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و سلم حاصل میگردد.

- تصوف عبارت از شناخت آداب ظاهری و باطنی شرع و پرهیز از هرگونه اخلاق زشت و ناروا و پرداختن به یک سلسله اعمال خاص، برای قبول تجلی صفات الهی میباشد.

- تصوف در اصل عبارت از: شریعت «گفت انبیا»، طریقت «کرد انبیا» و حقیقت «دید انبیا» است که از طریق اخلاق، جلا و روشنی آئینه قلب، تزکیه نفس، زهد و عبادت میتوان به آن متصل شد.

- حضرت ابو القاسم جنید «بغدادی» معروف به شیخ الطائفه متوفی سال (۲۹۷ هجری) که در عصر خود معلم و پیشوای صوفیه بغداد بود، در مورد تصوف چنین فرموده اند:

۱- تصوف عبارت از «پاک کردن باطن (دل)، جلوگیری از خواهشات بی مورد نفسانی و به درجات بلندتر حقیقت خود را رساندن، برای بشریت خیر خواستن، در راه خداوند تعالی به حق و حقیقت متکی بودن و متابعت و خدمت به دین مقدس اسلام» میباشد.

۲- تصوف بر هشت خصلت بنا شده است:

«سخا، رضا، صبر، اشاره، غربت، پوشش پشمی، سیاحت، فقر» و اقتدا به هشت پیامبر است (سخای ابراهیم، رضای اسحاق، صبر ایوب، اشاره زکریا، غربت یحیی، لباس پشمین موسی، سیاحت عیسی، فقر محمد صلی الله علیه و سلم.)

۳- ما تصوف را از قیل و قال نگرفتیم، از گرسنگی یافتیم و دست برداشتن آرزو و بریدن از آنچه دوست داشتیم و اندر چشم ما آراسته بود.

۴- تصوف یعنی بیرون آمدن از هرخوی بد و داخل شدن به هر خلق خوب است»

- از ابو سعید ابو الخیر «نیشاپوری» که از جمله مشهورترین عرفا است، و در سال (۴۴۰ هجری) وفات یافته، در کتاب مشهورش بنام «اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابوسعید» در مورد تصوف چنین شده است:

- تصوف دو چیز است! «یک سو نگرستن و یکسان زیستن».

- تصوف عزت است در دل، توانگری است در درویشی، خدای است در بنده گی، سیری است در گرسنگی، پوشیدگی است در برهنگی، آزادی است در بنده گی، زندگی است در مرگ و شرینی است در تلخی.

- ابو الحسین احمد بن محمد نوری متوفی سال «۲۹۵ هجری قمری» که از جمله مشایخ با ممتاز بغداد بشمار میرود، چنین گفته است:

(تصوف نه علم است نه رسم ، بلکه اخلاق حسنه می باشد ، چه اگر رسم بود به مجاهدت بدست می آید و اگر علم بود به تحصیل و خواندن حاصل می شد ، پس تخلق به اخلاق الله است و با علم و رسم بدست نمی آید.)

- تصوف عبارت از وقوف است با مراعات آداب شریعت در ظاهر بطوریکه این آداب به باطن صوفی سرایت کند و وقوف است با دقایق ایمان در باطن بطریق که سرایت کند از باطن در ظاهر و حاصل گردد .

- تصوف یک حالت و جدانی و ضمیری است که رهروان فروتن و خاشع در این راه لذت تقرب و وصال روحی را به ذات خداوند واجب الوجود و خالق موجود می چشند . و این حالتیست که در آن شعله نور هدایت ربانی بر قلوب سالکین تصوف و طریقت درخشش می یابد و قلب را به یقین رهنمائی مینماید . (۱)

مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » در رابطه به تصوف در کتاب « الاشارات و التنبیهات » خویش ، چنین نوشته است:

تصوف پاکی ، اخلاص ، تصمیم ، ذوق ، لذت او خوند دی .
حقیقت دادی چی د تصوف مرام و مقصد او هدف د یر عالی دی او حقیقی متصوف هغه
خوک دی چی خپل ټول عمری د خلکو د خدمت د انجامولو په لیاره کی ، حق او حقیقت
ته د رسیدلو په منظور وقف کړی وي ؛ ځکه چی تصوف د زړه پاکۍ ، د عمل کړه توت ،
د خلکو سره اخلاص ، د حق او حقیقت سره قوی رابطه او علاقه ده . « ۲ » .

۱ - صفحه « ۶ » کتاب حقیقت تصوف و بحثی از طریقه نقشبندیه ، مولف : شیخ امین علاالدین « نقشبندی » .

۲ - کتاب بنام « الاشارات و التنبیهات » : صفحه « ۱۴۰ » بخش : د تصوف غایه او هدف . نوشته : مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » سال ۱۳۵۹ - کابل .

اساس و منشاء تصوف

- مولانا دوكتور محمد سعيد « سعيد افغانى » در كتاب (الاشارات و التنبیہات) خویش ، پیرامون منشاء و اساس تصوف چنین نوشته است: ترجمه: صفحات (۱۳۰-۱۳۲) ، از زبان پشتو به درى).

- کلمه تصوف از کلمه صوف گرفته شده و صوف بمعنی پشم است چون اکثر صوفیان لباس پشمینی به تن میکردند بناً بخاطر پوشیدن لباس و مسلک شان ، کلمه تصوف رایج شد و به صوفی ها شهرت یافتند.

(باید گفت که اکثر علما به این قول موافق هستند که کلمه تصوف از حرف صوف عربی که به معنی پشم است، گرفته شد و از جانب هم اکثر آن ها به مثل انبیاء ، رسولان و اصحاب ، لباس پشمینی به تن کردند و به صوفیان شهرت یافتند.)

- تصوف از کلمه « صفه » گرفته شده و « صفه » محلی است در مدینه منوره که در نزدیکی آن منزل حضرت محمد ﷺ موقعیت داشت ، در آنجا همیشه یکتعداد اصحاب کرام بخاطر خدمت و فداکاری در راه دین اسلام حاضر بودند.

چنانچه شهاب الدین سهروردی در صفحه (۶۳) کتاب عوارف المعارف ، چنین نوشته است:

نسبت صوفی به صفه شده مثل اینکه نسبت کوفی به کوفه میباشد ، که کلمه تصوف نیز از صفه گرفته شده است ، چون سالکان واقعی تصوف با مثل اصحاب کرام صفه در شریعت قایم بودند و از طریق طریقت خود را به حقیقت میرسانند ، و از جانب هم بزرگان تصوف با شوق و ذوق فقط در راه حق قدم گذاشتند و به مثل اصحاب صفه ، تمام زندگی خویش را در راه خدمت به درگاه الهی صرف نمودند ، بناً مسلک آنها به تصوف مشهور گشت.

- تصوف از « صفا » گرفته شده و صفا به معنی پاکی و نظافت است ، همانطوریکه صوفیان واقعی در سدد هستند تا ظاهر و باطن خود را پاک و نظیف نمایند و از آن طریق خود را به حقیقت برسانند که بدین اساس مسلک آنها به تصوف شهرت یافت .

- تصوف از صف گرفته شده، به مثل صف نماز؛ هدف از صف، صف منظم مسلمانان بمنظور نماز به درگاه الهی است ، که صوفیان واقعی نیز در یک صف منظم

و در راه مستقیم بخاطر عبادت واقعی خود را به حقیقت میرسانند ، که به این لحاظ مسلک آنها به تصوف مسمأ و معروف گشت.

- تصوف به چهار چیز « پاکی ، عهد و وفا ، گذشت و فداکاری و سعادت و نیکبختی دایمی) تعریف گردیده .

چنانچه خواجه عبدالله « انصاری » در مورد چنین گفته است:

التصوف عبارة من اربعة امور:

(الصفا ، والوفا ، والفنا ، والبقا)

یعنی : تصوف از چهار چیز عبارت است:

« پاک کردن ظاهر و باطن ، عهد و وفا به تعهدات زندگانی ، گذشت و فداکاری در راه حق و تحقق سعادت و نیکبختی دایمی « میباشد».

اساس و پایه گذاری تصوف

مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » در مورد اساس و پایه گذاری تصوف ، در کتب بنام « شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری «هروی» ، الاشارات والتنبیہات و تاریخ تمدن اسلام « خویش ، معلومات مفصل ارائه نموده است ، که فشرده آن چنین است:

در قرن اول و دوم هجری ، جمعی از زاهدان پیشگام برای احکام قران کریم ، ظاهر و باطن قایل شدند و جنبه باطن را بر جنبه ظاهر ترجیح دادند که این خود پدیده تازه ای بود که لازمه اش تفکر، بحث و استدلال است.

اندکی قبل از سال دو صد هجری کلمه صوفی در مورد کسانی که ریاضت نفس و مجاهده را برای تبدیل اخلاق پست به اخلاق پسندیده ، پیشه خود ساخته بودند ، بکار رفت.

ولی ! بین صوفی و زاهد فاصله زیادی نبود ، صوفی جنبه نظری را بیشتر مدنظر قرار میداد و به عقاید خود شکل تازه ای می بخشید.

رابعه « عدویه » اولین زن صوفیه بود که به تصوف پایه و اساس داد ، زیرا موصوفه در روابط خود و خالق ، دم از « عشق و محبت » زد و چنین گفت :

(ای خدای ! من ترا از ترس آتش دوزخ و یا به امید طلب جنت ، عبادت نمی کنم ؛ بلکه ترا دوست دارم و خاص از آن سبب به پیشگاه عظمت و جلال تو سجده مینمایم.)

سری « سقطی » علاوه بر ریاضت از شوق و محبت سخن می گفت ، ابوالقاسم « جنبد » (بغدادی) از شدت ریاضت کاست و از فنا دم زد و وحدت وجود را که از چندی در بین زهاد بنحو خفیفی رسوخ داشت ، علنی کرد.

بایزید « بسطامی » ، منصور « حلاج » و ابوبکر « شبلی » در این باره جسورانه تر گام برداشتند ، حتی منصور « حلاج » در این راه قربانی شد.

خواجه بزرگ عبدالله « انصاری » در مورد چنین گفته است:

وقتی « جنید » آمد و دانش تصوف را ترتیب داد و کتابهای را در آن مورد تالیف کرد ، آنگاه شبلی علم تصوف را بر منابر اعلان کرد.

چنانچه جنید گفته است : ما این علم را در جا های مخفی تلقین می کردیم ، تا آن که شبلی آمد و آن را بر منابر اعلان نمود.

اساس تصوف بر (حال) قرار دارد نه (قال) و آنان (پای استدلالیان را چوبین) می خوانند ، مع الوصف از راه ضرورت ناچار شدند کتبی در اثبات صحت روش خود تالیف نمایند.

ضمناً دسته ای از صوفیان که علناً با تهور فکری دم از وحدت وجودی می زدند ، به اصحاب « سکر » و دسته معتدل آن به اصحاب « صحو » معروف شدند.

ابو حامد امام « غزالی » ، ابن العربی و شهاب الدین « سهروردی » به فلسفه عرفانی شکل و قالب دادند و همچنان امام غزالی با جمع از علمای برجسته از قبیل « قشیری » ، ابونصر سراج و هجویری « مساعی بخرچ دادند تا اهل فقه و کلام را با اهل تصوف با استناد به قرآن عظیم الشان و حدیث با هم نزدیک سازند ، که یکی از زبده ترین آثار امام غزالی بنام « احیای علوم دین » شاهد این مدعا است.

قابل تذکر است که :

در کتاب « گزیده کیمیای سعادت » در مورد اندیشه امام غزالی ؛ چنین نوشته است :

« غزالی صوفی است و سالها عزلت و کناره گیری از مردم و تن دادن به گمنامی و ریاضت ، دلایل محکمی بر این حقیقت است که او عملاً با سلوک متصوفه در آمیخت و همه اعتقادات آنان را بی کم و کاست پذیرفت.

اما برخی دیگر صوفی بودن غزالی را انکار کرده اند و معتقدند که او شیفته متصوفه بود نه صوفی ؛ چرا که پس از ده سال کناره گیری از خلق ، باز هم به تدریس و تعلیم روی آورد و با خلق در آمیخت و از ریاضت و مجاهدت گریخت . « ا ».

بعد از اینکه تصوف وارد مرحله کاملاً تازه ای شد ، بدین معنی که به تفکر و امعان نظربیش از ریاضت اهمیت داد ، زهد و ترک دنیا و طاعت را وسیله میدانستند نه غایت.

عقیده وحدت وجودی هم بدینجا انجامید که عرفاً (اتصال به خدا) را تنها مقصود صوفی میدانستند و سوای این منظور به هیچ چیز اهمیت نمیدادند.

تصوف به ریاضت و پشمینه پوشی ، عرفان به مقام شهود و اشراق به جلوه حق در جهان اشاره میکنند و در تصوف اولیه ، درک مقام شهود و اشراق را مخصوص انبیا میدانستند.

۱- کتاب « گزیده کیمیای سعادت » ، صفحه « ۲۳ » ، باب اندیشه غزالی : مولف سید یوسف « نیا » .

تفاوت بین حکمای الهی و عرفا این است که دسته اخیر مانند حکما تنها گرد استدلال عقلی نمیگردند بلکه با وجود تصدیق آن به مرحله که فوق آن است قایل هستند و آن را مرحله شهود مینامند و میگویند:

پس از آنکه نفس از مقام حسی ، عقل و برهان بالا رفت ؛ میتواند با ممارست معنوی به مقام بالاتری برسد و حقایقی را بدون کمک برهان و حس دریابد و از مرحله دانش به مرحله بینش برسد و این دانش را در برابر حکمت استدلالی - عرفانی می نامند .

اگر این مقام به اوج کمال برسد عالم و معلوم یکی میشود و کثرت و تعدد از میان میرود و عارف از ماسوی الله منقط گشته از حدود تعینات شخصی خارج شده و نفس او در برابر جلوه حق فانی میگردد و چون نظریه عالم میکند جز یکی نمی بیند.

نورالدین عبدالرحمن « جامی » در « نفحات الانس » چنین نوشته است:

(نخستین کسی که اصول تصوف را شرح داد ، ذوالنون مصری متوفی « ۲۵۶ » بود که شاگرد امام مالک بود.

جنید « بغدادی » متوفی (۳۹۸) این اصول را توضیح کرد و مرتب کرد و رواج داد و شبلی متوفی (۳۳۴) از منبر مردم را به تصوف خواند و خوبترین نمونه تصوف رابعه عدویه دختر اسمعیل بود که بصلاح و پر هیز کاری شهره شد و زنان بمجلس او بشنیدن و عطش مینشستند.)

فصل دوم

- منشأء صوفى
- صوفى از دیدگاه مشایخ

منشاء صوفی

- صوفی مشتق از صفا و صوفه (دور افتاده) است و اسم صوفی ماخذ از کلمه صوف (پشم) میباشد ، و در اصطلاح ادبیات صوفی به کسی اطلاق میشود که جامه صوف به تن می کند.

- صوفی کلمه عربی است ، مشتق از لغت صوف (پشم) می باشد که به اهل تصوف اطلاق شده و در عهد تابعین رایج شد.

- ابوالقاسم عبدالکریم « قشیری » بن هوازن ملقب به « زین الاسلام ، شیخ المشایخ » متوفی « ۴۶۵ » هجری قمری ، در مورد چنین بیان کرده است:

(اصحاب حضرت نبی کریم تمام بزرگی ها و کرامت را به سبب تشریف صحبت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم حایز گردیده بودند و چون فضیلت بزرگتری از صحبت حضرت رسول کریم نیست برای آنها کلمه اصحاب گفته شده است و کسیکه به صحبت اصحاب رسیده باشد « تابعین » نامیده شده است ، در عصر تابعین اغراض دنیوی یکی بعد دیگری آهسته و نهائی بمیان آمد و مردمی بودند که این روی داد را برای خود دشوار و سنگین میدیدند و خلق شان از آن تنگ گردیده بود، آنها برای فرار دین خویش از فتنه ؛ عزلت و گوشه گیری را اختیار کردند و تنها به نصیحت برادران خود اکتفا نمودند و بر همین گروه نامهای اطلاق شد که از آنجمله یکی صوفی و زاهد بود.

در حقیقت کلمه « زاهد » نزد اعراب قبل از اسلام و بعد از اسلام معروف بود ، مگر کلمه « صوفی » در عهد تابعین معروف شد و این کلمه به کسی اطلاق میگردد که از مفاد دنیائی ، قصرها ، ثروت و کنیز زیاد و اموال دوری گزیدند و خاص در عبادت و ذکر خداوند جلت عظمته ، غرق و فنا شدند . « ۱ »)

- ابونصر احمد بن ابوالحسن بن احمد بن محمد نامقی جامی معروف به « شیخ الاسلام ، قدوة الأبدال ، قطب الأوتاد ، سلطان الأولیا ، معین الملة والدین ، احمد ژنده پیل یا احمد جام » است که در سال « ۵۳۶ هجری » در « ۹۵ سالگی » وفات یافته، در باره صوفی می گوید:

(صوفی از یاران رسول (ص) آن قوم بودند که در آن صفة بودند در مسجد رسول اکرم (ص) و هیچ مسکن دیگر نداشتند و از دنیا چیزی نداشتند و حال ایشان سخت

۱- کتاب (حقیقت تصوف و بحثی از طریقه نقشبندیه) ، صفحه « ۵۹ - ۶۰ » مولف : شیخ امین علاالدین « نقشبندی » .

ضعیف بود و در کار دنیا ، آن قوم را بدان صفت باز خوانند : « اهل صفة » گفتندی . هر کسیکه هوی تن بشکست کار وی بر آمد . بنیاد کار صوفیان و درویشان و آن جمله اولیای خدای عزوجل بر این است و درویشان و صوفیان را سه چیز می باید : **دست تهی ، دل تهی و تن تهی .**

دستی باید از دنیا گسسته و تنی باید از گناه بشسته و دلی باید از علایق بریده ، اهل صفة و اهل فقر چنین بوده اند . (

- شیخ امین علاالدین « نقشبندی » چنین نوشته است :

(بعضی از مستشرقین و محققین احتمالات دیگری را نیز به اصطلاح صوفی بیان کرده اند از آن جمله گفته اند :

۱- اصل کلمه صوفی از صفا است .

۲- کلمه صوفی در اصل خود به اصحاب صفة باز می گردد .

۳- کلمه صوفی ، خود از کلمه یونانی « سوفیا » یعنی حکمت است ، مگر ما بعد از تحقیق عمیق به این حقیقت رسیده ایم که کلمه صوفی خاص به این جهت به گروه و طایفه اهل تصوف اطلاق شده است که آنها بواسطه پوشیدن لباس پشم از دیگران متمایز هستند و این لباس تعبیر از ادب و تواضع و فروتنی شان را مینمایند . « ۱ »)

مولانا « سعید افغانی » در کتاب « الاشارات و التنبیها » خویش در مورد صوفیه ، چنین نوشته است :

« صوفیه هغه علما دی چی دوی د دین تابع او د دین د اصولو او فرعو د لیاری یی د نفس د تزکیی او تصفیی عملیه سرته رسوله اوله دغی لیاری یی ډیر و حقایقو ته خان رسولی و ، دا ډله خلک د تاریخ په مسیر کی لویی سلسلی ، علمی او څرگندونی لری ، د صوفیه وو اشاری ، کنایی ، رموز ، الطاف ، سیر او اهداف د صالحو انسانانو څخه دنیا جوړول او د ژوند درسالت د وظایفو تکمیلول غواړی .

حقیقت دا دی چی د صوفیه په هدفو او حرکتونو کی په نفس باندی د حاکمیت پیدا کولو موضوع د پوره څیړنی ورده او د دوی په حیاتی نشاطونو کی د یادونی زیات ذوقی او اصلاحی شیان پیدا کیږی .

۱ - کتاب (حقیقت تصوف و بحثی از طریقہ نقشبندیہ) ، صفحہ « ۱۰ » مولف : شیخ امین علاالدین « نقشبندی » .

۲ - کتاب بنام « الاشارات و التنبیها » : صفحہ « ۶۸ » بخش : صوفیه . نوشته : مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » سال ۱۳۵۹ - کابل .

صوفی از دیدگاهی مشایخ

- مشایخ صوفیه چنین گفته اند:

« مادر لذت و نعمی زیست می نمایم ، اگر پادشاهان آنرا دریافت کنند با ما فقرا ، در حصول آن جنگ میکنند.»

- بشر ابن حارث « حافی » که از سال (۱۵۰ - ۲۲۷ هجری) زندگی داشت چنین گفته است: (صوفی کسیست که قلب او پاک شده باشد.)

- ابویزید طفور بن عیسی بن سروشان بسطامی معروف به « شیخ بایزید بسطامی » که از سال (۱۸۸ - ۲۶۴ هجری) می زیست میگوید: (صوفی ها اطفالی هستند که در آغوش حق قرار دارند.)

- ابو تراب نخشبی متوفی سال (۲۴۵ هجری) گفته است: (صوفی آنست که هیچ چیز او را مکرر نمیسازد و همه چیز بواسطه او پاک و صفا می گردد.)

- ابو سعید الخراز متوفی سال (۲۶۸ هجری) گفته است: (صوفی کسیست که پروردگار، قلب او را صفا کرده و از نور پر نموده باشد و کسی است که در عین لذت بذكر الله می پردازد.)

- از شیخ ابوالحسین النوری « رح » متوفی سال (۲۹۵ هجری) در رابطه به تصوف سوال شد که ایشان چنین گفته است:

(صوفیها گروهی هستند که قلب هایشان از تاریکی های بشری و افات نفسی پاک شده و از شهوات و خواهشات نفسانی آزاد گشته اند تا آنکه در صف اول و بالاترین درجه قرب با خداوند قرار گرفته اند ! وقتیکه همه چیز غیر ذات خداوند را ترک گفته اند بنا بر مردمی آزاد شدند که نه مالک چیزی یا کسی هستند و نه مملوک کسی .)

- حسین بن منصور « حلاج » که از جمله مشایخ مشهور تصوف است، چنین گفته است: (صوفی منفرد با لذات است نه او را کسی قبول میکند و نه او کسی را قبول مینماید.)

- ابوعلی سینا ، حسین بن عبدالله حسن بن علی بن سینا ، معروف به (ابن سینا) که در سال (۳۷۰ هجری قمری) چشم به جهان گشود ، در کتاب (الاشارات و التنبیها) خویش، چنین نوشته است:

- زاهد کسیست که از تمام خواهشات فریبیده دنیا تنفر نموده و خود را باز داشته است.

- عابد کسیست که عمر خود را در نماز برای اجرای تعالیم پروردگار خود گذاشته است.

- عارف کسیست که غرق تفکر و فنا در عظمت پروردگار بوده ، التجا و سوال میکند تا خداوند عزوجل قلب او را بنور معرفت خود پر و مملو نماید.

- شیخ ابو نصر « سراج » متوفی سال (۳۷۸ هجری) گفته است:

(صوفی ها آنها را میباشند که بذات مقدس خداوند و به احکام و اوامر خداوند (عالم و دانا) هستند ، با آنچه ایشان را خداوند علم عطا کرده است عمل مینمایند ، در اعمال که خداوند عزوجل آنها را واداشته تحقیق و جستجو میکنند و در آنچه جوینده بوده اند رسیده اند ، به حقیقتی که رسیده اند فانی شده اند زیرا هر یک از ایشان با آنچه رسیده است فانی شده است.)

- ابو سعید « ابو الخیر » متوفی سال (۴۴۰ هجری) گفته است : (صوفی کسیست که چیزی را که بر ذمه او است ادا کند و آنچه در دست و توان او است بخشش و اعطا کند.)

- ابو القاسم جنید « بغدادی » ابن محمد خزاز می فرماید:

(صوفی مانند زمینی است که هر چیزی بد بر آن انداخته شود به جز از چیزهای خوب و شایسته از آن نمیروید ، صوفی ها تنها همراه خدا هستند و غیر از خداوند کسی بمقامات آنها آگاهی ندارد.)

- احمد جام ملقب به « ژنده پیل » معروف به (شیخ الاسلام یا پیر جام) که از سال (۴۲۱ - ۵۳۶) در دیه نامق جام زندگی داشت و همچنان مدت طولانی در ولایت هرات افغانستان اقامت میورزید ، چنین سروده است.

ره دیوانه گان عاقل چه داند - صفای صوفیان غافل چه داند

من از دل سردل میگویم اما - رموز سردل ، بیدل چه داند

تو از خود دور شو تا واصل آیی - که خود بین حالت واصل چه داند

دلی باید ز درد عشق ، رنجور - که هر بیدل دوی دل چه داند

رموز عشق احمد کرد تشریح - نکات عشق را جاهل چه داند

- ابو حامد، امام محمد غزالی در کتاب بنام (المنقذ من الضلال) خویش نوشته است:

(من به علم یقین دانستم که صوفی ها تنها مردمی هستند که خاص آنها سالک در طریق خداوند سبحانه تعالی میباشد و اینکه روش و مذهب شان بهترین روش ها و راه شان صواب ترین راه ها و اخلاق شان پاک ترین اخلاق ها بوده بلکه اگر عقل تمام عقلاً و دانش تمام حکما و علم تمام علما واقف بر اسرار شریعت یکجا جمع گردد که چیزی را از اخلاق و سیرت صوفیه تغیر بدهند و بجای آن چیز بهتری قرار دهند به این منظور هیچ راهی را یافته نمیتوانند.

یقیناً تمام نشست و برخاست و حرکات و سکنات صوفیه در ظاهر و باطن شان از نور چراغ نبوت روشنائی یافته و غیر از نور نبوت دیگر هیچ نوری بر روی زمین نیست که از آن روشنی گرفته شود. در مجموع آنچه که اهل نظر در طریقت میگویند طهارت و پاکی شرط اول آن است، پاک ساختن قلب است از تمامی چیز های که غیر ذات خداوند متعال باشد که کلید آن بمثابة تکبیر تحریمه در نماز است، مصروفیت و استغراق قلب بشکلی کلی بذکر الله جلت عظمته و انتهای آن فنای کلی در ذات احدیت (الله) جل شانیه میباشد.

- شیخ عبدالقادر « گیلانی » رهبر طریقت قادریه چنین گفته است: (مال دنیا را از طریق حلال کمائی کن و لیکن آنرا در کف دست خود بگذار نه در محبت قلب خود.

ضمناً می فرماید: ای درویش! توانگری را آرزو مکن چه ممکن است موجب هلاکت و نابودیت باشد، و تو ای بیمار تمنای سلامت مکن که امکان دارد به سودت نباشد و موجب هلاکت شود، عاقل باش و نصیب خود را حفظ کن تا ستوده باشی به آنچه خدای تبارک و تعالی به تو ارزانی داشته است، قانع باش و بیشی مطلب.

- شیخ خواجه بهالدین محمد « نقشبند » پیر طریقت نقشبندی، چنین گفته است: (« طریقت ما تمام آن ادب است » پس طبقه صوفی پاک ترین مردم و متقی ترین آنها هستند و صوفی کسی است که در محبت پروردگار خود سستی نمی ورزد و از او جز کارنیکو و ستوده چیزی دیگری تصور نمی شود، زیرا او در مدرسه اخلاق اسلامی تربیه گردیده و سرکشی نفس خود را مهار کرده است).

- ابو بکر « شبلی » شاگرد و مرید (جنید بغدادی) چنین گفته است: (صوفی کسیست که از خلق جدا و بحق وصل است)

- ابو الحسن « الحصری » چنین گفته است: (صوفی کسیست که گناهی را که ترک نموده به آن باز نمی گردد و قلب او جز به محبت پروردگارش آرامش نمی یابد در حالیکه متوکل به آن ذات پروردگار خود است که آنچه میداند مقدر نموده است.)

- شاه نعمت الله « ولى » عالم بزرگ تصوف و پير طريقت نعمت اللهيه ، چنين گفته است:

- اى درويش ! كرامت صوفى نيستى است!

ادعاى كرامت ، اظهار هستى و انكار هستى در طريقت ما كافر است ؛ پير طريقت بت شكن است ، نه بت ساز ؛ با اين معيار تصوف بازاری را از تصوف راستين جدا ساز و مدعيان دام گستر را بشناس .

- شيخ ابو سليمان « الدراني » چنين گفته است :

(بر صوفى لحظاتی می آید که جز خداوند کسی آنرا نمی داند و صوفى با خداوند در احوال میباشد که جز خداوند آنرا کس نمی داند.)

- ابو يعقوب « السوسى » چنين گفته است:

(صوفى آنکسى است که اندوهگين نمیگردد ، اگر چه همه چیز خود را از دست بدهد و در طريق رسیدن بمراد خویش ملول نمیشود.)

- شيخ فريدالدين « عطار » پير طريقت، در مورد صوفى چنين فرموده اند .

(صوفيان پاک بازان بساط مردمی ، صدر نشينان صفا دردمندی ، بحر اشامان تشنه جگر ، دست افشانان بی پا و سر ، سرگشتگان جاده سلامت ، منزويان کنج ملامت ، زنده پيلان ژنده پوش ، زنده دلان صاحب هوش ، خرقة پوشان خانقا قدس و باديه نوشان بزمگاه آنس اند .)

- حافظ « شيرازى » چنين سروده است :

صوفى بيا که آينه صافى است جام را
تابنگرى صفای می لعل فام را
راز درون پرده ز رندان مست پرس
کاین حال نيست صوفى عالی مقام را

- مولانا نورالدين عبدالرحمن « جامى » بن نظام الدين احمد جامى که از سال (۸۱۷ هـ - ۸۹۸ هجرى) زندگى داشت و در طريقت نقشبنديه به سيروسلوك پرداخت و معتقد به عرفان نظرى بود ، صوفى را چنين تعريف نموده است:

« شيخ را پرسيدند که صوفى چيست ؟ گفت : آنچه در سر داری بنهی و آنچه در کف داری بدهی و آنچه بر تو آید نهی. »

- سهل بن عبدالله «تستری» متوفی سال (۸۹۶ هجری) گفته است :
(صوفی کسیست که از تاریکی پاک و روشن و از فکرمملو و پرگشته است و بخاطر
محبت و عشق معبود یکتا از مسایل بشری و روشنی قطع ارتباط نموده و پیش او
ارزش و قدر طلا با خاک برابر است.)

- مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » در مورد صوفی چنین گفته است:

« صوفی کسی است تا با دل صاف در راه اصول زیربنای اسلام « توحید ، نبوت
و معاد » زهد کند و با عشق حقیقی ، خاص برای رضای الهی عباد نماید ، تا
تخم پر حاصل سلوک و تقوای آن به منفعت ، خیر و سعادت بشریت تمام گردد. »

- علامه محمد اقبال « لاهوری » فیلسوف ، شاعر معروف ، سیاستمدار ، روشنفکر
و شخصیت متفکر جهانی بود .

اقبال پیروی دیدگاه نظر علامه سید جمال الدین « افغانی » بود ، وضماً با وجود اینکه
مشایخ صوفیه را تائید و صفت کرده با آنهم روش بعضی صوفیان را انتقاد میکرد و
چنین میگفت:

(هر فرد مسلمان باید به جامعه و امت اسلامی به پیوندند و « خودی » خویش را در
« خودی » جامعه اسلامی حل کند !!
به همین اساس روش بعضی صوفیان ؛ خارج از مسیر دین مقدس اسلام و سنت نبوی
حضرت محمد صلی الله علیه و سلم می باشد .) علامه اقبال در مورد « صوفی » چنین
سروده است:

صوفی پشمینه پوش حال مست

از شراب نغمه قوال مست

آتش از شعر عراقی در دلش

در نمی سازد به قرآن محفلش

از کلاخ و بوری تاج و سریر

فقر او از خانقاهان باجگیر

فصل سوم

- نظریات در مورد اولین صوفی و خانقاه

نظریات در مورد اولین صوفی و خانقاه

در مورد اولین صوفی و اولین خانقاه نظریات و نقل قول های مختلف از جانب مشایخ صوفیه، دانشمندان و محققین ارائه گردیده است که خلاصه سه نظر، چنین است:

نظر اول:

– ابو عبدالله سفیان بن سعید الثوری در سال (۹۷ هجری) در کوفه متولد و در سال (۱۶۱ هجری) در بصره وفات یافت.
امام سفیان الثوری که بنام « اولیای » صوفیه شهرت دارد و بنیان گذار مکتب « فقه » است ، خود را بنام شاگرد ابو هاشم صوفی کوفی معرفی کرده ، چنین گفته است : (اگر ابو هاشم صوفی نمی بود من نازکی های ریا « شرک خفی » را نمیشناختم .)

البته قابل تذکر است که:

(ابو هاشم صوفی کوفی در شام متولد گردیده و من حیث صوفی الاصل با پوشیدن جامه صوف برای اولین بار در منطقه « رمله » فلسطین « خانقاه » را برای گروهی از عباد و زهاد مسلمان ساخت و بنام صوفیان « صوفی » شهرت یافتند .)

چنانچه مولانا محمد سعید « سعید افغانی » چنین نوشته است:
(ذوالنون مصری گفته بود که : نخستین کسی که صوفی نامیده شده است ، همان ابو هاشم صوفی است . « ۱ »)

– خواجه عبدالله انصاری اولین صوفی را ابو هاشم و اولین خانقاه را در منطقه (رمله شام) تائید کرده و از ایشان چنین نقل قول شده است : شیخ بو جعفر مرا گفت : که به موصوف محمد قصاب دامغانی ، شاگرد بوالعباس آملی قصاب رحمهم الله گفته و او از محمد طینی شنیده است : اولین خانقاه صوفیان در رمله شام است.

بخاطر اینکه : یک روز امیری ترسا به شکار رفته بود ، در مسیر راه دوتن را دید که با هم نزدیک شدند و دست در آغوش یکدیگر کشیدند ، بعداً به روی زمین نشستند و آن چه از خوردنی با هم داشتند بیرون کردند ، خوردند و رفتند.

– صفحه « ۳۷۲ » کتاب بنام « شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری هروی » مولف : داکتر محمد سعید « سعید افغانی » . ترجمه: عزیزالله علی زاده مالستانی .

امیر ترسایکی از ایشان را فرا خواند ، و از الفت ایشان که دیده بود ، او را پرسید
که او کی بود ؟

گفت : نمیدانم .

گفت : از کجا بود ؟

گفت : نمیدانم .

امیر گفت : پس این چه نوع الفت بود که با یکدیگر کردید ؟

آن درویش گفت : ما از یک طریقت هستیم .

گفت : شما محل و یا مکان دارید کی آنجا فراهم آید .

گفت بلی : خانقاه رمله و ...)

- عبدالرحمن جامی در « نفحات الانس » چنین گفته است:
(نخستین کسی که عنوان صوفی یافت ابو هاشم بود که در کوفه زاد و بیشتر بشام
بود و بسال (۱۶۵) بمرد .)

نظر دوم:

- ابن تیمیه (۷۲۸ هجری) در مورد اولین صوفی و اولین خانقاه اختلاف نظر
داشته و در کتاب « صوفیه و فقرا » از موصوف چنین نقل قول صورت گرفته است :
(اولین دویره صوفیه ، توسط یکی از یاران عبدالواحد بن زید متوفی سال « ۱۷۷
هجری » که از شاگردان حسن بصری (۱۱۰ هجری) بود ، در شهر بصره بنا شده است .
(« ۱ »)

- عبدالرحمن « بدوی » چنین نوشته است :
(اولین مرکز صوفیان به سال صد و پنجاه هجری به وسیله یکی از یاران عبدالواحد بن
زید صوحان ، دوست رابعه عدویه ، در عبادان ، بنا شده و صوفیان در آنجا اقامت کردند .
این رباط بسیار مشهور گردید و گفته می شد که ادای نماز در آن فضیلت بسیار دارد و این
بنا در سال دو صد و شصت (۲۶۰ هجری) در شورش صاحب الزنج ویران شد . « ۲ »)

-
- ۱- کتاب (تاریخ تصوف در اسلام) ، صفحه (۴۴) ، مولف : داکتر قاسم غنی .
 - ۲- کتاب (تاریخ خانقاه در ایران) ، صفحه (۱۴۵) ، مولف : داکتر محسن کیانی .

نظر سوم:

- صالح بن فوزان الفوزان در کتاب بنام « حقیقت تصوف و دیدگاه صوفیه درباره اصول عبادت و دین اسلام » که از جانب اسحاق دبیری به زبان دری ترجمه شده ، در مورد نظر اول و دوم موافق نبوده و مدعی است که تصوف از ادیان دیگر مانند « دین هندیها و پارسایی مسیحی ها » به کشورهای اسلامی نفوذ کرده است و ...

صالح بن فوزان « الفوزان » چنین مینگارد:

(لفظ تصوف و صوفیه در صدر اسلام لفظی ناشناخته بود و مطمئناً بعد از آن دوره به وجود آمده است ، و یا از ملت های دیگری وارد دین اسلام شده است .

هسته اولیه صوفیه را برخی از یاران عبدالواحد بن زید که خودش از یاران حسن بود ، بنا نهادند . اهل بصره به خاطر زیاده روی در زهد و عبادت و ترس از خدا ؛ با شهرهای دیگر تفاوت داشتند .

ابوشیخ اصفهانی با استناد به محمد بن سیرین روایت می کند که به او گفتند: جماعتی لباس صوف (پشمینه) را بر دیگر لباس ها ترجیح می دهند و او گفت: قومی که پوشیدن لباس پشمینه را ترجیح میدهند ادعا میکنند که خود را به مسیح بن مریم ؛ شبیه میکنند در حالی که هدایت پیامبر مان محمد « ص » برای ما دوست داشتنی تر است ، ولی ایشان « ص » لباس پنبه ای و غیره می پوشیدند - یا سخنانی از این قبیل « این سخن حسن البصری است... »

سپس می گوید: اینان به پوشش ظاهر ایشان که لباس پشمینه (صوف) بود نسبت داده شدند آنها را صوفی (کسی لباس صوف یا پشمینه می پوشد) میگفتند ، ولی آنها در طریقه شان نه ملزم به پوشیدن لباس بودند، و نه آن را واجب می دانستند، و کار خود را بدان مشروط نمی کردند، اما به خاطر متحدالشکل شدن در ظاهر آن را به طریقتشان افزودند، و ی در ادامه میگوید:

« این اصل تصوف است ، اما پس از آن به شاخه ها و فرقه های مختلفی شد » .
(مجموع الفتاوی صفحات ۷- ۱۶ - ۱۸) .

از کلام او در میابیم که تصوف در کشورهای اسلامی و به وسیله پارسایان بصره در نتیجه زیاده روی آنها در زهد و عبادت به وجود آمد ، و بعد از آن تکامل یافت .

برخی از نویسندگان معاصریه این نتیجه رسیده اند که تصوف از ادیان دیگرمانند دین هندیها و پارسایی مسیحی ها به کشورهای اسلامی نفوذ کرده است .
این امر با کلامی که ابن تیمیه از ابن سیرین نقل کرد همخوانی دارد، او گفت:

« قومی که پوشیدن لباس پشمینه را ترجیح میدهند خود را به مسیح بن مریم ؛ شبیه میکنند در حالی که هدایت پیامبران محمد « ص » برای ما دوست داشتنی تر است. از این کلام در می یابیم که تصوف با دین نصرانیت ارتباط دارد !!»

دکتر صابر طعیمه در کتاب « الصوفیه معتقداً و مسلکاً » میگوید :
به نظر میرسد گوشه نشینی و پارسایی مسیحیت که راهبان آن در صومعه ها لباس پشمینه می پوشیدند ، و زیاد بودن تعداد آنها که خود را به برای این امر اختصاص داده بودند در سرزمین های اسلامی که اسلام بوسیله توحید آن را فتح کرد ، در روش صوفیهای اولیه نقش و تأثیر اساسی داشته است. « الصوفیه معتقداً و مسلکاً ، صفحه ۱۷ ».

شیخ احسان الهی ظهیر در کتاب « التصوف، المنشأ والمصدر » میگوید:
هنگامی که در تعالیم صوفی های قدیم و متأخر و روایات و سخنان آنان در کتاب های قدیم و جدید تعمق می کنیم ، بین آنها با تعالیم قرآن و سنت اختلاف زیادی می بینیم و اساس و ریشه تعالیم آنان نه از سیر و سلوک حضرت محمد « ص » و نه از سیر و سلوک یاران بزرگوار و نیکوکار او، که آفریده های برگزیده خداوند بودند، سرچشمه میگیرد، بلکه افکارشان از رهبانیت مسیحی و برهمنی هندی و پارسایی یهودی و زهد بودایی گرفته شده است. (التصوف المنشأ و المصدر، ص ۲۸).

شیخ عبدالرحمن وکیل در مقدمه کتاب (مصرع التصوف) میگوید:
« تصوف پست ترین حیلای بود که شیطان برای مسخره کردن بندگان ، در جنگ با خدا و پیامبران او ابداع کرد، این حربه زردتشتیان بود که به وسیله آن به ربانی بودن تظاهر می کردند ، بلکه تصوف نقاب همه دشمنان صوفی برای دین حق است.

اگرچه خوبی در آن تحقیق کنی، تعالیم برهمنی ، بودایی ، زردتشتی، مانوی، افلاطونی ، گنوسی، یهودی، نصرانی و بت پرستی جاهیت را در آن می یابی . « مصرع التصوف ، صفحه ۱۹ »

از خلال آراء و افکار این نویسندگان معاصر و علمای دیگری که مجال ذکر نام آنها نیست ، در می یابیم که تعداد زیادی از متفکران در مورد صوفیه به این نظر معتقدند.

صوفیه در اسلام وجود نداشته است و به اسلام افزوده شده است و این امر از اعمال و افعالی که صوفیه انجام میدهند آشکار شود، آن اعمالی که برای اسلام غریب و ناشناخته و به دور از آن است. « ۱ »)

۱- کتاب « حقیقت تصوف و دیدگاه صوفیه درباره اصول عبادت و دین اسلام » مولف : صالح بن فوزان الفوزان ، ترجمه اسحاق دبیری.

فصل چہارم

— صوفی حقیقی کیست؟

صوفی حقیقی کیست؟

مجموع ادیان و بخصوص ادیان آسمانی به این امر متعقد هستند که توصل به «حقیقت و سعادت» از طریق پرستش و عبادت خالصانه ذات لایزال؛ حاصل میگردد.

بطور خاص «زهد، عباد، مجاهدت، ریاضت و...» در ادیان باعث آن شد تا طریق و سلاسل مختلف روحانی توأم با رسوم، و روش جداگانه، پایه عرصه وجود بگذارند و با سیر حرکت دنیا از نسل به نسل و از سینه به سینه انتقال گردد، که یقیناً سیر آن تا «زمین و بشریت» باقی است، ادامه خواهد داشت.

چنانچه مولانا داکتر محمد سعید «سعید افغانی» در یکی از مناجات خویش بنام «الهی» چنین نوشته است:

(الهی! سالها گذشت و قرن‌ها به میان آمد و هنوز هم سیر حرکت دنیا در رفتن است، کسی نمی‌تواند بگوید تا چند این دنیا باقی خواهند ماند. هنوز هم انسان با این حقیقت غور نمی‌کند که زندگی برای چیست؟ و تا کی و چند نسل بشر خواهند بود؟ بلی! این کشیده گیها لاینحل است...)

دین مقدس اسلام، دین عشق و محبت است؛ که بمنظور حفظ منافع حیاتی و آخروی، عدالت و منافع عامه به میان آمده و یگانه راه نجات و سعادت دایمی بشر در آن نهفته است و از جانب هم چون تصوف و فلسفه زاده و مولود فکر آگاهی جوینده به سوی یقین «علم الیقین، عین الیقین و حق الیقین» است و اساس و هدف تصوف «اسلام» و «عشق و محبت» است.

بنابراین صوفیان حقیقی بودند که با آرایش قلب، تزکیه نفس و اراستن باطن و ظاهر به «زهد و مجاهدت» در این راه پرداختند، تا به کلید معرفت نفس که معرفت ذات مقدس است، نائل گردند.

اما! به مرور زمان، بخصوص بعد از تشیکل و به وجود آمدن سلاسل و طریق مختلف توأم با «روش، انتظام و تعلقات» باعث آن شد تا انحرافات زیادی در مسلک صوفیه وارد گردد که در رابطه، خواجه عبدالله «انصاری» چنین گفته است:

(انحرافات که در مسلک صوفی‌های اسلامی اصیل وارد شده است، اکثراً ناشی از اسباب آتی است:

- نزدیکی به آراء مسیحی ها.
- نزدیکی به آراء بودایی ها و زردشتی ها .
- در هم آمیختگی با آراء فلاسفه متافزیک .
- ترویج خرافات از ناحیه کسانی که با اهل الله (؟) شهرت یافته اند.
- دسیسه ها و توطئه های استعماری ای که به نام دین صورت گرفته است.
- ضعف و کسالت و میل به راحتی .
- پیروی از تقالید و حکایات و روایات غیر موثق ، عدم اهتمام به آنچه در کتاب و سنت آمده است . « ۱ »)

پس بر بنیاد اصل فوق ، صوفی حقیقی کسی است که:

- ۱- با خلوص نیت و محبت ؛ پروردگار عالمیان را « مطابق کتاب الله و سنت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم » عبادت کند و فقط از آن ذات حق و مقدس (پناه ، رحمت ، رستگاری و رهنمائی) طلب نماید ، تا هیچ حرکت و سکونش ، در مخالفت با شریعت و طریقت قرار نگیرد.
- ۲- با عقاید اهل سنت و جماعت متمسک بوده ، دایماً در اعمال و عبادات عزیزت را اختیار کند و با سلوک و تقوای واقعی ، به منفعت ، سعادت و خیر و سلم جامعه بشری ، مجاهدت نماید.

چنانچه شیخ فریدالدین محمد « عطار » در مورد چنین سروده است:

گر تو بنشینی به بیکاری مدام
کارت ای غافل کجایا شود؟

شاه نعمت الله ولی موسس طریقت نعمت اللهیه ، چنین گفته است:

(ای درویش ! صوفی باید که از هر حیث زحمات برادران طریق و دیگر مردم را تحمل کند و به جان و دل پذیرا باشد!
اما به هیچ وجه نباید مسایل و دشواری های خود را بر آنها تحمیل کند ؛ به عبارت دیگر صوفی کسی است که بار دیگران را می برد و بارش را بر دوش کسی نمیگذارد و به همه محبت میکند و از کسی انتظار محبت ندارد.)

۱- صفحه « ۴۰۰ » کتاب بنام : « شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری هروی »
مؤلف: مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » ، ترجمه: عزیزالله علی زاده مالستانی .

۳- صوفی کسی است که از طریق علم و هنر و بخصوص کسب درجات « علم ، وجد ، مقام و حال » به « سعادت و معراج انسانی » متوسل گردد.

چنانچه مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » در کتاب بنام « د نجات او کامیابی لیار د علم او فلسفی له نگاه » چنین نوشته است:

جای شک نیست که خداوند تعالی ماشین حرکت این دنیا را بدست انسانها سپرده است ، تا از آن با استفاده از عقل و فکر خویش استفاده مثمر نمایند ، البته این سعادت و معراج انسان وابسته به علم و هنر میباشد و.... ضمناً در مورد بیت ذیل را نوشته است :

قلندران طریقت به نیم جو نخرند
قبا اطلس انکس که از هنر عاریست

۴- صوفی کسی است که با « زهد و تقوی » قوای ثلاثه « روح ، قلب و نفس » خود را از سلطه نفس اماره (انجام اعمال که خلاف احکام قرآنی و سنت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم باشد) ، نجات و آزاد سازد و بخاطر رشد و تقویه نفس « لوامه و مطمینه » که در ذات خود تشنه حقیقت و سعادت است ، عبادت و ریاضت کند.

خواجه عبدالله « انصاری » فرموده است:

« شریعت است که به برکت طریقت ، سالک را به حقیقت وصل میکند . »
همچنان فرموده است که :

بر سالک لازم است به گونه ای جذب و حرارت عشق داشته باشد که هیچ کس آن را نفهمد و درد و سوز عشق را با سکوت توام کند ، تا عوارض و موانع بر او عارض نشود . سپس گفته است:

اگر نجات می خواهی ، بر گرفتاریها شکیبا باش .
اگر بقا را می خواهی ، خود را فانی کن .
هرگاه از این مراتب دستگیری شود؛ پس شادمان باش .
و اگر بدان نرسیده ای ، در جست و جوی آن باش .
همدم باش ؛ نه دشمن .
یار فروشی شیوه اسلام است .
خود فروشی کفر خالص است. « ۱ »)

۱- کتاب بنام « شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری هروی » ، صفحات « ۳۸۸ - ۴۰۱ » مولف : مولانا محمد سعید « سعید افغانی » ترجمه: عزیزالله علی زاده مالستانی .

۵ - صوفی کسی است که در فکر بهره های دنیای فانی نبوده بلکه فقر را بر غنا ترجیح داده و دل را بر عز و با عشق و شوق وافر ، و توام با روشنی آئینه قلب ؛ در راه تحقق و اصول (توبه ، انابت ، زهد ، ورع ، قناعت ، صبر ، شکر ، توکل ، تسلیم ، رضا ، محاسبه ، خوف و رجا ، فقر ، صدق ، مراقبه ، احسان ، قرب ، اخلاص ، فنا ، بقا ، توحید ، تجرید ، تفرید ، تنزیه و عبودیت) بپردازد .

چنانچه مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » در کتاب خویش بنام « الاشارات و التنبیها ت » به زبان پشتو ، در مورد صوفی حقیقی ؛ چنین نوشته است :

« د واقعی او حقیقی تصوف منظور دانه دی چی خلک د ژوند او د کار و څخه لری ، بیکاره او تنبل کړي او یا د ژوند د فعالیتونو او اکتشافاتو څخه پی لری و ساتي .

خو متأسفانه چی د اسلام د تصوف په نامه د خلکو د مشکلاتو د حل او د مدنیت د پرمخ تګ د بنمنانو او بی لاری کوونکو عناصرو د اسلام د تصوف څخه ناوړه تعبیرونه او ناجایز استفادی کړی او داسی یی وپریښونه چی د اسلام دین تصوف بیکاری او تنبلی ده او د خلکو د ژوند د بڼه کیدو لپاره توجه او اهتمام نه لري .

مولانا سعید افغانی د « د متصوف متانت او بڼه سلوک » تر عنوان لاند داسی لیکلی :

« حقیقت دادی چه ریښتینی متصوف د خلکو سره داسی صمیمی مگري دی کوم چی تل د هغوی د خیر او سعادت لپاره کارکوي او د خلکو د خدمت او رضایت په وسیله خپلو لوړو او عالی اهدافو ته ځان رسوي .

عمومي حقیقی صوفیان او عارفان څومره چی خلکو ته زیات خیر او منفعت رسوي بیا هم ځان مقصر گڼي او بی د کومی طمعی ، توقع او احسان اچولو څخه څومره چی یی دلاسه کیری فایده او خیر رسوي .

د حقیقی صوفی او عارف سره چی لږ احسان وشي ډیر ورته ښکاری او په زیات یی حسابوي ، د چا احسان نه هیروي او د بدل ورکولو په فکر او ذکر کی وي .

د عارف معامله د خلکو سره په اخلاص او صمیمیت چلند لري او تل د بڼی گذاری او بڼه سلوک او پوره لوړنی څخه کار اخلي .

همدا وجه ده چی حقیقی عارف جاذبوی طاقت لری ، خلک و رباندی ټولیري او د رهبری اوصاف لري .

دی د خلکو سره مینه او خلک د ده سره اخلاص لري .

دی خلکو ته لیارښونه او بڼی مشوری ورکوی او خلک ورته عقیده او ورباندی باور لری چی د ده نیت او عمل پاک او سوچه دی . « ۱ » .

۱ - کتاب بنام « الاشارات و التنبیها ت » : صفحه « ۱۴۰ و ۱۷۵ » بخش : د تصوف غایه او هدف . نوشته : مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » سال ۱۳۵۹ - کابل .

فصل پنجم

- اولین ها :

- ۱ - اولین پیغمبر توحیدی .
- ۲ - اولین طریقه.
- ۳ - اولین صوفی.
- ۴ - اولین خانقاه.
- ۵ - اولین کتاب تصوف.
- ۶ - اولین مجالس ذکر صوفیه.
- ۷ - اولین زن صوفی.
- ۸ - اولین حلقه سماع.
- ۹ - اولین بعیت صوفیه.
- ۱۰ - اولین مبلغین اصول تصوف و عرفان.

اولین ها

اولین پیغمبر توحیدی:

حضرت ابراهیم «ع» ملقب به خلیل الله، خلیل الرحمن و پدر پیامبران «ابوالانبیاء»؛ صاحب «صحیفه» الهی، او تهادب گذاردین توحیدی در عالم بشریت میباشد و پیروان خویش را بنام «مسلمان» نامیده است.

حضرت ابراهیم «ع» برای عبادت خداوند تعالی، خانه «کعبه» را با همکاری فرزندش اسماعیل اعمار کرد، بر علاوه اینکه برای اولین بار روزه گرفت بلکه بر منبر خطبه خواند و مردم را در راه شناخت و یکتا پرستی پروردگار عالمیان دعوت کرد.

اولین طریقه:

اولین طریقه «اویسیه» منسوب به ویس قرنی بن عامر سادات تابعین و نساک زاهدان اسلامی، متوفی سال (۳۷ هجری قمری) میباشد.

اولین صوفی:

اولین صوفی ابوهاشم «صوفی کوفی» است که در شام متولد گردیده و با پوشیدن جامه صوف بنام «صوفی» شهرت یافت.

اولین خانقاه:

- ابوهاشم «صوفی» برای اولین بار در منطقه رمله فلسطین (خانقاه) را برای گروهی از عباد و زهاد مسلمین بنا کرد.

همچنان اولین مرکز صوفیان در سال «۱۵۰ هجری» توسط یکی از یاران عبدالواحد بن زید صوحان که از جمله شاگردان حسن بصری و دوست رابعه «عدویه» بود، در عبادان، بنا شده و صوفیان در آنجا اقامت کردند.

اولین کتاب تصوف:

حسن بن علی بن حسن بصری که در سال «۲۱ هجری قمری» در مدینه چشم به دنیا گشوده، از جمله اولین مشایخ تصوف اسلامی است که کتابی در رابطه به روش حیات صوفیانه و حقیقی بنام «رعایه حقوق الله» نوشت و در سال «۱۱۰» هجری قمری مطابق «۷۲۸ میلادی» در بصره چشم از دنیا بست.

اولین مجالس ذکر صوفیه:

اولین مجالس ذکر صوفیه توسط حسن بصری در مسجد بصره دایر شده و همچنان در حدود سال « ۱۲۰ هجری » عیسی بن زادن در منطقه ابله « شهر بصره » مجلس ذکر را ترتیب داده است.

اولین زن صوفی:

رابعه بنت اسمعیل العدویه که در سال (۱۳۶ هجری قمری مطابق ۷۲۵ میلادی) در بیت المقدس وفات یافته ، اولین زن صوفی است که محبت « عشق و محبت » را در تصوف اسلامی افزود .

رابعه یگانه اشتراک کننده زن در مجلس و عظ حسن بصری بود و زمانیکه موصوفه در مجلس و عظ شان حاضر نمی شد ، او به و عظ آغاز نمی کرد و در مورد چنین نقل میشود:

(حسن بصری چنان بود ؛ تا وقتیکه رابعه به مجلس و عظ او حاضر نمی شد به و عظ آغاز نمی کرد و میگفت یقیناً از این عجزه که خود را به پشم می پوشاند برو عظ من برکت می آید .)

عطار در مورد رابعه « العدویه » چنین گفته است :

(آن مستوره ستر اخلاص ، آن سوخته ئی عشق و اشتیاق ، آن شیفته قرب و احتراق ، آن گم شده وصال ، آن مقبول رجال ثانیه « مریم صفیه رابعه العدویه ») .

ضمناً شیخ عطار در کتاب (تذکره الاولیاء) از رابعه من حیث اولین زن صوفی در تصوف اسلام تذکر بعمل آورده و همچنان رابعه بنابر عشق فراوانیکه به تصوف و مسلک خویش داشت ، همیشه لباس پشمی به تن میکردند و حتی در هنگامی که به سكرات موت و لحظات آخرین زندگی خویش قرار داشتند به دوست هم صحبت خود چنین گفته است : (وقتیکه من مردم ؛ مرا غسل بده و در همین لباس « عبای » من که از پشم است ، مرا کفن کن .)

مناجات رابعه:

– الهی مرا از دنیا هر چه قسمت کرده ای به دشمنان خود ده و هر چه از آخرت قسمت کرده ای به دوستان خود ده ، که مرا تو ؛ بسی .

– خداوندا اگر ترا از ترس آتش دوزخ می پرستم ، در دوزخ بسوز و اگر به طمع بهشت می پرستم بر من حرام گردان ، و اگر صرف عبادت من بخاطر دیدار تو است ، من را از جمالت بی نصیب مگردان .

اولین حلقه سماع:

اولین حلقه سماع را علی تنوخی ، یکی از یاران سری سقطی متوفی « ۲۵۳ هجری » در بغداد بر پا کرد.

اولین بیعت صوفیه:

بیعت صوفیه ، برای اولین بار در زمان شیخ عبدالقادر گیلانی موسس طریقه قادریه رایج شد .

اولین مبلغین اصول تصوف و عرفان:

- ابوالفیض ثعبان بن ابراهیم مصری ، ملقب به ذوالنون مصری در سال « ۱۸۰ » هجری قمری به دنیا آمد و در سال « ۲۴۶ هجری قمری مطابق ۸۶۱ میلادی » وفات یافت .

ذوالنون مصری در بین صوفیه بنام « رئیس صوفیان » شهرت دارد ، اولین کسی است که اصول تصوف را شرح داد و مسائل عرفانی را با اصطلاحات رمزی بیان کرد .

- ابویزید طیفوری بن عیسی بن سروشان بسطامی از اصحاب « سکر » است و در سال « ۲۶۱ هجری قمری مطابق ۸۷۴ میلادی » وفات یافت .

بایزید بسطامی بنیانگذار مکتب سکر در تصوف است ، موصوف صریحاً از « فناء فی الله و بقا بالله » سخن گفته و همچنان ابو سعید احمد بن الخراز بغدادی متوفی سال (۲۸۰ هجری قمری) ، که بنام « لسان تصوف » شهرت دارد ، در علوم فناء و بقاء چنین گفته است:

(فناء آن است که در سالک همه مرادات را از بین ببرد و بقاء آن است که همه مرادات وی منحصر شود به خواست و مراد حق .)

- ابو القاسم جنید ابن محمد خراز نهاوندی ، مشهور به « سید الطائفه » در سال (۲۹۷) هجری به سن نود سالگی در بغداد وفات یافت .

جنید بغدادی اصول تصوف را « توضیح ، مرتب و رواج » داد ، از شدت ریاضت کاست و از فنادم زد.

جنید نسبت به طاعت ، عدم اعتماد نشان داد و همه چیز را مظهر خدا می دید که به همین جهت فقها و علما او را بنام « زندیق » گفته اند.

- ابو بکر دلف ابن جدر شبلی ، در سال « ۳۴۴ هجری » به عمر « ۸۷ » هشتاد و هفت سالگی وفات کرد.

شبلی اولین کسی است که در مورد اصول تصوف ، از منبر به مردم توضیحات لازمه بیان کرد.

- ابوالمغیت حسین ابن منصور حلاج که در سال « ۲۴۴ هجری قمری » تولد شده ، از جنجالی ترین عرفای تاریخ تصوف اسلامی بود.

منصور حلاج شاگرد هریک « سهل تستری، عمر، المکی و جنید » بود و مدت « ۲۰ » سال در مجلس جنید اشتراک کرد .

منصور حلاج در سال ۲۹۹ هجری قمری طریقه خاصی بیان کرد و کتب چون : « طاسین الازل ، قرآن القرآن و الکیریت » نوشت و در موضوع « صحو و سکر » ارتباط خود را قطع کرد و به « تستر ، بغداد ، مکه ، خوزستان ، خراسان ، ماوراءالنهر ، سیستان ، هندوستان و ترکستان » مسافرت کرد ، تا اینکه در سال (۳۰۹ هجری قمری) « مطابق ۹۱۳ میلادی » از جانب دولت مقتدر عباسی به جرم انحراف از وصول دین اسلام ، در بغداد زندانی و به مرگ محکوم شد .

عطار در تذکره الاولیا بنام « سرگردانی حلاج » چنین نوشته است :

(ابو عبدالله خفیف گفته است که حسین منصور عالمی ربانی است ، شبلی گفته است که من و حلاج یک چیزیم ، اما مرابه دیوانگی نسبت کردند خلاص یافتم ، و حسن را عقل او هلاک کرد .

اگر او مطعون بودی این دو بزرگ در حق او این نگفتند، و ما را دو گواه تمام است ، و پیوسته در ریاضت و عبادت بود و در بیان معرفت و توحید و درزی اهل صلاح و در شرع و سنت بود و...)

- خواجه عبدالله انصاری بن محمد بن علی بن محمد بن علی بن جعفر بن منصور بن محمد انصاری هراتی ملقب به « شیخ الاسلام ، شیخ الشیوخ و الحکما » است ، که در سال « ۳۹۶ هجری مطابق ۱۰۰۶ میلادی » در ولایت هرات افغانستان تولد و در بهار سال « ۴۸۱ هجری » به عمر « ۸۵ سالگی » چشم از دنیا بست .

خواجه بزرگ عبدالله انصاری از معروفترین و متعبدترین متصوفین جهان، فقیه، حافظ، واعظ، شیخ الاسلام ابو اسماعیل و پیرو مذهب امام احمد بن حنبل رحمه الله علیه است.

خواجه عبدالله آداب باطنی و روحی عرفان اسلامی را دقیقاً بررسی و تحقیق کرد و به آن اساس و مبنا داد و همچنان در تلقینات و حلقات درس خود، مردم را به حیات معنوی و حقیقت عرفان متوجه میساخت.

شیخ الاسلام بر علاوه اینکه مریدان و شاگردان متعددی را تحت تعلیم و تربیه قرار داد، کتب زیادی تصوفی را به شمول « کلمات قصار ، مناجاتها و رباعیات » نوشت و تالیف کرد که مشهورترین آثار آنها « تفسیر قرآن کریم » تفسیر هروی ، رساله مناقب احمد بن حنبل ، رساله اربعین فی دلایل التوحید ، باب فی الفتوة ، الفاروق فی الصاف ، مجالس التذکیر، مناجات خواجه عبدالله انصاری « الهی نامه » ، شرح التعرف

لمذهب اهل التصوف ، الخلاصه فی حدیث کل بدعه ضلاله ، الرساله باللغه العربیه ، القصیده فی الاعتقاد ، مذاکرات شیخ الاسلام ، ذم الکلام و اهاله و غیره » است.

آثار که شاگردان و مریدان خواجه عبدالله انصاری ، از زبان او نوشته اند: (طبقات الصوفیه ، القصیده النونیه ، الرساله الصغیره ، المختصر فی اداب الصوفیه و السالکین لطریق الحق ، صد میدان، منازل السائرین الی الحق المبین و غیره) می باشد.

قابل تذکر است که در رابط به شخصیت تصوفی و آثار خواجه بزرگ ، شروح زیادی از جانب مشایخ دینی، علما و دانشمندان تحریر گردیده که از جمله میتوان از کتاب بنام « شیخ الاسلام عبدالله الانصاری الهروی » که در سال « ۱۹۶۶ میلادی » توسط مولانا محمد سعید « سعید افغانی » در جریان تحصیلش در پوهنتون الازهر « قاهره » جمهوری عربی مصر به زبان عربی نوشته و به زیور چاپ رسیده است ، نام برد. البته کتاب مولانا داکتر سعید افغانی از جانب محترم عزیز الله علی زاده « مالستانی » از زبان عربی به زبان دری ترجمه و در سال ۱۳۸۶ هجری شمسی در قید (۴۳۱) صفحه ، در کشور جمهوری اسلامی ایران ، به زیور چاپ رسیده است .

– امام یوسف همدانی در سال « ۴۴۰ » به دنیا آمد و در سال « ۵۳۵ » به عمر ۹۵ ساله گی در ولایت بادغیس افغانستان چشم از دنیا بست و جنازه آن توسط مریدانش به مرو انتقال و در آنجا به خاک سپرده شد .
خواجه همدانی از جمله مشایخ طریقت نقشبندی بود و بنام « کعبه خراسان » خانقاه بزرگی داشت .

موصوف برای اولین بار تصوف نظری و عرفانی ، شریعت و طریقت و مدرسه و خانقاه را با همدیگر مشترک ساخت، در خانقاه به درس مدرسه پرداخت، با تعلیماتش رنگ عرفانی داد ، آثار عرفانی را به تقریر و بیان در آورده و صوفیان عارف را با بحث و جدل و برهان آشنا ساخت.

عطار از خواجه یوسف همدانی بنام « امام ، امام روزگار ، صاحب اسرار جهان ، بینای کار و شمع دل افروز » یاد کرده و چنین گفته است .

صاحب اسرار جهان ، بینای کار - یوسف همدان ، امام روزگار

سینه پاک و دل آگاه داشت - یوسف همدان که چشم راه داشت

– ابو حامد، امام محمد غزالی طوسی از سال (۴۵۰ - ۵۰۵ هجری قمری) زندگی کرد .

امام غزالی شیفته متصوفه بود و در تصوف به ابوبکر نساج گرایش داشت ، و به مثل برادرش (شیخ محمد غزالی) پیروی کدام طریقت خاص صوفیه نبود .

امام غزالی به فلسفه عرفانی شکل و قالب داد و همچنان کوشید تا اهل فقه و کلام را با اهل تصوف نزدیک سازد و بعد از تحقیق طولانی به این نتیجه رسید که :

(باید اصحاب حال بود ، نه ارباب قال) .

که به همین اساس مدتی طولانی از تدریس کناره گرفت و قدم به راه بی پایان و نامعلوم معرفت الهی گذاشت .

امام غزالی آثار زیادی نوشته که بگونه مثال میتوان از کتب ذیل :
« مقاصد الفلاسفه تهافت الفلاسفه ، محک النظر ، معیار العلم ، میزان العمل ، المستظهری ، حجت الحق ، الاقتصاد فی الاعتقاد ، قوائدالعقائد ، بدایه الهدایه ، المقصدالاسنی ، الجامالعوام من علم الکلام ، مشکاه الانوار ، جواهر القرآن ، القسطاس المستقیم ، احیاء علوم الدین ، کیمیای سعادت و غیره » نام برد .

- محمد بن علی بن محمد بن احمد بن عبدالله بن حاتم طایی ، معروف به «الشیخ الاکبر ، محی الدین ، ابن عربی ، بحرالمعارف و مربی العارفین » است که در ماه رمضان سال « ۵۶۰ هجری قمری » چشم به دنیا گشود و در سال « ۶۳۸ هجری قمری » در سن « ۷۸ » سالگی چشم از دنیا بست و در دمشق به خاک سپرده شد .

الشیخ الاکبر از بزرگترین عرفای اسلام است ، او نظام فکری جداگانه و ویژه را ایجاد کرد و بر علاوه اینکه عرفان را وارد مرحله جدیدی ساخت ، بخش نظری آن را پایه گذاری نمود .

ابن عربی طریقت بنام « خاتمیه ویا وجودیه » را اساس گذاشت که نظریه (تجلی یا صدور الهی) را تعلیم میکرد و میگفت که حقیقت در مراحل پایین تر ، بدون اینکه کمبودی در مراحل بالاتر رخ دهد متجلی شده است و تمام تجلیات اعم از ظاهری و باطنی به لحاظ ماهیتی ، ماهیتی اند و به لحاظ وجودی ، وجودی اند .

پیروان طریقه « وجودیه » متعقد هستند که وجود خارجی همانا وجود ذات یگانه است و از نظر شهودیه لاوجود باطل یا ظهور اسماء و صفات ارتباط دارد و ضمناً پیروان فرقه « وجودیه » اعتقاد دارند که پروردگار عالمین در تمام مخلوقاتش حضور دارد ولی از نظر شهودیه خدا از طریق علم خود در همه اشیاء حاضر است .

ابن عربی چنین گفته است:

« سپاس خدای را که آنچه دارم تقلید از کسی نیست ، بلکه چیزی است که از قرآن به من عطا شده و مددی است که از پیغمبرم به من رسیده و فیض است که پروردگار من مرا به انوار آن نواخته است . »

محی الدین ابن عربی آثار متعددی نوشته است که بگونه مثال میتوان از کتب ذیل :
(الفتوحات المکیه ، الألف و هو کتاب الأحدیة ، الإسرا إلى مقام الأسری ، فصوص الحکم ، الإسفار عن نتائج الأسفار ، الجلاله و هو کلمة الله ، شرح مشکلات الفتوحات المکیه ، شرح کلمات الصوفیة ، الیقین و المعرفة و غیره) نام برد .

فصل ششم

۱- اساس و نفوذ طرائق تصوفی

۲- طرائق تصوفی و عرفانی ذیل :

- ۱ - طریقت اویسیه
- ۲ - طریقت زیدیہ
- ۳ - طریقت طیفوریہ
- ۴ - طریقت کرخیہ
- ۵ - طریقت سقطیہ
- ۶ - طریقت جنیدیہ
- ۷ - طریقت غزالیہ
- ۸ - طریقت کبرویہ
- ۹ - طریقه سهروردیہ
- ۱۰ - طریقه خاتمیہ
- ۱۱ - طریقت شاذلیہ
- ۱۲ - طریقت ذہبیہ
- ۱۳ - طریقت شکاریہ
- ۱۴ - طریقه قادریہ
- ۱۵ - طریقت نقشبندیہ
- ۱۶ - طریقت چشتیہ
- ۱۷ - طریقت مولویہ
- ۱۸ - طریقت نعمت اللہیہ

اساس و نفوذ طرائق تصوفی

- (بدنبال تشکیل خانقاه ها، درویشان و صوفیان به شکل سلسله های بزرگ اخوت در آمدند که هر یک پیرو طریقتی از صوفیگری بوده و (اولیائی) و موسساتی داشتند که سلسله یا طریقه بنام ایشان خوانده می شده و ایشان نیز به نوبه خویش جانشینان یا شیوخی داشتند.

در راس طریقت یا سلسله (ولی) و شیخ بزرگ « صمدانی » « خدانشناسی » که (قطب) نامیده میشود ، قرار دارد و در مجال و نقاط مختلفه (نقیبان) و شیوخ محلی و (خلفای) ایشان، جانشین وی هستند ، هر سلسله طریقتی - شیوه (مراقبه) روحانی ، ذکری (جلی و خفی) و آئین نامه ای و روایاتی در باره تاسیس طریقت ، سلسله و جانشینان آن دارد.

اساس طریقت صوفیه به این امر تاکید می کند که بخاطر توصل در یکی از حلقه های طریقت ضرورت است تا تحت رهبری یک (پیر) یا (مرشد) به این سلسله قدم نهاد و مرید باید در نظم خانقا ویا مدرسه از هدیایات و رهنمائی پیر خود اطاعت نماید. « ۱ »

- (قطبهای عرفانی جهان اسلام در آسیای مرکزی پایگاهی قدرتمند یافت و از آن بعد، مرو و بخارا مرکز اصلی تصوف شد.

در خانقاههای این مناطق (دراویش) درگشت و گذار و مشغول به عبادت بوده اند و (بخارا) قلب عرفان ماوراء النهر شد، که در مناطق آسیای مرکزی طریقتهای بزرگ: کبرویه (نجم الدین کبری)، نقشبندیه (بهالدین نقشبند) ، یسویه (خوجه احمد یسوی) و عرفای بزرگی چون:

(بایزید بسطامی ، مولانا جلالالدین رومی ، خواجه عبدالله انصاری ، عطار نیشاپوری ، ابوبکر شبلی ، ابوبکر واشطی ، ابوالحسن خرقانی، میرکلال غجدوانی و بسیار یدیگر... ظهور کرده اند « ۲ ») .

- (تا قرنهای بعد که شمار مذاهب صوفیه بیشتر شد و در دنبال رواج تصوف سلسله ها و طریقی رایج در خانقاهها به وجود آمد ، سلسله این مشایخ به صورت توالی طبقات دنبال گردید و طبقات صوفیه مثل طبقات محدثان ، طبقات مفسران ، طبقات نحویان و جز آنها شکل گرفت و مورد توجه واقع شد .

مراد از این طبقات در اینگونه تعبیر ها مجموع جماعتی بود که در سن و سال ، و در درک صحبت مشایخ با هم مشترک یا معاصر می شدند. نخستین طبقه صوفیه چنانکه در کتابهای مربوط به طبقات صوفیه یا سایر کتابهای قوم خاص آمده است ، از جمله عبارت بودند از:

۱- کتاب (مالبرزخ المتالی) مولف : محمد حنفی قاری.

۲- کتاب (تاریخ تمدن اسلام) ، صفحه (۱۳۲) مولف : دوکتور « سعید افغانی ».

« ابو هاشم صوفی ، فضیل بن عیاض ، ابراهیم ادهم ، ذوالنون مصری ، بشرحافی ، حارث محاسبی ، بایزید بسطامی ، ابوسلیمان دارانی ، ابو حفص حداد ، احمد بن خضرویه ، حمدون قصار و معروف کرخی .

طبقه دوم شامل: ابوقاسم جنید، ابوالحسین نوری، رویم بغدادی، عمرو بن عثمان مکی ، سهل بن عبدالله تستری ، محمد بن علی ترمذی و ابو سعید خراز بود.

نام ابو محمد جریری، ابو العباس ابن عطا آدمی، ابو حمزه بغدادی ، ممشاد دینوری، حسین بن منصور حلاج و خیر نساج جز و طبقه سوم.

و نام ابو بکر شبلی ، مرتعش نیشاپوری ، ابوبکر کتانی ، ابوبکر ابن یزدانیا، ابن سالم بصری و ابو یعقوب نهر جوری جز طبقه چهارم بود.

طبقه پنجم : ابو العباس سیاری ، ابو القاسم نصر آبادی ، ابو منصور معمر اصفهانی ، و ابو علی دقاق را شامل می شد.

کسانی چون : ابوالعباس قصاب ، ابو اسحاق خرقانی ، ابوسعید ابوالخیر، ابوالقاسم قشیری ، خواجه عبدالله انصاری ، ابو عبدالله خفیف ، ابو اسحاق کازرونی ، ابو علی فارمدی، و شیخ احمد جام ژنده پیل به نسلهای بعد تعلق داشتند که در طبقه ششم یا طبقه بعد محسوب می شدند و از همان ایام یا قدری دیرتر ، سلاسل صوفیه منشعب شد و خانقاهها و طریق جداگانه به وجود آمد . « ۱ » .

جلال الدین « همایی » در کتاب غزالی نامه، در مورد سیر تصوف چنین نوشته است:

« نکته حایز اهمیت درباره صوفیه آن است که در صوفیه، فرقه هایی به وجود آمده که بیشتر آن ها در ابتدا بیان سلسله مشایخ هر فرد بوده درحالی که در کتب متصوفه بعد، همان ها، به شکل فرقه خاصی نشان داده شده اند.

بهترین شاهد این مدعی کتاب کشف المحجوب نوشته هجویری، است این کتاب که در قرن چهارم هجری قمری نگاشته شده، از دوازده یا به عبارت تمام تر از چهارده فرقه نام می برد و تعداد فرق صوفیه را از این عدد فراتر نمی برد. در حالی که می دانیم فرقه های بسیاری بعدها ساخته شده و تاریخ تأسیس خود را به صدها سال قبل نسبت داده اند.

فرقه هایی از قبیل ادهمیه، اویسیه، کمیلیه، صدیقیه، حسنیه، و صدها فرقه دیگر که هیچکدام، توسط هجویری مورد اشاره قرار نگرفته اند. «

طرائق تصوفی و عرفانی

طرائق تصوفی و عرفانی مشهور عبارت اند:

« طریقت اویسیه ، طریقت زیدیه ، طریقت عجمیه ، طریقت طیفوریه ، طریقت کرخیه ، طریقت سقطیه ، طریقت جنیدیه ، طریقت گازرونیه ، طریقت رفاعیه ، طریقت غزالیه ، طریقت کبرویه ، طریقت خاتمیه ، طریقت شاذلیه ، طریقت بکتاشیه ، طریقت بدویه ، طریقت ذهبیه ، طریقت شکاریه ، طریقت قادریه ، طریقت نقشبندیه ، طریقت چشتیه ، طریقت مولویه ، طریقت سهروردیه ، طریقت نعمت اللهیه و غیره » است.

قابل تذکر است که طرائق متذکره بنام شیخ ، مرشد و یا پیر(اولیائی) مسما بوده ، که بعد از وفات شان « شیوه ، آئین نامه و سلسله » طریقتشان به مرور زمان از بین رفته و یا بنام « جانشینان یا شیوخی » تغییر نام کرده و یا هم بشکل « میراثی » سلسله شان ادامه دارد.

ضمناً قابل یاددهانی است که:

در این بخش در رابطه طرائق مشهور و خاصاً چهار طرائق: « طریقت قادریه ، طریقت نقشبندیه ، طریقت چشتیه ، طریقت مولویه ، طریقت سهروردیه ، طریقت نعمت اللهیه » که در افغانستان رایج هستند معلومات مختصر ذیل با استفاده از امکانات دست داشته ام، توام با استناد از کتب « مشایخ ، محققین ، مولفین » و همچنان با استفاده از یادداشتها ، چشم دیدها و صحبت های زنده من « مولف » با اهل تصوف و عرفان و اهل خبره ، میباشد ، نگاشته میشود.

طریقت اویسیه

طریقت اویسیه منسوب به ابو عمرو « اویس » بن عامر قرنی معروف به اویس « قرنی » میباشد و در سال (۳۷ هجری قمری) به شهادت رسیده است.

صوفی اویسی کسی است که خودش در عروج روحانی طریقت بجائی رسیده و با مرشد بیعت مستقیم و صحبت نداشته باشد.

حضرت اویس « قرنی » در زمان حیات حضرت محمد « ص » ، در یمن و ظاهراً در فاصله ای دور از آن حضرت می زیسته است، اما مشخصاً او بر مبنای حقیقت تعالیم اسلام که باطناً از حضرت محمد (ص) دریافت نموده ، زندگی کرده است.

شیخ فریدالدین ابوحامد محمد عطار در مورد اویس قرنی « رض » در تذکرة الاولیا چنین گفته است:

(آن قبله تابعین ، آن قوه اربعین ، آن افتاب پنهان ، آن هم نفس رحمن ، آن سهیل یمنی اویس قرنی « رض » .)

شیخ فریدالدین « عطار » مینوسد که از اویس « قرنی » پرسیدند که خشوع در نماز چیست؟

گفت : آنکه اگر نیزه بر پهلویش زنند در نماز خبرش نبود.

گفتند چونی؟

گفت: چگونه باشد کسی که بامداد برخیزد و نداند که شبانگاه خواهد زیست یا نه؟

گفتند : کار چگونه است؟

گفت: وا قلة زادٍ وا طولَ طریقاه. [آه از بی زادی و درازی راه].

و گفت اگر تو خدای را تعالی پرستش کنی به عبادت آسمانها و زمینها از تو به بنپذیرد تا باورش نداری.

گفتند چگونه باورش داریم؟

گفت ایمن نباشی بدانچه تو را فرا پذیرفته است و فارغ نبینی خویش را تا در پرستش او به چیزی دیگر مشغول نباید بود.

گفت هر که سه چیز را دوست دارد دوزخ بدو از رگ گردنش نزدیکتر بود؛ طعام خوش خوردن و لباس نیکو پوشیدن و با توانگران نشستن...».

طریقت زیدیه

طریقت زیدیه مربوط به عبدالواحد بن زید که در سال « ۱۷۷ هجری قمری » وفات یافته ، میباشد.

عبدالواحد از جمله مریدان حسن بصری بود، تعلیمات طریقتش « تجرید و تفرید » بود . (صوفی باید از نظر ظاهر از عوارض حیات دوری جوید و از نظر باطن چشم به پاداش نداشته و فقط به خاطر رضای ذات حق ، سیر و سلوک کند .)

از نظر تاریخی زیدیه به فرقه های مختلفی (المطرفیه، سالمیه، القاسمیه، المؤیدیه، الصالحیه، بتریه، سلیمانیه، ناصریه، الجارودیه، حریریّه، الهادویه..) اطلاق شده است که همگی ایده قیام علیه حاکم ظالم را در پیش گرفته اند و تنها فرقه ی هادویه در شمال یمن باقی مانده است .

زیدیه در یمن:

طریقت زیدیه در یمن ؛ در سال « ۲۸۴ هجری » توسط الهادی الی الحق، نوه قاسم بن ابراهیم، که از سوی قبایل محلی به امید حل اختلافاتشان دعوت شده بود، تأسیس شد. گرچه از زمان ظهور اسلام گرایش های شیعی در بخش هایی از اسلام ظهور کرده بود، شواهد اندکی از فعالیت خاص زیدی پیش از ورود او وجود دارد.

الهادی پایتخت خود را در صعده قرار داد. او و پسرانش محمد المرتضی و احمد الناصر الدین الله، که هر دو بعدتر به عنوان امام شناخته شدند، در مسجد جامع آنجا به خاک سپرده شدند، و صعده زان پس به عنوان پایگاه مستحکم ایمان و آموزش زیدی در یمن باقی مانده است.

تعالیم الهادی در شریعت، که در کتاب الاحکام و کتاب المنتخب او نوشته شده، مبتنی بر تعالیم پدر بزرگش قاسم بود ولی مواضع شیعی تری اتخاذ کرد، مثلاً در خصوص شیوه شیعی فراخوانی به نماز.

مکتب فقهی هادویه در بین زیدیان یمن تنها مکتب مورد پیروی شده است. در خدانشناسی آموزه او نزدیک به مکتب معاصر بغداد در معتزله است، ولی او توافق خود با آن را صریحاً اعلام نکرد.

طریقت طیفوریه

طریقت طیفوریه از جانب ابویزید طیفور بن عیسی بن سروشان بسطامی ، ملقب به « امام العما » که از سال « ۱۶۰ تا ۲۴۰ هجری قمری » زندگی داشت، تاسیس گردید و سلسله آن به طریقت بنام « خواجهگان و متعاقباً نقشبندیه » تغییر نام کرد.

طریقت طیفوریه به نام های (شامیه یا مداریه) نیز نامیده شده ، و آن را بنام بدیع الدین شاه مدار که در مکن پور کشور هندوستان ، مدفون است، منسوب میسازند.

بایزید بسطامی موسس و بنیادگذار مکتب سکر در تصوف است ، که از اعمال طریقتش (مبالغه در تقوی ، طهارت ، ذکر نفی و اثبات) میباشد و همچنان تعلیماتش (مستی « سکر » و هشیاری « صحو ») میباشد.

بایزید بسطامی نامش « طیفور بن عیسی بن آدم » در میان صوفیه مقام فوق العاده ای داشت و به بنام « سلطان العارفين » معروف بود.

شیخ فرید الدین « عطار » در تذکرة الأولیاء در مورد شیخ بایزید « بسطامی » چنین نوشته است:

« القاب مهمی شیخ بایزید « بسطامی » عبارتاً از: «برهان المحققین» و «خلیفه الهی» و «علامه نامتناهی» و «اکبر مشایخ» و «اعظم اولیاء » است .

همچنان شیخ عطار در مورد شیخ بایزید « بسطامی » بیان میکند:

« آن خلیفه الهی، آن دعامه نامتناهی، آن سلطان العارفين ، آن حجة الخلائق اجمعین، آن پخته جهان ناکامی، شیخ بایزید بسطامی رحمة الله علیه، اکبر مشایخ و اعظم اولیا بود، و حجت خدای بود، و خلیفه بحق بود، و قطب عالم بود، و مرجع اوتاد، و ریاضات و کرامات و حالات و کلمات او را اندازه نبود .

در اسرار و حقایق نظری نافذ، و جدی بلیغ داشت، و دائم در مقام قرب و هیبت بود. و غرقه انس و محبت بود پیوسته تن در مجاهده و دل در مشاهده داشت، و روایات او در احادیث عالی بود، و پیش از او کسی را در معانی طریقت چندان استنباط نبود که او را گفتند که در این شیوه همه او بود که علم به صحرا زد و کمال او پوشیده نیست، تا به حدی که جنید گفت: بایزید در میان ما چون جبرائیل است در میان ملائکه.»

طریقت کرخیه

طریقت کرخیه از طرف ابومحفوظ معروف بن فیروز کرخی که در سال (۲۰۰ هجری قمری مطابق ۸۱۵ میلادی) وفات یافته ، اساس گذاشته شد.

معروف کرخی که از جمله عارفان برجسته مکتب بغداد بود ، به این امر اعتقاد داشت که اساس تقوی پرهیز از منهیات و دوری از تمنیات نفس است، و به هر اندازه که از آن اجتناب ورزیده شود ، به یقین و اطمینان نایل میگردد .

معروف کرخی از بزرگان صوفیه در قرن دوم بود ؛ بسیاری از فرقه‌های تصوف مانند « نعمت‌اللهیه و ذهبیه » خود را متعلق به سلسله معروف کرخی مشهور به « سلسله السلاسل » مسما مینمایند .

شیخ فرید الدین « عطار » در تذکرة الأولیاء در مورد شیخ ابومحفوظ « کرخی » چنین نوشته است:

« آن همدم نسیم وصال، آن محرم حریم جمال، آن مقتدای صدر طریقت، آن رهنمای راه حقیقت، آن عارف اسرار شیخی، قطب وقت، معروف کرخی رحمة الله علیه، مقدم طریقت بود و مقدم طوایف بود و مخصوص بانواع لطایف بود و سید محبان وقت بود.

خلاصه عارفان عهد بود بلکه اگر عارف نبودی معروف نگشتی کرامت و ریاضت او بسیار و در فتوت و تقوی آیتی بود و عظیم لطفی و قربی تمام داشته است و در مقام انس و شوق بغایت بوده است.»

طریقت سقّطیه

طریقت سقّطیه از جانب ابوالحسن سری ابن المغلس السقّطی، که در سال « ۲۵۳ هجری قمری مطابق ۸۶۷ میلادی » در سن « ۹۸ » سالگی چشم از دنیا بست، اساس گذاشته شد.

سری سقّطی از جمله مریدان معروف کرخی بود؛ او علاوه بر ریاضت از شوق و محبت سخن میگفت و اولین عارفی است که در بغداد، سخن از حقایق و توحید گفت و در میان سخنان وی، دقایق فراوانی درباره مباحث عمده عرفانی از جمله:

« زهد، مجاهده، انس و هیبت، خوف، اندوه، شکر، یقین، صبر، اخلاص، ذکر، عشق، فراست، غیرت، اهمیت صحبت استاد، شوق، اهمیت اطاعت از مشایخ، سماع، مشاهده، محبت و وجد » شامل است.

باید خاطر نشان ساخت که:

بسیاری از مشایخ عراق در قرن سوم از مریدان او بودند که از جمله میتوان از: احمد بن عاصم « انطاکی »، ابوالحسین « نوری »، ابوسعید « خراز » و ابوحمزه « بغدادی » و غیره نام برد که به مصاحبت و خدمت او در آمده بودند.

شیخ فرید الدین « عطار » در تذکرة الأولیاء در مورد شیخ ابوالحسن « سری » چنین نوشته است:

« آن عالم ربانی آن حاکم حکم روحانی آن قدوة قافله عصمت آن نقطه دایره حکمت آن محرم صاحب سری شیخ ابوالحسن حصری رحمة الله علیه شیخ عراق بود و لسان وقت و حالی تمام داشت و عبارتی رفیع. بصری بود و به بغداد نشستی و صحبت شبلی داشتی و معبر عظیم بودی و در بغداد با اصحاب خود سماع کردی. در پیش خلیفه او را غمز کردند که: قومی به هم در شده اند و سرود میگویند و پای میکوبند و حالت می کنند و در سماع می نشینند.

مگر روزی خلیفه برنشسته بود در صحرا و حصری به اصحاب شدند، کسی خلیفه را گفت: آن مرد که دست می زد و پای می کوبد اینست.

خلیفه عنان بازکشید، حصری را گفت: چه مذهب داری؟ گفت مذهب بوحنیفه داشتم به مذهب شافعی باز آمدم و اکنون خود به چیزی مشغولم که از هیچ مذهب خبر نیست.

گفت: آن چیست؟ گفت: صوفی. گفت: صوفی چه باشد؟ گفت: آنکه از دو جهان بدون او به هیچ چیز نیارآمد و نیاساید. گفت: آنکه دیگر. گفت: آنکه کار خویش بدو بازگذارد که خداوند اوست، تا خود به قضاء خویش تولی می کند.

گفت: دیگر. حصری گفت: فماذا بعد الحق الا الضلال، چون حق را یافتند به چیزی دیگر ننگرند. خلیفه گفت: ایشان را مجنبتانید که ایشان قومی بزرگانند که حق تعالی را نیابت کار ایشان دارند... ».

طریقت جنیدیه

طریقت جنیدیه توسط ابوالقاسم جنید ابن محمد خزاز که در سال « ۲۹۸ هجری قمری » در بغداد چشم از دنیا بست، اساس گذاشته شد.

ابوالقاسم جنید (بغدادی) از مریدان سری سقطی است، او از شدت ریاضت کاست، دم از فنا زد و وحدت وجود را که از چندی در بین زهاد بنحو خفیفی رسوخ داشت، علنی کرد که به همین بنیاد وی به نام «طاووس عارفان یا طاووس العلما» معروف گردید است.

شیخ جنید در بغداد مکتب بزرگ داشت، تدریس او بر اساس صحو و عشق قرار داشت و مخالف روش سکر «مستی» بود.

ابوالقاسم جنید «بغدادی» در زمان خود با فرق صوفیه و متفکران مذهبی از نقاط مختلف آشنا بود و با آنها تماس داشت.

او نخستین کسی بود که تصوف را مقبول اهل شریعت گردانید. سخنان گزاف و طامات صوفیه را کنار زد و اصول آنها را حفظ نمود و بدین سبب او را «شیخ الطایفه» گفتند. حتی محافظه کاران ضد صوفی مانند ابن تیمیه و ابن قیم از وی حساب می بردند و از طریقت او تعریف می کردند.

شیخ فرید الدین «عطار» در تذکرة الأولیاء در مورد شخصیت جنید «بغدادی» چنین نوشته است :

« آن شیخ علی الاطلاق آن قطب با ستحقاق آن منبع اسرار آن مرتع انوار آن سبق برده باستانی سلطان طریقت جنید بغدادی رحمة الله علیه شیخ المشایخ عالم بود و امام الائمه جهان و در فنون علم کامل و در اصول و فروع مفتی و در معاملات و ریاضات و کرامات و کلمات لطیف و اشارات عالی بر جمله سبقت داشت.

او از اول حال تا آخر روزگار پسندیده بود و قبول و محمود همه فرقت بود و جمله بر امامت او متفق بودند و سخن او در طریقت حجت است و به همه زبانها ستوده و هیچکس بر ظاهر و باطن او انگشت نتوانست نهادن به خلاف سنت و اعتراض نتوانست کرد مگر کسی کور بود و مقتدای اهل تصوف بود و او را سید الطایفه گفته اند و لسان القوم خوانده اند و اعبالمشایخ نوشته اند و طاوس العلماء و سلطان المحققین در شریعت و حقیقت باقصی الغایه بود و در زهد و عشق بی نظیر و در طریقت مجتهد و بیشتر از مشایخ بغداد در عصر او و بعد از وی مذهب او داشته اند و طریق او طریق صحو است بخلاف طیفوریان که اصحاب بایزید اند و معروف ترین طریقی که در طریقت و مشهور ترین مذهبی مذهب جنید است ... ».

طریقت غزالیہ

طریقت غزالیہ منسوب بہ شیخ ابوالفتوح مجدالدین احمد بن محمد بن محمد بن احمد غزالی طوسی ، برادر کوچکتر امام ابوحامد محمد غزالی است ، کہ در سال (۵۱۷ ہجری) در قزوین وفات یافت .

شیخ غزالی از جملہ مریدان ابوبکر نساج است و همچنان در مدرسہ نظامیہ بغداد تدریس میکرد . شیخ غزالی آثار زیادی دارد کہ از جملہ میتوان از :

« لباب الاحیاء ، الذخیرہ فی علم البصیرہ ، بحر الحقیقہ ، رسالہ العشقیہ ، سوانح العشاق وغیرہ » نام برد و ضمناً چنین سرودہ است :

کس را پس پردہی قضا راہ نشد
وز سر قدر ہیچ کس آگاہ نشد
از روی قیاس ہر کسی چیزی گفت
معلوم نگشت و قصد کوتاہ نشد

قابل تذکر است کہ انکار در طریقت غزالیہ بہ سہ نوع است :
۱ - نفی و اثبات . ۲ - ذکر اسم ذات . ۳ - ذکر ہو .

طریقّت کبرویه

طریقّت کبرویه منسوب به شیخ نجم الدین کبرای خوارزمی بن احمد بن عمر خیوقی است. طریقّت کبرویه در آسیای میانه انتشار بیشتریافت و ذکر خفی در آن معمول میباشد.

شیخ انسان دلیر و با شهامت بود، که در مورد چنین قصه مینمایند: مغولها در سال (۶۱۸ هجری) می خواستند تا شهر خوارزم را که شیخ در آن اقامت داشت، تسخیر نمایند.

مغولها به شیخ نجم الدین پیام فرستاد تا با مریدان خویش یکجا شهر را بدون مقاومت ترک نمایند. اما شیخ درمقابل پیام مغولها مخالفت نموده، گفت: (در روز راحت من در کنار این مردم بودم و حال که شهرو حیات شان مورد خطراست، از آنها جدا نمی شوم. شیخ با مردم شهرخوارزم باقی ماند و مسلحانه درمقابل مغولها جنگید تا اینکه بدست مغولها به شهادت رسید.)

طریقت سهروردیه

طریقت سهروردیه منسوب ابوالنجیب عبدالقادر بن عبدالله سهروردی است ، که از سال « ۴۹۰ - ۵۶۳ هجری » حیات داشت .

سهروردی در رابطه به تصوف چنین گفته است :
تصوف « آغازش علم ، میانش عمل و آخرش موهبت » است .

سلسله سهروردیه توسط شیخ شهاب الدین ابو حفص عمر بن محمد بن السهروردی ملقب به « شیخ الاشراف » که از سال (۵۳۶ - ۶۳۲ هجری) می زیست ، انتشار داده شد .

شهاب الدین سهروردی با عبدالقادر گیلانی رهبر طریقه قادریه ملاقات داشته و همچنان سعدی شیرازی شاعر معروف ، از جمله مریدان وی میباشد که در وصف شیخ خویش (سهروردی) چنین سروده است :

مرا شیخ دانای مرشد شهاب
دو اندرز فرمود بر روی آب
یکی اینکه در نفس خودبین مباش
دگر آنکه در جمع بدبین مباش

از طریقت سهروردیه ، سلسله های مختلف بنام های (جمالیه ، جلالیه ، زینبیه و خلوتیه) در آسیای مرکزی و « نعمتة اللہیہ و صفویہ » در کشور ایران انتشار یافت و همچنان سلسله این طریقت را شیخ زکریای « مولتانی » و شیخ فخرالدین « عراقی » در کشور هندوستان رایج داده اند و از آن طریق به کشور افغانستان انتشار یافت .

در طریقت سهروردیه « نعت و مناجات خوانی ، ذکر و منقبت خوانی » معمول بوده و پیروانشان در خانقاه از « ساز و سرانیدن » جلوگیری مینمایند .

طریقت خاتمیه

طریقت « خاتمیه و یا وجودیه » منسوب به محمد بن علی بن محمد بن احمد بن عبدالله بن حاتم طایی، معروف به « الشیخ الاکبر، محی الدین، ابن عربی، بحرالمعارف و مربی العارفین » است که در ماه رمضان سال « ۵۶۰ هجری قمری » چشم به دنیا گشود و در سال « ۶۳۸ هجری قمری » در سن « ۷۸ » سالگی چشم از دنیا بست و در دمشق به خاک سپرده شد.

اذکار طریقت خاتمیه مثل طریقت قادریه و شغل آن به طریق مبدأ و معاد و فکر وحدت وجود است .

ابن عربی عرفان نظری را مورد بحث و مذاقه قرار داد و در ایجاد و گسترش مکتب وحدت الوجود کوشید .

طریقت شاذلیه

طریقت شاذلیه منسوب به ابو الحسن علی بن عبدالله شاذلی مغربی که از سال (۵۹۱ - ۶۵۶ هجری قمری) زندگی داشت ، میباشد .

از این طریقت سلسله های بنام (جوهریه ، وفائیه ، مکیه ، هاشمیه ، عفیفیه ، قاسمیه و خواتریه) درکشورمصر و (شیخیه ، ناصریه ، حبیبیه و یوسفیه) در مغرب انتشار یافت و همچنان ریاضات ، زهد ، کثرت صوم و تقلیل نوم و سکون در صحرا ؛ در آن رایج است .

اقای حنا فاحوری و خلیل جر در صفحه « ۳۰۰ » کتاب بنام تاریخ فلسفه در جهان اسلامی پیرامون پیروان طریقت شاذلیه نوشته اند :

پیروان طریقت شاذلیه اهل خانقاه نیستند ، از کسی کمک نمی طلبند و پایه اعتقاد شان به پنج اصل استوار است :

- ۱- خوف از خدا در نهان و اشکار .
- ۲- پیروی از سنت در قول و عمل .
- ۳- عدم اعتنا در شادی و غم مردم .
- ۴- تسلیم اراده حق بودن در کارهای خورد و بزرگ .
- ۵- پناه بردن به درگاه الهی ، در حالت های شادی و غم .

طریقت ذهبیه

طریقت ذهبیه : را میرعبدالله « برزش آبادی » بن عبدالحی علی الحسین ملقب به « مجذوب » ، متولد « ۷۷۰ تا ۷۸۰ قمری » در برزش آباد شهر مشهد، تاسیس کرده و از طریقت کبرویه سرچشمه گرفته و به اهل تشیع منسوب است.

طریقت ذهبیه از قُطب، مردان کامل و اولیای جزئی هستند که از طریق سلوک الهی مدارج و کمالات را طی نموده و بعد از مرحله فنا به مرحله بقای بالله رسیده و به درک [فیض ولی علی الاطلاق و امام زمان به عنوان قطب الاقطاب زمان رسیده باشد.

از قطب‌های آنها به : « معروف کرخی ، سَری سَقَطی ، جُنید بغدادی و شهاب‌الدین سهروردی اشاره شده است.

قطب‌های اخیر این سلسله پرویز سلماسی ، میرزا احمد نایب‌الایاله تبریزی و حب حیدر بودند.

طریقت ذهبیه: قطب را قطب ناطق و جانشین وی را در ایام حیات استادش، قطب صامت می‌نامند. اصطلاح ناطق و صامت، از اصطلاحات خاص فرقه اسماعیلیه است که برخی در تصوف به کار می‌برند .

طریقت ذهبیه : مثل سایر طرائق تصوفی ملتزم به مراسم خانقاهی است. از جمله این مراسم، خرقه پوشی قطب‌ها است که از قطب قبلی به قطب بعدی منتقل میشود .

ضمناً باید خاطر نشان ساخت که :

در طریقت ذهبیه سماع یا رقص مروج است و فرهنگ مراد و مریدی که در میان آنها زیاد است.

طریقت شطاریه

طریقت شطاریه : منسوب به عبدالله « شطار » متوفی سال (۸۳۲ هجری) میباشد و اصول آن توحید مطلق و رد فنا است .

طریقت شطاریه: از رسوم طریقت نقشبندیه سرچشمه گرفته ؛ زیرا اکثریت از پیروان طریقت شطاریه بخصوص آن تعداد که اهل مدینه بودند، به طریقت نقشبندیه راه یافتند، و در میان شعبه مظهریه نقشبندیه، شیوخ نیز مجاز شدند که به شطاریه و سایر طرق وارد شوند.

باید خاطر نشان ساخت که : سرعت « سلوک » در طریقت شطاریه پر سرعت ترین است. استاد (پیر) با ورود به مسیر شطاری، شاگرد (مرید) را از پایگاه مقام (ایستگاه) شریعت بلند می کند و در یک حرکت او را به طریقت ارتقا می دهد.

سپس، بسته به ظرفیت هر شاگرد، با دقت هدایت می شود و در مراحل پیشرفته حقیقت و معرفت پیش می رود.

پیروان طریقت شطاریه متعقد هستند که کلید معنا و اسرار قرآن را در دست دارند و دارای علم پنهان « حروف المقطیات » هستند.

البته افشای این علم به صورت علنی ممنوع است زیرا این « امانتی » از علی و محمد است و هرگونه خیانت در امانت و سوء استفاده از این علم، « گناه کبیره » به حساب می برند .

همچنان باید یاددهانی کرد که :

طریقت شطاریه مفهوم فنا « ناپودی نفس » را قبول ندارند. در این طریقت مستی و از خود بی خود شدن و رهایی از دنیا و خودپرستی، لحاظ داشتن صفات شاعرانه پسندیده می باشد که به سکر طیفوری معروف است .

طریقت قادریه

طریقت قادریه منسوب به شیخ ابو محمد محیی الدین عبدالقادر گیلانی بغدادی ملقب به قطب الاعظم (غوث الاعظم) است که در سال (۴۷۰ هجری قمری) متولد و در سن ۹۰ سالگی در سال (۵۶۱) هجری قمری وفات یافت و در مدرسه اش واقع «بغداد» دفن گردید.

پیرامون نسب شیخ «گیلانی»، در صفحه «۲۴» کتاب بنام: «الفتح الربانی» چنین نوشته شده است:

(نسب شیخ «محیی الدین ابو محمد عبدالقادر بن ابی صالح بن ابی عبدالله بن یحیی زاهد بن محمد بن داود بن موسی بن عبدالله بن موسی الجون بن عبدالله محض بن حسن المثنی بن امیر المومنین محمد الحسن بن امیرالمومنین علی بن ابیطالب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین» می باشد.)

بیعت صوفیه برای اولین بار در زمان شیخ گیلانی بوجود آمد، پیروان این مکتب به وحدت وجودی هستند و به محبت و خدمت شهرت دارند، رنگ سبز نشانه این سلسله میباشد و همچنان ذکر آنها با صدای بلند «ذکر جهریه» می باشد.

طریقت قادریه در (عراق، ترکیه، هند، آفریقا بخصوص در سودان، سنگال و نیجریه) نفوذ بیشتر پیدا کرد، ضمناً تا قرن نهم هجری در کشور ایران پیروان زیاد داشت، ولی پس از پیروزی نظام شیعی صفوی؛ پیروان قادریه که سنی مذهب بودند از ایران رانده شدند و همچنان در افغانستان سلسله این طریقت، توسط خاندان (گیلانی) رایج داده شده است.

- طریقه قادریه در عراق:

سلسله طریقت قادریه در مناطق کردنشین عراق به وسیله (بابا رسول برزنجی) رواج داده شد.

پیروان طریقت (دراویش قادری) درک حقیقت و روشنی روح و وصول به حق را در قیل و قال و سماع می دانند و معتقدند که لذت جسم موجب شادمانی روح می شود.

پیروان طریقت در مجالس ذکر خود با حضور مرشد دف می زنند و به روش خاص سروگردن خود را ابتدا آهسته و به تدریج سریع تر حرکت می دهند و تا آخرین قدرت و توانایی خود ، این کار را ادامه می دهند ، به عالم جذب می روند و آن قدر به ذکر ادامه می دهند تا به خسله برسند و از خود بی خود شوند و در این حالت دست به اعمالی می زنند که هر بیننده را شگفت زده می نمایند.

ذکر در (دراویش قادری) بر دو نوع (ذکر نشسته به نام « تهلیل » و ذکر ایستاده به نام « هره ») میباشد.

ذکر نشسته (تهلیل) : حلقه وار می نشینند و شیخ یا خلیفه و یار رهبری که ذکر را به عهده دارد ، در حلقه مریدان قرار می گیرد و درحالی که تسبیحی در دست دارد به رهبری ذکر میبرد دازد .

ذکر ایستاده (هره) : مریدان به طور ایستاده حلقه ای را تشکیل داده و خلیفه و یا شیخ در وسط حلقه ایستاده و رهبری ذکر را به عهده میگرد ، البته این ذکر با اهنگ طبل (طاس) ، دف و شمشال همراه است و معمولاً در شب های سه شنبه و یا شب های جمعه در (تکیه) به دوری (پی) بر گزار میگردد.

- طریقه قادریه در افغانستان:

طریقت قادریه بر دو شاخه هریک : قادریان نسبی « سادات گیلانی » و قاردیه حسبی « گیلانی » میباشد :

۱ - قادریان نسبی « سادات گیلانی »:

قادریان نسبی « سادات گیلانی » از نسل شیخ عبدالقادر « گیلانی » بنیانگذار طریقت قادریه بوده ، به عنوان رئیس سادات گیلانی-ها تعیین شد که با لقب « نقیب - الاشراف » شهرت یافت.

سادات قادری هریک : پیرسید سعدالله « گیلانی » ، پیرسید محمد شریف « قادری » ، پیر سید محمد نجیب « قادری » ، سید محمد منیرشاه « گیلانی » و دیگران در دوره سلطنت تیمورشاه « درانی » به ولایت هرات افغانستان عودت و به فعالیت تصوفی آغاز کردند.

۲ - قادریان حسبی « گیلانی »:

ساحه نفوذ طریقت قادریه در قرن شانزدهم میلادی از بغداد به کشور هندوستان وسعت پیدا کرد و با نفوذ در میان قبایل پشتوننشین ، زمینه انتشار آن در افغانستان مساعد شد و به تدریج در مناطق چون : (کابل ، وردک ، قندهار ، پکتیا ، ننگرهار و اقوام کوچی نشین) پیروان یافت.

رهبری طریقت قادریه هریک :

پیر سید حسن « گیلانی » مشهور به سید نقیب پدر پیر سید احمد « گیلانی » ، پیر سید علی « گیلانی » پدر پیر سید اسحاق و سید ابراهیم « گیلانی » ، دو برادر بودند که در دهه دوم قرن نوزدهم میلادی از کشور عراق به شرق افغانستان در « چهارباغ ولایت ننگرهار » عودت کرده و متعاقباً در شهر کابل اقامت اختیار کردند.

بعد از اینکه پیر سید حسن « گیلانی » و پیر سید علی « گیلانی » بحق رسیدند، رهبری طریقت در سال (۱۹۴۷ میلادی) به شکل مورثی به پیر سید احمد « گیلانی » رسید.

پیر سید احمد « گیلانی » در پهلوی فعالیت تصوفی ، حزب محاذ ملی افغانستان را تاسیس کرد و همچنان به صفت رئیس شورای عالی صلح افغانستان ، اداره امور را رهبری میکرد ، که در سن « ۸۵ سالگی » در سال « ۱۳۹۵ هجری شمسی » چشم از جهان بست و به دیار حق پیوست.

- معرفی بعضی از مشایخ طریقت قادریه:

- عبدالقدیر ولد حسن اخندزاده ملقب به « مولانا نجم الدین اخندزاده ، ملا کابل و یا هده صاحب » متوفی سال « ۱۳۲۰ هجری قمری » یکی از مشایخ با نفوذ طریقت قادریه بود، که بنام ایشان مدرسه بزرگ دینی بنام (مدرسه عالی نجم المدارس ننگرهار) تاسیس گردید و از سال (۱۹۴۹ میلادی) به بعد ، مولانا محمد سعید « سعید افغانی » فرزند غازی مولوی عبدالمجید (در عصر خود از جمله مشایخ بزرگ تصوف ، خطیب و سرمدرس مسجد جامع تیگری مرکز ولایت لغمان) برای مدت ده سال مسوولیت مدیریت این مدرسه را به عهده داشت.

قابل تذکر است که مولانا سعید افغانی ، در شماره های « ۴ تا ۸ » جریده (النجم) عقرب سال (۱۳۳۷ هجری شمسی) مطابق (۱۹۵۸ میلادی) که خود موسس و مسوول نشر آن بود، در رابطه بیوگرافی و شخصیت تصوفی (مولانا نجم الدین اخوندزاده) معلومات مفصل بدست نشر سپرده ، و چنین مینگارد:

(مولانا نجم الدین اخوندزاده صاحب ملقب به (هده صاحب) متوفی سال (۱۳۱۹ هجری قمری) یکی از مشایخ بزرگ تصوف بود ، در علمیت، تقوی، محبت، مهربانی، شهامت ، دلیری و خدمت به وطن و مردم ، نام شایسته داشت و منحیث صوفی واقعی از نام طریقت (قادریه شریف) به وعظ و تدریس می پرداخت و در این راه صدها طالب دینی را به فیض علمیت خویش مستفید ، و در راه دین مقدس اسلام ؛ هدایت و رهنمائی کرد.

همچنان یکی از خواص عالی ، اخندزاده صاحب این بود که منحیث مجاهد واقعی به وطن و مردم خدمت میکرد و در این راه مریدان و مخلصانش را تشویق و موظف می ساخت تا در امور اجتماعی نیز حضور فعال داشته باشند.

ضمناً قابل تذکر است که اخیراً از جانب نویسنده توانا سرمحقق عبدالله خدمتگار بختانی، کتابی بنام «دهدی اخوندزاده مولانا نجم الدین» در رابطه معرفی شخصیت اخندزاده صاحب، به زیور چاپ رسیده است و همچنان استاد امین الدین «سعیدی» مسوول مرکز کلتوری «د حق لاره» مجموع از جراید «النجم» مولانا سعید افغانی که تقریباً نیم قرن قبل «۱۳۳۷ هجری مطابق ۱۹۵۸ میلادی» در رابط شخصیت تصوفی (مولانا نجم الدین اخوندزاده) نوشته و بدست نشرسپرده اند، بشکل کتاب بنام «النجم» جمعبندی، تهیه، ترتیب و به زیور چاپ رسانیده است.

- مولوی عبد الشکور مجددی ملقب به «حضرت صاحب بتخاک کابل» شخصیت روحانی، عالم، مجاهد و با تقوا بود، و از جمله مشایخ بانفوذ طریقه قادریه بشمار میروند.

حضرت صاحب بتخاک مرید جناب حضرت نجم الدین «اخذزاده» صاصب ملقب «پیرصاحب هده نگرهار» که از جمله مشایخ بانفوذ طریقه قادریه در عصر خود بودند، میباشد و تحت رهنمایی آن شخصیت روحانی به مجاهدت و ریاضت پرداخته اند.

- مولوی عبدالغنی «مولوی صاحب قلعه بلند» یکی از مشایخ بزرگ طریقه قادریه شریفه بود و همچنان در طریقه (نقشبندیه، چشتیه و سهروردیه) نیز اجازه داشت.

مولوی صاحب قلعه بلند در سال «۱۳۳۳» هجری شمسی با میاگل جان آغا در تگاب مدرسه بی بنا کرد و به عنوان «شیخ الحدیث» در آنجا طالبان مدرسه را تدریس میداد، موصوف شاگردانی بیشماری داشت، علاقه نداشت مرید بگیرد، اما اگر کسی زیاد پافشاری میکرد، میگفت: (نماز و روزه ات را تعقیب کن، و اگر کسی را طریقه میداد، او را در زهد و تقوی بسیار تأکید میکرد.)

- غازی مولانا عبدالمجید «رحمة الله علیه» فرزند ملا سید امیر متوفی سال «۱۳۲۰» در عصر خود از جمله مشایخ بزرگ تصوف «طریقه قادریه شریفه» خطیب و سرمدرس مسجد جامع تیگری مرکز ولایت لغمان و مجاهد راستین استقلال و آزادی افغانستان بود.

مولوی عبدالمجید در دنیای تصوف به درجه بلند روحانی رسیده و علایم و شواهد قوه قدسیه و نفس مطمینه در آن مشهود بود. موصوف در شهامت، دلیری، صداقت، ایماندار، محبت و مهربانی شهرت داشت و همچنان «مریدان، مخلصان، شاگردان و دوستان» از فیض و برکت علمی و تصوفی شان؛ مستفید شده اند.

مولانا داکتر سعید افغانی فرزند ارشد غازی مولانا عبدالمجید در کتاب بنام «زما ژوند» در مورد پدر بزرگوارش چنین نوشته است:
(زما مرحوم پلار مولوی عبدالمجید د ملا سید امیر زوی، په قام صافی، دلغمان د ولایت د عمرزیو په قریبی او د خیرآباد په کلی کښ اوسیده، او دی د خپل پلارڅخه چه د وخت تکړه او مشهور عالم وه، یوی ځوی صغیر پاتی شوی دی.)

زما مرحوم پلار پس له دی چه ابتدائی زده کړی له مختلفو مشهورو روحانیونه تکمیل او بنایسته بڼه ملا شو، بیاد عالی زده کړود پاره پېښور « پاکستان » ته ولاړ او هلته ئی د « معانیو ، لوی منطق ، حکمت ، تفاسیر ، احادیثو ، فقهی ، اصول ، ریاضی ، تجوید او نور علوم » د ښو پیاوړو استادانو څخه و لوستل او د « مولوی » درجه او پکړئی د علماؤ په رسمی غونډی کښی ترلاسه کړه ، او وطن بیرته راستون شو.

زما پلار په ټولو مروجو علومو کښی تدریس کولو، خو په منطق او حکمت کښی ئی زیات شهرت در لوده ، خو د عمر په آخر و مرحلو کښی د ده تصوف جذبه زیاته شوه ،

نوی د « تفسیر ، حدیث ، فقهی ، او د تصوف د علومو » مطالعه زیاته کوله همدا وجه وه چی د ته د تگاب مشهور متصوف « اخندزاده صاحب » د قادری طریقه وکړه . دی ددی طریقی په ټولو اذکارو او ادوارو کښی د ماڼونی مرتبی ته رسیدلی و ، او د زیاتو مریدانو او مخلصانو خاوند هم و.

څنگه چی ده بڼه علم ، تصوف او تقوی در لوده نوځکودی مجبور کړ چی د لغمان د ترگرو مشهور او لوی مسجد د خطابت وظیفه هم په غاړه واخلي ، په دی مسجد کښی ده زیات عمر د جمعی په ورځ موثری خطابی ایراد کړی او ددی ده شهرت د شاگردانو او مریدانو دلیاری په ټول لغمان او ننګرهار بلکه په ټول افغانستان کی زښت زیات شو او له بلی خوا، د یر بڼه واعظ او مبلغ و ، دیر بڼه آواز ، بڼه سپیڅلی گیره او څیره ئی در لوده او د بڼه اخلاص او گذاری خاوند و ؛ نوهمدا وجه وه چی هره ورځ له هری خوا ورباندی د علمی او روحی استفاده لپاره هجوم و ، او د ده په دیره او حجره کښی لنگر چلیده چی تر اوسه پوری په ټول مشرقی ، په خصوص د لغمان ولایت کښی زیات خلک د ده « علمی بحثونه ، موعظی ، خطابی ، روحی ژوند ، تقوی ، پرهیزگاری ، میرانگی ، اخلاص او محبت » معقولی او نمونی روایتوی .

- خلیفه لوگر بنام (ملا صاحب اغا محمد) از جمله پیران بانفوذ طریقت قادریه در ولایت لوگر بودند ، که در مورد یکتن از مریدانش بنام (حاجی بی بی) با من « مولف » چنین قصه کرد:

(مدت سی سال از عمر خویش را دراموختن طریقت قادریه شریفه به رهنمایی مستقیم خلیفه صاحب لوگر که مرشد و رهنما واقعی طریقت ما بود و به درجه بلند تر طریقت (فنا الله) رسیده بود ، سپری کردم و در آخرین دقیق زندگی اش به من اجازه و عظ طریقت راهدایت فرمود. محترمه (بی بی حاجی) در مورد عبادت الهی چنین گفت:

فقط رب العزت سزاوار عبادت است ، که با خلوص نیت ، محبت و اخلاص ؛ باید پرستش و عبادت گردد.

البته من این نوع عبادت واقعی را از خلیفه صاحب ، اموختم ، ضمناً ذکر در طریقت ما

یکی از وظایف اساسی مریدان است تا بطور همیشه و دوامدار صورت گیرد ، بخصوص ذکر یکهزار بار سوره « اخلاص » که آن را بنام ختم سوره « قل هو الله احد » نیز میگویند ، مرید را به کسب رحمت درگاه ذات حق و مقدس ، میرساند .

- مولانا محمد عطاءالله فیضانی در شهر هرات افغانستان چشم به دنیا گشوده و بعد از تحصیلات در دارالمعلمین کابل ، به صفت معلم امور دینی در هرات مقرر شد.

مولانا فیضانی مجاهدت در راه « مکتب توحید » داشت و آن را کلید نجات تلقی میکرد و در این عرصه کتب متعدد نوشته ، که از جمله میتوان از کتب بنام (خود شناسی و خدا شناسی ، جمال و کمال صانع در مصنوعات ، انسان و اسرار قرب ، اسرار خلقت تا بارگاه عظمت ، انسان و فلسفه امتحان و غیره) نام برد.

مولانا فیضانی بنا بر فعالیت های دینی ، هفتمین بار « ۲۸ قوس ۱۳۵۲ هجری شمسی » از جانب دولت وقت زندانی و بعداً لادرک گشت ، و متعاقباً فرزند ارشد شان ملقب به « استاد مذهبی » که خود یکی از علمای برجسته است ، راه مقدس پدر را ادامه داد و همچنان دین ایمانی خویش را از طریق تدریس و وعظ نیز انجام میدهد که من « مولف » شخصاً در وعظ های عالمانه شان اشتراک ورزیده ام .

طریقت نقشبندیہ

طریقت نقشبندیہ منسوب به شیخ بهاءالدین محمد بن محمد بن محمد مشهور به «نقشبند» و ملقب به «محمد البخاری» است، که در سال (۷۱۷ هجری) متولد و در شب دوشنبه سوم ربیع الاول سنه (۷۹۱) به سن هفتاد چهار سالگی وفات یافت.

طریقت نقشبندیہ از سلسله خواجهان که منسوب به خواجه احمد عطا سیوی که به حضرت ترکستان نیز شهرت داشت، سرچشمه گرفته است و سلسله آن به کشورهای (مصر، شام، عراق، ترکیه، هند، چین، و افغانستان) انتشار بیشتر یافت.

طریقت نقشبندیہ بر مبنای زندگی دسته جمعی در خانقاهها گذاشته شده، از گوشه گیری و زهد منکر هستند، ذکر «خفی به قلب» را معمول میدارند و امتیاز ظاهری این سلسله خرقة ای به رنگ زرد و خاکستری میباشد و همچنان اهل این طریقت بخاطر وصول به قلعه مراد، سه وصول «دوام بر ذکر، مراقبت و اطاعت مرشد» و ضمناً برای ذکر «هفت گام» و «دو صورت» را لازم و ضروری میدانند.

شیخ امین علاالدین نقشبندی پیرامون سلسله طریقت خویش در صفحه «۳۲۲» کتاب بنام (حقیقت تصوف و بحثی از طریقه نقشبندیہ) چنین نوشته است:

(پدرم شیخ علاالدین مرا تلقین طریقت کرده است و با آنکه من بهره کرامات طریقت را نگرفته ام باز هم خود را نیک بخت می دانم که فرزند نسبی و حسبی او هستم و همچنان فرزند معنوی او میباشم و خود را مرید او میدانم، خداوند تبارک و تعالی این پیروی را که متابعت از سنت رسول اکرم سیدنا محمد ﷺ است، از من قبول فرماید و این است سلسله طریقه نقشبندیہ که آنرا از پدر و مرشد خود گرفته ام:

- ۱- شیخ محمد علا الدین نقشبندی ۲- شیخ عمر ضیال الدین نقشبندی ۳- شیخ محمد بهالدین نقشبندی ۴- شیخ عثمان سراج الدین نقشبندی ۵- شیخ مولانا خالد نقشبندی ۶- شیخ عبدالله دهلوی ۷- شمس الدین حبیب الله مظهر جانجانان ۸- سیدنورمحمد بدوانی ۹- سید محمد سیف الدین ۱۰- شیخ محمد معصوم ۱۱- امام ربانی شیخ احمد فاروقی المجدد ۱۲- شیخ محمد باقی ۱۳- محمد خواجهگی امکنی ۱۴- درویش محمد ۱۵- شیخ محمد القاصی ۱۶- شیخ عبیدالله احرار ۱۷- شیخ یعقوب چرخ ۱۸- شیخ علاالدین عطار ۱۹- شیخ محمد بهالدین نقشبند ۲۰- شیخ سیدکلال ۲۱- شیخ محمد بابا سماسی ۲۲- شیخ علی رامیتنی ۲۳- شیخ محمود انجیر فغنوی ۲۴- شیخ عارف ربوگری ۲۵- شیخ عبدالخالق غجدوانی ۲۶- یوسف همدانی ۲۷- ابوعلی فارمدی ۲۸- ابوالحسن خرقانی ۲۹- بایزید بسطامی ۳۰- سیدنا جعفر صادق ۳۱- قاسم بن

محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله تعالی عنهم ۳۲ - سلمان فارسی رضی الله عنه
۳۳ - سیدنا ابوبکر صدیق رضی الله عنه ۳۴ - سیدنا و حبیبنا و شفیعنا محمد صلی
الله علیه و سلم .)

- طریقه نقشبندیه در عراق:

پیروان طریقت نقشبندیه در مناطق کردنشین عراق ، موسس طریقت خویش
« مولانا خالد نقشبندی » که در سلسله طریقت نام شان در ردیف شماره « ۵ »
درج است ، معرفی مینمایند و در رابطه به نحوه روش خویش ، چنین میگویند:

(پیروان سلسله طریقت نقشبندیه در مناطق کرد نشین عراق ، عرفان و وصول به
حق را در تفکرو سکوت می دانند و بر خلاف پیروان قادریه از (قیل و قال و سماع)
پر هیز می کنند، در جمع بردور مراد خویش حلقه می زنند و در حالی که چشم ها را بسته
اند مدتی در خود فرو می روند تا بتوانند با مراد رابطه برقرار کنند ، که این حالت
را (رابطه) گویند.

سپس مراد ، مرید نیازمند را ارشاد و انتخاب کرده ، دوزانو در مقابلش می نشیند
و نگاه مستقیم به چشمان مرید تعلیمات روحی لازم را به او می دهد، که این مرحله
را (توجه) گویند ، در این مرحله هر قدر مرید مستعدتر باشد توجه مراد موثرتر
است تا به حدی که منجر به نعره کشیدن او می شود که این وضع را (جذب) مینامند
و این حالت آنقدر ادامه داده می شود تا مرید از توجه به نیاز گذشته و به صفای
باطن برسد.

طریقه نقشبندیه در تاجکستان:

- شیخ یعقوب « چرخي » در حدود سال « ۷۶۰ هجری قمری » در منطقه چرخ ولایت
لوگر افغانستان دیده به جهان گشوده و از جمله مریدان با نفوذ شیخ بهالدین
« نقشبند » موسس طریقت نقشبندیه میباشد که سلسله این طریقت را در آسیای مرکزی
بخصوص « افغانستان، تاجکستان، ایران ، ازبکستان و غیره » رایج کرد . صوفی
« چرخي » در سال « ۸۵۱ هجری قمری » داعی اجل را لبیک گفت و در منطقه
گلستان شهر دوشنبه کشور تاجکستان به خاک سپرده شد ، که آرامگاه شان زیارتگاه
پیروان طریقت و از جمله اماکن مقدس مردم تاجکستان ، میباشد « ۱ ».

ضمناً قابل تذکر است که خانواده « توره جان زاده » سلسله این طریقت را ادامه داد
که شخصاً « مولف » در خانقاه و ذکر شان اشتراک ورزیده ام و بخصوص قرانت قران
شریف توسط حنجره طلانی اکبر توره جان زاده و برادر بزرگش ، نه تنها مرحم
گزار قلوب مریدانش بود ، بلکه قلب هر شنونده را به درگاه الهی ملحق میسازد .

- یعقوب « چرخي » نفر شماره « ۱۷ » در سلسله طریقت نقشبندیه میباشد .

طریقت نقشبندیه در المان:

مشهورترین خانقاه طریقت نقشبندیه بنام خانقاه « عثمانیه » است که در منطقه « زوتنیس ، شهر کال » کشور المان موقعیت دارد . خانقاه در سال « ۱۹۹۵ » میلادی از جانب شیخ حسن که المانی الاصل است و مرید « شیخ عبدالله داغیستانی و شیخ ناظم الاحقانی » میباشد، تاسیس گردیده است.

من « مولف » از جانب شیخ محی الدین که المانی الاصل است و « ۲۵ » سال قبل به دین اسلام مشرف شده است ، به خانقاه دعوت گردیدم که گزارش آن به شرح ذیل نگاشته میشود:

ساعت شش شام روز جمعه « هفته دوم ، برج فبروری ۲۰۰۰ م » با پسر بزرگم بکتاش « سعیدی » داخل خانقاه شدم ، در دهلیز از جانب دو تن که لباس مخصوص پشمینه صوفیه به تن داشتند ، مورد استقبال و پذیرائی گرم قرار گرفتم و به سمت سالون نان ، که در آنجا شیخ محی الدین انتظارم را داشت ، رهنمائی شدم .

شیخ محی الدین که لباس صوفیه و کلاه بلند به سر داشت ، به مجرد دیدنم ، لبخند زد و با محبت خاص من را در آغوش کشید و متعاقباً به معرفی سایر صوفیان که در جمله آنها زنان صوفیه نیز شامل بودند، پرداخت و بعداً جهت بازدید ساختمان خانقاه (اتاق کتابخانه ، اتاق استراحت ، اشپزخانه و غیره) پرداختیم و به تعقیب آن داخل مسجد شریف شدیم و منتظر نماز خفتن ماندیم .

در مسجد شریف ، تقریباً در حدود « یکصد و پنجاه نفر » که اکثرآلباس مخصوص صوفیه به تن داشتند و از شهرهای مختلف المان ، اشتراک ورزیده بودند ، انتظار تشریف آوری شیخ حسن را داشتند .

شیخ حسن که (۵۷ سال) عمر داشت ، با قد متوسط ، لاغر اندام و ریش سفید که لباس پشمینه به تن و کلاه بلند سبز رنگ بر سر داشت در جمع مریدانش داخل مسجد شد و بعد از ادای سلام ، به نماز جماعت خفتن پرداختند .
بعد از اینکه نماز جماعت خوانده شد ؛ شیخ حسن به زبان المانی و گاهی هم به زبان « عربی و انگلیسی » به وعظ عالمانه پرداخت و مریدان و اشتراک کنندگان را به محبت ، دوستی و عبادت واقعی ذات حق تعالی ، رهنمائی کرد .

بعد از ختم موعظه ، مریدان در اطراف شیخ حسن به منظور ذکر حلقه زدند و شیخ حسن ذکر را آهسته ، آهسته که توام با « دف و چنگ » همراهی می شد، آغاز کرد و مریدان با صدای بلند آن را تعقیب میکردند .

ذکر و صدای دلنشین شیخ حسن که نهایت هیجانی بود ، مرحم گزار قلوب شد و همه با هم غرق با درگاه الهی شدند و ...

شیخ حسن خاموشانه به ذکر خاتمه داد و به صحبت مختصر ادامه داد و در آخر یک تن را که جدیداً به دین اسلام مشرف شده بود؛ مورد تشویق قرار داد و به وی از روی قرآن کریم نام گذاشت تا منبعد به آن نام در حلقه طریقت، مشهور گردد.

ضمناً شیخ حسن، نکاح دوتن از مریدان طریقت را که تازه عروسی می نمودند، به اساس قوانین دین اسلام عقد کرد و محفل شب جمعه خانقاه را به کامیابی اسلام، خیر و سلم و دعا به روح پیر طریقت « شیخ نقشبندی »، خاتمه داد.

طریقه نقشبندیه در افغانستان:

طریقت نقشبندیه در افغانستان به دو شاخه (سلسله خواجه احرار و سلسله نقشبندیه « مجددیه ») تقسیم شده است.

اول - سلسله خواجه احرار نقشبندیه:

این سلسله بنام (خواجه احرار) به بخش مهد فرقه « آسیائی میانه » ارتباط دارد، و در ولایت هرات طریقت نقشبندیه توسط سعدالدین محمد کاشغری رایج داده شد و بعد از وفات شان مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی بن نظام الدین احمد جامی که از سال (۸۱۷ - ۸۹۸ هجری) زندگی کرد و از جمله مریدان برجسته اش بود، پیشوای آن طریقت شد.

شیخ جامی در تصوف بخصوص در طریقت نقشبندیه به سیر و سلوک پرداخت و معتقد به عرفان نظری بود و همچنان به عالم شهیر اسلام محی الدین « ابن عربی » اخلاص و تمایل داشت و از ایشان بنام « عزیز، قطب حق، پیرتوحید و آفتاب سپهرکشف و یقین » یاد آوری نموده است.

شیخ جامی پس از اقامت خویش در شهر هرات، بدون چند سفر کوتاه به « مکه، بغداد، دمشق و تبریز » متباقی عمر عزیز خویش را در شهر هرات سپری کرد و ضمناً همیشه لباسی معمولی بنام « پلاس » به تن میکرد و سرمایه خود را در راه اعمار مسجد و مدرسه و خانقاه، تأمین رفاه شاگردان و اهل ادب و فرهنگ « به مصرف میرساند.

مولانا جامی بنابر علمیت و شخصیت تصوفی که داشت همواره مورد احترام همه بخصوص سلطان حسین « بایقرا » که بنام پادشاه « اهل ذوق علم و ادب » شهرت داشت، بود و همچنان امیر علیشیر نوایی وزیر و دانشمند توانای آن وقت به شیخ جامی ارادت خالصانه داشت و کتاب « خمسہ المتحیرین » خویش را بعد از وفات شیخ، به خاطر گرامی داشت از شخصیتش، برشته تحریر در آورد.

شیخ جامی شاعر و نویسنده توانا، عارف و شیخ کامل طریقت نقشبندیه بود که از موصوف در حدود « یکصد جلد » آثار باقی مانده است، که بگونه مثال میتوان از « تاریخ صوفیان و مذهب آنها، دیوان اشعار، اشعه اللمعات، هفت اورنگ » سابعه «، نفحات الانس، بهارستان، لویح، مناسک حج منظوم، مناقب جلال الدین رومی، منشآت، شواهد النبوة، سلسله انتساب نقشبندیه، شهیدی و غیره » نام برد.

قابل تذکر است که « شواهد النبوة، سلسله الذهب » اورنگ اول « و سبحة الابرار » اورنگ چهارم « آثاری است که شیخ جامی با رسم و خط زیبایی خویش نوشته است، که از جمله نسخه اصلی سبحة الابرار که بنام « اورنگ چهارم » شهرت دارد، در موزیم ملی افغانستان موجود بود.

مولانا نورالدین عبدالرحمن « جامی » در سال « ۸۹۸ هـ ق » در سن « هشتاد و یک » سالگی در ولایت هرات - افغانستان در وقت اذان صبح چشم از دنیای باقی بست و جنازه اش با اشتراک شاه سلطان حسین « بایقرا » در جوار مقبره سعدالدین کاشغری واقع « تخت مزار » در شمال غرب شهر هرات، بخاک سپرده شد.

دوم - طریقه نقشبندیه « مجددیه »:

رهبری طریقه نقشبندیه « مجددی » تعلق به خانواده مجددی در افغانستان دارد که در مورد محمد صادق المجددی « آقایگل صاحب » چنین نوشته اند:

(این طریقه عالیه از زمان حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه تا سال « ۲۶ » هجری بنام طریقه « صدیقیه » شهرت داشت بعد از آن تاریخ در زمان حضرت سلطان العارفین بایزید بسطامی بنام طریقه « صدیقیه طیفوریه » شهرت یافت طیفور اسم محضه حضرت سلطان العارفین است.

در زمان حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی رحمة الله علیه بنام طریقه « خواجهگان » معروف گردید و در زمان حضرت خواجه بهاوالدین محمد بن محمد البخاری که ملقب به حضرت شاه نقشبند اند بنام طریقه « نقشبندیه » مشهور شد و در زمان حضرت مجدد الف ثانی قدس سره بنام طریقه « نقشبندیه مجددیه » معروف گردید « ۱ ».

محمد صادق « المجددی » پیرامون سلسله طریقه نقشبندیه چنین مینگارد:

(حضرت صدیق رضی الله عنه از مرشد اعظم صلی الله علیه و سلم تعلیم نموده و بحضرت سلمان و اوشان بحضرت قاسم بن ابی بکر و اوشان به حضرت جعفر صادق رضی الله عنهم تلقین نموده و ثم فثم این طریقه عالیه را سید امیر کلال بحضرت بهاوالدین تلقین کردند و چون حضرت محمد بهاوالدین وظیفه نقاشی کوزه و کاسه های سفالین را قبل از گذاشتن در « داش کلالی » بزمه، خود گرفته بودند، سبب این وظیفه

به «نقشبند» ملقب شدند و چون طریقه عالیّه صدیقه توسط حضرت بهاولدین از بخارا در اطراف و اکناف عالم منتشر گردید از آن به بعد این طریقه عالیّه به طریقه «نقشبندیّه» و بعد درستین هزار دوم هجری توسط حضرات خواجه محمد باقی این طریقه عالیّه به حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی قدس سره تعلیم داده شد و ذریعه اوشان این طریقه رونق و شهرت زیاد حاصل کرده از آن به بعد به طریقه «نقشبندیّه مجددیه» مسمی گردید « ۲ »)

مجددی ها اولاده مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی کابلی بن مولانا عبدالاحد سرهند هستند که در قرن شانزدهم در کابل متولد شده و نسب شان را به (۲۸) پشت به حضرت عمر فاروق (رض) میرسانند.

فضل محمد حضرت شمس المشایخ (حضرت شوربازار) فرزند مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی هستند که در « گذر حضرت صاحب ، منطقه شوربازار شهر قدیم کابل » مدرسه و خانقاه بزرگی داشت، که بر علاوه تعلیم طریقه و تربیت مریدها ، مرکز تاثیرات مهم مذهبی و سیاسی در افغانستان بود.

حضرت شمس المشایخ از احترام خاص در حکومتهای وقت بخصوص در دوره حکومت امیر غازی امان الله خان و از آن به بعد ، مستفید بود که بعد از وفات شان در سال (۱۹۵۶ میلادی) امامت طریقت «نقشبندیّه مجددیه» به برادرشان محمد صادق المجددی « آقاییگل صاحب » که در سال « ۱۳۱۴ » هجری در شوربازار شهر قدیم کابل چشم به دنیا گشوده ، رسید.

محمد صادق « مجددی » در سال « ۱۳۹۶ » هجری شمسی در کشور عربستان سعودی ، چشم از جهان بست و امامت این طریقه به محمد ابراهیم « مجددی » رسید.

در سال (۱۹۳۶ میلادی) قسمت از منطقه قلعه جواد (جوار افشار سیلو کابل) از جانب محمد ظاهر شاه به این خانواده بخشیده شد ، که پیر طریقت « مجددی » با فامیلش ، از شوربازار کابل به انجا نقل مکان کردند.

محمد ابراهیم « مجددی » در سال « ۱۹۷۹ » هجری شمسی از جانب دولت وقت زندانی و لادریک گردید ، که آقای احمد امین « مجددی » نواسه حضرت شمس المشایخ در مورد چنین گفت:

(به تاریخ ۲۸ جدی سال ۱۳۵۷ هجری شمسی ، ساعت نه و نیم بجه شب جمعه ، سه تانک زره دار آمد دروازه خانه و خانقاه واقع « قلعه جواد » را شکستند ،

-
- ۱ - کتاب « رهنمای طریق » صفحه « ۲ » ، مولف : محمد صادق « مجددی »
 - ۲ - کتاب « رهنمای طریق » صفحه « ۴۸ » ، مولف : محمد صادق « مجددی »

حضرت صاحب را بشمول « ۳۵ » تن اعضای فامیل ما را با خود بردند که در جمع آنها پدرم و کاکاهایم نیز شامل بودند ، البته تا اکنون همه آنها لادرک بوده و هیچگونه معلومات درمورد شان ، موجود نیست.)

رسم و عنعنه افغانی در طریقی:

محترم حاجی عبدالغیاث ولد صوفی عبدالغنی « زینکوگراف » ولد خلیفه صاحب عبدالرحیم که در یک فامیل مشهور تصوفی چشم به جهان گشوده و وارث خانقاه « خلیفه صاحب » واقع درگذر پراچه شهر قدیم کابل ، مربوط طریقه « نقشبندیه » نیز هستند ، در مورد رسم و عنعنه افغانی در طریقی ، برایم « مولف » چنین گفتند:

تا جائیکه به من معلوم است ، رسم و رواج خانقاه و صوفیگری در افغانستان بخصوص از طریقه های « قادریه ، نقشبندیه ، چشتیه و سهروردیه » به سایر طریقی صوفیان کشورهای اسلامی فرق داشته و در افغانستان بر علاوه روش اصلی طریقت که « سینه به سینه » از مشایخ طریقت انتقال کرده ، اضافه تر به رسوم و عنعنه افغانی توجه گردیده که بگونه مثال میتوان تذکر داد:

در طریقه نقشبندیه ، نام های « مرید » و « شیخ » رایج نبوده بلکه شیخ بنام « پیر یا خلیفه » و مرید بنام « مخلص ، اخلاصمند و یا ارادتمند » یاد میگردید ، و همچنان اکثریت صوفیان وطن ما ، لباس مخصوص صوفیه « پشمینه » را به تن نکرده ، بلکه لباس مروج وطنی از قبیل « لباس سفید (پیراهن و تنبان) دستار ، چین و غیره » را به تن مینمایند .

نعت خوانی در طریقه نقشبندیه:

میر فخرالدین آغا که در سال « ۱۳۲۲ هجری شمسی » در شهر کابل چشم به جهان گشود و در سال « ۲۰۰۶ » هجری شمسی در سن « شصت و سه سالگی » به دیار رحمت پیوست ، یکی از نعت و منقبت خوانان مشهور طریقه نقشبندیه بود ، که محترم باقی « سمندر » پیرامون خاطراتش چنین نوشته است:

(من در سالهای « ۱۳۳۵ یعنی پنجاه سال » پیش از امروز و آوانیکه هنوز کودکی بیش نبودم و قاعده بغدادی و حافظ شیرازی را در مسجد جامع « ویسل آباد » به نزد مولوی شاه مقصود و دختر فرزانه اش سایمه مقصودی شهید و خدا بیامرز سبق میگرفتم .

آن وقت ها یگان شبهای جمعه میر فخر الدین آغا که هنوز شاگرد لیسه حربی در مهتاب قلعه بود با استادش حاجی غلام حسین و دوست نزدیک شان حاجی اکبر ، در خانقاه آن هم در « واصل آباد چهاردهی » به دیدن خلیفه صاحب بابا جان « خلیفه صاحب محمد علی جان آغا فرزند خلیفه صاحب قربان علی و ارادتمند جاذبی مولا » می آمدند.

دو تن دیگر از صوفی های وارسته که همانا قاری عبد الحمید هوانورد یا پیلوت قوایی هوائی و از ده دانای چهاردهی بود و همچنان غلام حضرت خان که ارکان حرب بود و در گذر کلالی های دهمزنگ در پشت محبس دهمزنگ خانه و کاشانه اش بود ، آنها هم در خانقاه می آمدند و مشوق میرفخر الدین آغا بودند.

خادم خانقاه « لالا پاینده » بود و بعداً « جان محمد » خادم خانقاه گردید. لالا علی حسین که از خود زندگی نامه ای دارد و از هزاره جات تک و تنها بکابل آمده بود و در حصه انچی باغبانان با خلیفه صاحب قربان علی برای اولین بار برخورد کرده بود ، از کودکی تا آخرین رمق حیات یار و یاور خانقاه در « واصل آباد » ماند که البته خانقاه « واصل آباد » پیرو طریقه نقشبندیه بود.

حاجی غلام حسین آغا و حاجی اکبر در آن خانقاه می آمدند و میر فخر الدین آغا را هم با خود می آوردند . آنها با سایر برادران طریقت نعت میخواندند و ذکر مینمودند و میر فخر الدین آغا هم با جوانان « اللهم صلی علی محمد » را میخواندند.

معمار باشی نیک محمد و نجارباشی محمد هاشم و حاجی غلام حیدر، حاجی عبد العلی ، حاجی عبد الواحد ، حاجی محمد کاظم ، حاجی محمد عزیز، حاجی محمد آصف ، حاجی صاحب نصرالدین ، صوفی ربانی، حاجی عبد الحق ، میر محمد نبی مشهور به مجنون آغا و حاجی صاحب شهید آغا لالا جان و صاحب زاده صاحب لوگر و آغا صاحب لوگر، حاجی غلام سخی قفل ساز ، میراجان سنگ کش ، معراج الدین رنگمال ، باشی پاینده محمد و برادرانش عطا محمد و شاه محمد و برادران اهل دل و طریقت و موسی خان از هزاره بغل و ببرک از بغلان و نجارباشی عید محمد از توپ خانه قندهار و ایاز الدین علاف از نهرین با صوفی کریم قصاب و صوفی کریم سلمان به دوریک دسترخوان به روی تابه خانه خانقاه می نشستند.

محترم باقی « سمندر » به خاطراتش چنین ادامه میدهد:

در یکی از روزهای تابستان « ۱۹۶۴ » میلادی در محضر مرحوم پاچا صاحب سید حفیظ الله ، از سلا لهء سادات کثر معروف به پاچا صاحب شش درک، در خانقاه حاضر بودیم ؛ این خانقاه در جوار پوهنتون کابل نزدیک به « سیلوی مرکزی » قرار داشت.

جاییکه خانقاه در آن دایر می شد اصلاً متعلق به جناب محمد عظیم گران از معاریف وقت بود ؛ وی یکی از خانه های خود را برای خانقاه وقف کرده بود.

خانقاه « پاچا صاحب » از اوایل « ۱۹۶۰ » به آنجا منتقل شده بود و بالای درب ورودی نوشته بودند: « خاک پای فقرا از شش درک به اینجا نقل مکان نموده است » .

خانقاه پاچا صاحب درحلقات صوفیه کابل مقام مرکزی داشت و همه نحله های تصوف درکابل با آن متصل و دند و عمده معاریف عرفان از کابل و ولایات افغانستان به محض رایشان می رسیدند و محافل منقبت خوانی هرروز جمعه در آنجا دایر می شد.

روزجمعه صبح زود ، دوستان در آنجا گردهم می آمدند ، تعداد حاضران تا دوصد نفرمی رسید ، عده یی از حاضران همیشه می آمدند و از ارادتمندان پاچا صاحب بودند ؛ عده یی هم ، شامل معاریف شهر، بعضاً حاضر میشدند که همه دراتاق اصلی درمحضر پاچاصاحب گردمی آمدند ، به هرتازه وارد یک پیاله نقل توزیع میگردید و جای نشستن به وی اشاره میشد.

مصارف خانقاه از طریق پول وقفی که ارادتمندان پاچا صاحب رضا کارانه تقدیم میکردند ، پرداخت میشد ؛ از میان ایشان مرحوم خلیفه نورمحمد رنگریز و مرحوم خواجه محمد صدیق زرگر را باید نام برد ؛ هرروز جمعه نماز جماعت به امامت مرحوم خواجه محمد طاهر ، از مقربان « پاچا صاحب » برگزار می گردید ؛ و پس از صرف نان ، منقبت خوانی و ذکر تا شام دوام می یافت.

در میان حلقه منقبت خوانان مرحوم حاجی غلام حسین ، صوفی رجب علی ، خلیفه غلام سخی ، خلیفه حبیب الله و دیگران همیشه حاضر میبودند ، حلقه ذکر به خلیفه گی مرحوم حاجی محمد ابراهیم دایر میشد که بر علاوه منقبت خوانان غیر حرفوی هم میخواندند، ضمناً بخاطر دارم شخص ریش سفیدی را که همیشه همان یک غزل را میخواند:

**سرم الفتی ندارد به سریر پادشا هی
به سرم فتاده روزی هوس برهنه پای پی**

وبعد در گوشه یی درخود فرو میرفت و میگریست ؛ در این محافل برای بری و همسانی غریبی در میان حاضران ساری میشد و درب های دنیا ی مرموز شور و حال بروی همه گشوده میگشت.

در یکی از همین روزها من ، که در مشایعت پدرم جناب مرحوم دکتور سید عبید الله روغ در آنجا حضور می یافتم و در این هنگام یازده سال داشتم ، ناظر ورود جوانی تندرست به محفل بودم و وی کلاه شبانه یی پرسرو و پتویی بردوش داشت ، احترام کرد و به گوشه یی نشست و پس از چندی خود را به نام معرفی کرد و اجازت خواست منقبت بخواند ؛ به وی اجازت داده نه شد ؛ کسی وی رانمی شناخت و پاچا صاحب در باره لقب « میر » که بر نام وی بود ، شک بر شده بودند ؛ در جریان یکی دوجمعه بعدی مرحوم حاجی غلام حسین نعت خوان وسایر آشنایان پا در میان شدند و روشن ساختند که این جوان از سلاله « میر » های کابل می آید که از شخصیت های سرشناس آن یکی هم « میر صاحب قصاب کوچه » بوده است.

پاچا صاحب با « میرصایب » قصاب کوچه سابقه معرفت تصوفی داشتند و مراتب تصوف را تحت نظر جناب ایشان پیموده بودند و در اخیر خود جناب میرصایب قصاب کوچه ایشان را به جای خود در منصب مرجع تصوف تنصیب کرده بودند ؛ این بود که جوان را تبرک کردند ، به وی دعا دادند و خرقة پوشانیدند و وی منقبت خوان اصلی محفل پاچا صاحب شد و تا هنگام رحلت پاچا صایب در سال « ۱۹۷۳ » میلادی وی همیشه و در هر شب جمعه حاضر می بود ، این جوان همان میرفخرالدین آغا بود.

میر فخر الدین آغا ، صدای دلنشین و ملکوتی و حنجره ای توانا و خستگی ناپذیر داشت ؛ آرام آرام همه زندگی وی به نعت خواندن وقف شد ، وی روزهای جمعه در محضر « پاچا صاحب » مجرای میداد و بعد در سایر روزهای هفته در سایر خانقاه های کابل حاضر بود و آوازه و آواز و شخصیت صوفیانه او کم کم از محیط کابل فراتر رفت و همه گیر شد.

میرفخرالدین آغا پس از رحلت « پاچا صایب » نیز هر شام چارشنبه بر سر مزار جناب ایشان در زیارت شاه دو شمشیره ولی ، در کابل حاضر میشد و محفل منقبت و ذکر خوانی دایر میکرد و در سایر خانقاه های کابل و مزار جابر انصار صاحب در کابل و مزار شاه ولایتآب در مزار شریف به منادی روح اسلامی مردم مبدل شد.

صوفی عشقوری و طریقه نقشبندیه:

– صوفی غلام نبی « عشقوری » فرزند شیرمحمد مشهور به « داده شیر » است که در سال (۱۳۱۲ هجری شمسی) در منطقه بنام (شهر کهنه ئی کابل) چشم به دنیا گشود .

صوفی عشقوری یکی از صوفیان نامدار طریقت نقشبندیه، مردی صاحبدل و شاعری توانای کشور ما است ، در بخارا از حلقه های مثنوی خوانی و بیدل خوانی و زیارت حضرت شاه نقشبند « رح » مستفید شده و به سیر و سلوک صوفیانه پرداخته است. چنانچه که او در مورد سلسله و طریقت خویش ، چنین بیان میکند:

به کار عاشقی بندم خدایا - شهید دشت میوندم خدایا
شفا بخش از کرم دردی دلم را - مکن محتاج گل قندم خدایا
اگر سوزی و اگر سازی تو دانی - به هر حالت که خرسندم خدایا
میان مجمر بزم محبت - بسوزان همچو اسپندم خدایا
بدست کندک مژگان خوبان - شده عمری نظر بندم خدایا
به میدان فلاش خوب رویا - گهی و ندو گهی رندم خدایا
ترا معلوم باشد جاگه من - که از زیر سمر قندم خدایا
شده گر بود و باشم در بخارا - زه کوهستان قوقندم خدایا
رسانم در مزار شاه نقشبند - که در این سلسله بندم خدایا
اگر می بود گلرویان وفادار - از ایشان دل نمی کندم خدایا

صوفی عشق‌ری صاحب در این دنیای فانی ؛ در ایمانداری و جوانمردی زیست ! او با تفکر سالم انسانی ، در دنیای عرفان و تصوف در جمع یاران و اخلاصمندان با قلب پر محبت و صداقت؛ توام با عشق و محبت، به سیر و سلوک پرداخت.

صوفی عشق‌ری «عشق حقیقی و اخلاصمندی» را برای دوستان و مخلصین خود درس داد و آن را با سبک ساده و روان وطنی، در اشعارش با طم شریں و دلپزیر؛ بیان کرد و هم برای نسل آینده اهل علم و فرهنگ ؛ به میراث و یادگار گذشت.

صوفی عشق‌ری بتاریخ (۹ سرطان ۱۳۵۸ هجری شمسی) درس « هشتاد و هفت » ساله گی دنیای فانی را لبیک گفت و جنازه او به اشتراک صدها تن علما، دانشمندان ، مردیان ، اخلاصمندان ، دوستان و اقارب ، در منطقه « شهدای صالحین شهر کابل » ؛ به خاک سپرده شد.

طریقت چشتیه

طریقت چشتیه توسط ابو احمد ابدال چشتی که مرید ابو اسحق شامیست و از سال (۲۹۰ - ۳۵۵ هجری) زندگی داشت انتشار یافت که بعد آپسرش ابو محمد که از سال (۲۳۱ - ۴۱۱ هجری) می زیست ، رهبری طریقت شد و متعاقباً ابو یوسف چشتی (۳۷۵ - ۴۵۹ هجری) و مودود چشتی (۳۴۰ - ۴۲۷ هجری) سلسله این طریقت را توسعه بخشیدند.

پیروان طریقه چشتیه مراسم چله نشینی را اجرا میکنند، آنها چهل روز در خلوت را به روی غیر میبندند و خواب را ترک میکنند. پیروان چشتیه اهل سماع هستند و میگویند که سماع به عنوان واسطه ارتقا « روح و دل » با درگاه الهی بوده و هم زمینه تهذیب و پرورش روحانی و فکری شخص مبتدی به شمار میرود.

طریقه چشتیه در افغانستان:

طریقت چشتیه در کشور هندوستان به سعی خواجه معین الدین حسن چشتی اجمیری که از سال (۵۳۷ - ۶۳۲ ق) زندگی داشت و مریدش خواجه قطب الدین بختیار کاکای (۵۸۲ - ۶۳۴ هجری) و بابا فرید گنج شکر کابلی (۵۸۵ - ۶۶۴ هجری) و نظم الدین دهلوی متوفی (۷۲۵ هجری) به اوج رسید و از آن طریق به افغانستان انتشار یافت.

طریقت چشتیه در ولایت « هرات و کابل » افغانستان انتشار و مرکزیت اختیار کرد که در ولایت هرات پیر اصلی این طریقت مرحوم سید محمد عثمان چشتی مودودی بود .

مرحوم چشتی شخصیت فاضل و توانایی بود و در عرصه مطالعات عرفانی منابعی چون: فتوحات مکیه ابن عربی، مثنوی معنوی مولانا، و مکتوبات امام ربانی محدّد الف ثانی را برای مریدان خویش ، تدریس می کرد.

همچنان باید خاطر نشان ساخت که :

مرحوم چشتی با مرحوم علامه سید جلال الدین « آشتیانی » و با برخی مولوی شناسان غرب تعامل علمی داشت. و بعد از وفات ایشان، پسرش سید احمد شاه « چشتی مولودی » سرپرست طریقت چشتیه ولایت هرات را به عهده گرفت.

رحمان بابا و طریقت چشتیه:

زه عاشق یم سروکاری دی له عشقه
نه خلیل نه داود زی یم نه مومند

عبدالرحمان فرزند عبدالستار ملقب به «بابا» در سال «۱۰۴۲» هجری در منطقه مومند مشرقی، افغانستان متولد و در سال «۱۱۱۸» هجری چشم از دنیای فانی بست. رحمان بابا عالم، شاعر معروف، صوفی متفکر، و مرشد طریقت «چشتیه» بود که بر علاوه اشعار «اخلاقی، مذهبی و اجتماعی» اشعار تصوفی و بخصوص مورد وحدت الوجود و وحدت الشهود سروده است.

رحمان بابا در مورد «معرفت» چنین گفته است:
« معرفت! کلید اساسی «تصوف» است. »

چی دا هسی معرفت نی پری پیروز کرو
په رحمان بانندی منت د پاک مولی دی
چی دخدای له معرفته خبر نه دی
هغه واره که بیدار دی هم اوده دی
معرفت دخدای څرگند دی په هر څه کبنی
سترگی و خوره چی څوک هو مره نظر نه کا
په دوی کبنی به ورنه شی تر توحیده
څو ضمیر دی خالی نه شی له اشواکه

رحمان بابا در راه وصول حقیقت به ریاضت و مجاهدت پرداخت و از اجتماع دوری کرد، بالاخره مراجعات مکرری علما و اهل تصوف باعث آن شد تا این عارف کامل، به جمع مخلصینش؛ دوباره ظاهر گردد، که در مورد چنین سروده است:

زه رحمان کناره خوینم له عالمه
باری ستا سترگورسوا کرم په عالم کی

چی په شان لکه وحشی په صحرا خوینم یم
هسی رنگ ددی عالمه تنها خوینم یم

چی یی لاس د عقل نه رسی اسمان ته
خو دا عشق دی چی پر عرش کرسی قدم بردی

ده د عشقه پیدا کری دا دنیا خدای
دهمه و مخلوقاتو پلاردی دا

قوالی خوانی در طریقه چشتیه:

- طریقت چشتیه در کابل؛ در همه خانقاه ها ترویج میشود، اما مرکز اصلی آن خانقاه خواجه غریب نواز شهر کابل است که از طرف محترم عبدالصبور « مسکین چشتی » رهبری میشود.

در خانقاه چشتیه بیشتر هنرمندان مشهور عرصه موسیقی بخصوص: مرحوم استاد سرآهنگ، استاد سید عمر، استاد رحیم امانی و برخی دیگر استادان موسیقی عرفانی را اجرا می کردند.

- آقای مجید « سپند » مرید و قوالی خوان خانقاه « خواجه غریب نواز » واقع کوچه علی رضا خان شهر کهنه نی کابل، در مورد قوالی خوانی، چنین گفت: (در طریقت چشتیه « یک دل بودن، همدل بودن، خود را نه دیدن و دیگران را دیدن. » معیار عمده است و قوالی طریقت آن است که در آن وصف « خداوند تعالی، رسول الله و خواجه طریقت » موجود باشد، اهل طریقت و یا شنونده را به وجودی ثانوی ببرد و باعث آن شود تا وجودی آن توام با دلش به شور آید و در حالت سماع، به درگاه حق تعالی غرق شود.)

- رحیم « غفاری » که از جمله قوالی خوانان مشهور وطن ماست؛ در یکی از صحبت هایش در شهر لندن کشور انگلستان چنین گفت:

« تمام خانقاه های طریقه چشتیه مبارکه در شهر کابل، از سلسله « نیازی » هستند؛ که من هم از جمله غلامان دروازه این طریقت مبارکه هستم.

بخصوص زمانی که در هندوستان اقامت داشتم به حضور حضرت شاه نیاز احمد صاحب؛ که از جمله مرشدان طریقه چشتیه مبارکه است و در تصوف رتبه عظیم دارد، مشرف

شدم و اجازه ایشان را در بعضی عرصه ها وصول کردم و به همین اساس اشعار صوفیانه آنها را برای برادران درویش طریقت در شب های جمعه میخوانم، تا از لذت و فیض شان، مستفید گردند. ضمناً آقای غفاری افزود: قوالی خوانی برای اولین بار توسط امیر خسرو « دهلوی » به زبان دری ایجاد شده است. »

طریقت مولویه

طریقت مولویه منسوب به مولانا جلال الدین محمد بلخی ؛ فرزند بهالدین الولد سلطان العلماء ، که در ششم ربیع الاول سال (۶۰۴) در شهر بلخ (افغانستان) متولد شده ، میباشد.

جلالالدین محمد « بلخی » معروف به (مولوی) مثنوی سرا و شاعر معروف در قرن هفتم هجری است و در جمادی الاخر سال (۶۷۲ هجری) در شهر قونیه وفات کرد و جنازه او را در جوار مقبره پدرش که موسوم به باغ سلطان یا ارم باغچه بود ، بخاک سپردند.

در روز تشبیح جنازه مولانا « پیروجوان ، فقیر و غنی » همه با هم بر سر و سینه میزدند و حتی نصاری و یهود در پیش جنازه او انجیل و تورات میخواندند و تا چهل روز سوگواری ادامه یافت.

قابل تذکر است که طریقت بنام « مولویه » و آئین آن بعد از وفات مولانا توسط فرزندش بنام « سلطان ولد » ترتیب و تنظم گردید که موصوف مدت سی سال « طریقت مولویه » را رهبری کرد.

از طریقه مولویه دو سلسله (پوست نشینان و ارشادیه) سر چشمه گرفته و امتیاز ظاهری این طریقت ، کلاه بلند درویشی است.

پیروان طریقه مولویه معتقد به وحدت شهودی هستند و توجه به وجد و سماع ، قول و ترانه از مختصات آن است.
مولانا جلال الدین محمد بلخی به « قال و قیل » اعتقاد داشت ، ولی بعد از اینکه با شمس تبریزی ملاقات کرد به « احوال » نیز اعتقاد یافت که در مورد چنین نقل می کنند:

(زمانیکه شمس به روم آمد ، و مولانا را ملاقات کرد ، مولانا در آن موقع درکنار حوضی نشسته و کتابی چند در نزد او بود. شمس از مولانا پرسید: این چه مصحف است ؟
مولانا گفت : این ها را قال و قیل گویند ، ترا با آن چه کار؟
شمس کتاب ها را در آب انداخته و مولانا را متحیر ساخت.
پس از روی تاسف و تاثیر روی بدو کرده گفت:
ای درویش ! چندین علوم بود که دیگر یافت نمی شود ، فاسد و ضایع ساختی ؟
شمس دست دراز کرده ، کتاب ها را از آب بیرون آورد ، بدون آن که آب در آن اثر کرده باشد.

مولانا از این مشاهده پرسید :
این چه سری بود که به ظهور پیوست ؟

شمس گفت: این ذوق و حال است ، ترا از آن چه خبر؟

پس از این مولانا بلخی مرید ، شمس تبریزی گشت و مدت شش ماه با ایشان در خلوت صحبت کرد ، و این ملاقات باعث آن شد تا مولانا به « حال » نیز اعتقاد یافت.

کتب مناقب مولانا همه یک سخند که وی پس از این خلوت شیوه کار و رفتار خود را دگرگون ساخت و به جای پیشنمازی و مجلس و عظ به سماع و محضر غنای صوفیان نشست و به چرخیدن و رقصیدن و دست افشاندن و شعرهای عارفه خواندن پرداخت.

حتی یاران و شاگردان و خویشان مولانا با نظری غرض آلود به شمس می نگریستند و رفتار و گفتار او را بر خلاف ظاهر شریعت می دانستند از شفیفتگی مولانا به وی سخت آزرده خاطر شدند و به ملامت و سرزنش او برخاستند ولی مولانا سرگرم کار خود بود و آنهمه پندها و اندرزها در گوش او جز بادی نمی نمود.
ولی با انهم مولانا چنین می گوید:

در مدرسه عشق اگر قال بود - کی فرق میان قال با حال بود
در عشق ندارد هیچ مفتی فتوی - در عشق زبان مفتیان لال بود

طریقه مولویه در افغانستان زمینه نفوذ نه یافت ، ولی با آنهم در بعضی ولایات کشور ، بخصوص (کابل ، بدخشان ، هرات ، غزنی و مزارشریف) شب نشینی های معروف به بنام (مثنوی خوانی) رواج یافت و همچنان اکثریت مردم افغانستان با اثر مهم مولانا بنام (مثنوی معنوی) معرفت دارند که شاگردان مدارس دینی و اقشار مختلف علمی آن را مطالعه میکنند و از آن حظ و لذت معنوی میبرند.

رقص و سماع در طریقه « مولویه »:

مولانا جلال الدین محمد « بلخی » رقص و سماع را در طریقت رواج داد و در رابطه به آن چنین گفته است:

(چون مشاهده کردیم که به هیچ نوع به طریق حق مایل نبودند و از اسرار الهی محروم می ماندند به طریق لطافت سماع و شعر موزون که طباع مردم را موافق افتاده است ، آن معانی را در خورد ایشان دادیم .)

بعد از وفات مولانا ، فرزندش بنام « سلطان ولد » رقص و سماع را که پدرش با الهامات خود آنها را پرورانده بود ، رونق بیشتر داد و بدین اساس پیروان طریقت « مولویه » متعقد اند که رقص صوفیانه شان « رقص برای خدا » است و همچنان چرخ زدن به مفهوم حرکت ستارگان به دور خورشید و یارقص پروانه به دور

شمع می باشد که این خود به معنی « فنا شدن » در راه خدا برای وصول « بصیرت آن حق تعالی میباشد.

در اجرای مراسم « رقص صوفیانه » ، قالینچه ای سرخ رنگ که نشانه « اتحاد با عالم شهود » میباشد ؛ انداخته شده ، بعد از آن که شیخ طریقت در وسط دایره ای « مریدان » قرار گرفت ، محفل با تلاوت قرآن عظیم الشان و نعت شریف آغاز میگردد.

نوازندگان روبروی « شیخ » می نشینند و سکوتی که در پی تلاوت قرآن و نعت بر مجلس سایه افکنده با صدای طبل شکسته می شود، پس از آن تکنوازی « نی » آغاز میگردد و « مریدان » به دنبال « شیخ » در دایره تالار استاده شده و به یکدیگر بشکل احترام ، سر تعظیم فرو می آورند.

رقص با نخستین سلام « مرید » آغاز می شود و با بوسه ای بر دست « شیخ » از او برای سماع اجازه می طلبد و مرشد سماع ، او را به جای خود رهنمایی می کند. نوازندگان و خوانندگان شروع به خواندن می کنند ، « شیخ » در جای خود ایستاده و مریدان بر دور او باز می شوند ، می چرخند و آهسته ذکر « الله ، الله ، الله » را زیر لب تکرار می کنند.

این بخش از محفل که تقریباً « ۱۰ دقیقه » طول می کشد ، برای « چهار بار » تکرار می شود و در چهارمین سلام شخصاً « شیخ » نیز به رقص ملحق می شود.

در این نظم خورشید ؛ البته « شیخ » بمتابه « خورشید » و « مریدان » به بمتابه « ستارگان » تشبیه شده که به دور خود و به دو « شیخ » چرخ می زنند و همچنان در حالت چرخ زنان همه باهم دست راستشان را برای کسب رحمت الهی به سوی آسمان بلند کرده تا آن را به « قلب » خود انتقال دهند و به همین شکل با پایین آوردن دست چپ از « قلب » به سوی زمین ؛ میخوانند « زمین » را نیز از رحمت الهی ، سیراب سازند.

هنگامی که يك نفر پای خود را محکم به زمین می کوبد ، دیگری دنباله کار او را مگیرد و رقص را ادامه می دهد که در این موقع فراز و فرود پای راست دائماً با ذکر نام « الله ، الله ، الله » همراه است.

در پایان مراسم ، مریدان « هو ، هو » کنان به یکدیگر ملحق شده و با ذکر و ادای نماز به روح « مولانا و شمس تبریزی » دعای مغفرت مینمایند.

شیخ سعد الدین انصاری و افکار مولانا:

شیخ سعد الدین انصاری معروف به حاجی صاحب « ده یحیی » یکی از متصوفین مشهور ، عارف ، شاعر توانا ، نویسنده نامدار و مرشد طریقه نقشبندیه است که بتاريخ « ۱۳۳۹ قمری » چشم از دنیا بست و در منطقه بنام ده یحی ، قریه « بیک فرسخ » واقع سمت غرب شهر کابل ، به خاک سپرده شد .

شیخ انصاری بیان کننده افکار جدید در روند راه مولانا جلال الدین محمد بلخی است، در وحدت الشهودی قدم گذاشت و مفاهیم که مولانا چند قرن گذشته بیان میکرد، آن را دوباره احیا کرد.

چنانچه سروده است :

شور عشق من که دروی قصه های معنوی است
پیش نافهمان معنی شعترو افسون آمده

حاجی صاحب « ده یحیی » علاوه بر علم ، فضل ، شور، وجد ، کسب تصوف و معرفت ، آثار زیاد در علم تصوف، معرفت و حقائق دارد که مشهورترین آنها:
« شورعشق ، شورش عشق ، جوشعشق ، جوشش عشق ، سوزعشق ، سازعشق ، نیرنگ عشق ، فرهنگ عشق ، اهنک عشق ، عین الایمان ، کشف المحققین ، تفسیر معدن الاسرار، معیار الکشوف ، مرآت الجمال و غیره » میباشد.

طریقت نعمت اللہیہ

طریقت نعمت اللہیہ منسوب بہ شاہ نعمت اللہ ولی بوده کہ در سال (۸۳۴ ہجری) بہ عمر یکصد و سہ سالگی وفات یافتہ و در ماہان کرمان مدفون میباشند.

از طریقت نعمت اللہیہ شاخہ های مختلف منشعب شدہ ، در کشور ایران پیروانی دارد و عقیدہ بہ وحدت وجود از مختصات آن است.

طریقت نعمت اللہیہ توسط قوم سادات در سال (۷۳۷ الی ۷۸۸ ہجری) بہ ولایات (بامیان ، وردک و قندھار) افغانستان انتشار دادہ شد کہ ہریک: سید قلندر، سید یخ سوز رہبری این طریقت را بہ عہدہ داشتند و بہ شاخہ های صوفی اہل تشیع منسوب میباشند.

شاہ نعمت اللہ صورتی زیبا و ہفت خال در روی خود داشت ، لباس از جنس کرباس بہ تن میکرد و دستار می بست.

دلّی مطمئن ، قلبی آرام و سرشار از نشاط داشتہ و هیچ وقت غم جہان را نمی خورد و در نہایت سلامت و تندرستی جسمی و روحی زیست.

یکی از خصوصیات شاہ ولی حقیقت جوئی و ولی طلبی اوست کہ سالہا در پی مراد خود بہ بسیاری شہرہا مسافرت کرد و در این راہ از خود استقامت و پایداری و سخت کوشی نشان می داد کہ در بین عرفا کم نظیر است.

شاہ ولی با مہربانی زیر دستان رفتار میکرد و بر خلاف بسیاری از اہل تصوف دارای مال و مکنّت و حشمت فراوان بودہ و مریدان و ہواخواہان و حتی سلاطین سایر بلادہا تحایف قیمتی را برایش می فرستادند ؛ کہ از جملہ میتوان از سلطان شہاب الدین احمد بہمنی متوفی سال ۸۳۸ ہجری قمری ، پادشاہ دکن ہندوستان نام برد.

پیر طریقت ، بعد از « یکصد و سہ سال و چہار ماہ و ہشت روز » در روز پنجشنبہ « ۲۲ رجب سال ۸۳۴ ہجری قمری » داعی اجل را لبیک گفت و بنا بر سفارش ، بابا حاجی نظام الدین کیجی او را غسل داد.

چنانچہ او در زمان حیات فرمودہ بود کہ : هیچکس بہ غیر قطب زمان بر من نماز نگذارد و ہنگام فوت ایشان مریدان منتظر بودند چہ کسی بر او نماز می گذارد کہ در همان موقع سید شمس الدین ابراہیم بمی از بم رسیدہ و بر او نماز می گزارد و مریدان پشت سر او نماز می گذارند و جنازہ او را در ماہان آوردند و در خانقاہ خود شاہ کہ قبلاً وصیت کردہ بودند ، بہ خاک سپردہ شد.

شاہ نعمت اللہ ولی نویسنده ، محقق و شاعر معروف تصوف بود و خود را بہ نام (نعمت اللہ ، سید و سید نعمت اللہ) تخلص کردہ است.

شاه نعمت الله ولی مورد صوفی « درویش » چنین گفته است:

- ای درویش ! درویشی پاسداری دلهاست ؛ اگر همت آن را نداری که دلی را پاس داری و شاد سازی به هوش باش تا دلی از تو نرنجد که در طریقت ما غیر از این گناهی نیست.

- ای درویش ! انسانها دو گروه اند و رفتار و پندارشان یا سازنده است یا مخرب ، گروه اول را با محبت و تشویق مددگار باش و گروه دوم را با دوستی و تفاهم هدایت و ارشاد کن .

- ای درویش ! به هر که محبت کردی فراموش کن ؛ اما هر که به تو نیکی کرد از یاد مبر !

حق ناشناسی و ناسپاسی و فراموش کردن استاد نه تنها شایسته درویش نیست چنین فردی از دایره انسانیت بیرون و از حیوان ، پست تر است .

فصل هفتم

- خانقاه های شهر کابل:

« - خانقاه «خلیفه صاحب» ، - خانقاه خلیفه صاحب مسگری ، - خانقاه خلیفه صاحب ،
- خانقاه پاچا صاحب ، - خانقاه مولانا «فیضانی» ، - خانقاه «بهدار خان» ، - خانقاه
قادریه شریفه ، - خانقاه میر واعظ کابلی ، - خانقاه سید حمداله «حامد» ، - خانقاه
«سرشاری» ، - خانقاه حضرت خواجه غریب نواز ، - خانقاه پهلوان ، - خانقاه انچی
باغبانان چهاردهی ، - خانقاه علاوالدین علیا ، - خانقاه مرشد سید گلاب ، - خانقاه
مرشد سید غریب ، - خانقاه دهمزنگ ، - خانقاه صحبت خانه ، - خانقاه بابہ انخوی ،
- خانقاه کاکری ها ، - خانقاه حضرت ابراهیم خلیل الله - خانقاه حضرت امام حسین
«رض» ، و - خانقاه حضرت امام حسین «رض» برکی شهرار آ شهر کابل. »

خانقاه های شهر کابل

۱- خانقاه « خلیفه صاحب »:

- خلیفه صاحب عبدالرحیم از جمله صوفیان بانفوذ طریقت نقشبندیه بود ، درگذر پراچه شهر قدیم کابل ، خانقاهی مشهوری داشت . بعد از اینکه « خلیفه صاحب » داعی اجل را لبیک گفت ، برادر زاده ئی شان ، بنام « صوفی عبدالغنی » مسوولیت رهبری خانقاه را به عهده گرفت.

صوفی صاحب ! عالم مجتهد ، نویسنده و شاعر توانای کشور ما بود ، ایشان اردتمندان زیادی در کابل و ولایات افغانستان داشت ، و همچنان کتب متعددی را به رشته تحریر در آورده ، که از آثار عمده شان « کلیات مراد حقیقت و دیوان صوفی عبدالغنی » میباشد.

صوفی عبدالغنی در برج عقرب ۱۳۴۹ هجری شمسی به عمر « ۷۷ » سالگی ، چشم از جهان پوشید و مسوولیت رهبری خانقاه به عهده پسر بزرگوارشان بنام « حاجی عبدالغیاث » گذاشته شد که موصوف پیرامون فعالیت خانقاه « خلیفه صاحب » با من « مولف » چنین معلومات ارائه فرمود:

(بعد از وفات مرحوم خلیفه صاحب عبدالرحیم ، امور پیشبرد خانقاه به پدر مرحوم صوفی عبدالغنی « زینکوگراف » رسید .
پدرم استاد عبدالغنی بر علاوه اینکه مدت « ۴۵ » سال ، شعبات زینکوگرافی مطابع دولتی افغانستان را رهبری میکرد و مصدر خدمات شایان به وطن شد ، همچنان امور خانقاه را به اخلاص مندی به پیش میبردند .

دریغا ! به پدر بزرگوارم داعیه اجل رسید و به عالم جاودانی شتافت ، و متعاقباً امور خانقاه را به تاسی از وصیت شان ، رهبری میکردم .

خانقاه « خلیفه صاحب » محل تجمع اخلاصمندان ، اردتمندان اهل طریقت ، و درویشان بود ، که آنها در شب های جمعه و بخصوص شب های یازدهم هرماه ، خاص بخاطر رضای خداوند تعالی ؛ دورهم با هم جمع میشدند و به « عبادت ، ذکر جلی ، کتاب خوانی ، نعت خوانی ، غزلخوانی و قوالی خوانی » تا دم صبح ، می پرداختند .

۲- خانقاه خلیفه صاحب مسگری:

خلیفه صاحب مسگری یکی از بزرگان بانفوذ طریقت نقشبندیه بوده که در گذر مسگری شهر قدیم کابل، خانقاه مشهور بنام خویش داشت.

خلیفه صاحب اردتمندان زیادی داشت و دروازه های خانقاه ایشان همیشه به روی اهل طریقت و فقیران، باز بود.

۳- خانقاه خلیفه صاحب:

خانقاه «خلیفه صاحب» در «واصل آباد چهاردهی کابل» موقعیت داشت و مربوط طریقه نقشبندیه بود.

خلیفه صاحب بابه جان «محمد علی جان آغا فرزند خلیفه صاحب قربان علی» یکی از جمله روحانیون بانفوذ بود.

خادم خانقاه خلیفه صاحب «لالا پاینده» بود، که متعاقباً جان محمد و لالا علی حسین مسوولیت آن را به عهده داشتند.

۴- خانقاه پاچا صاحب:

مرحوم پاچا صاحب سید حفیظ الله، از سلاطین سادات کبر معروف به پاچا صاحب شش درک کابل بود، که خانقاه شان از اوایل «۱۹۶۰» در جوار پوهنتون کابل نزدیک به «سیلوی مرکزی» انتقال کرد.

خانقاه «پاچا صاحب» مربوط طریقه نقشبندیه بود و محافل «نعت، مناجات، ذکر و منقبت خوانی» در آنجا دایر می شد.

۵- خانقاه مولانا «فیضانی»:

خانقاه مولانا عطا محمد «فیضانی» در جوار شفاخانه روانی منطقه «گولانی کارته سه شهر کابل» موقعیت دارد، مربوط طریقه قادریه است که بنام «آموزشگاه معنوی مکتب توحید» نیز شهرت دارد.

مولانا عطاء الله «فیضانی» ولد میا خیر محمد «کاکر» ولد جمعه خان است که به تاریخ «۱۲ حمل ۱۳۰۲ هجری شمسی» در ولایت قندهار افغانستان، چشم به جهان گشوده است.

مولانا «فیضانی» در ده های «۱۳۳۰ هجری شمسی» آواز اصلاح طلبانه خود را بلند کرد و به تعداد «پنجاه دو جلد» کتاب در عرصه های مختلف نوشته است که پسر بزرگوارش مولانا معتصم بالله «مذهبی» مسوولیت رهبری «آموزشگاه معنوی مکتب توحید» به عهده دارد.

۶- خانقاه « بهادر خان »:

خانقاه « بهادر خان » مربوط به پیر بهادر جان است که ابتدا در منطقه قلعه زمانخان شهر کابل و بعداً به حصه دوم خیر خانه مینه ناحیه یازدهم شهر کابل ، نقل مکان کرد . در راس خانقاه متذکره ، عبدالوکیل مشهور به « بهادر جان » قرار دارد و در آن روش شاخه های « امراریه ، معصومیه ، هاشمیه ، بهادریه و همچنان از طریق های نقشبندیه و قادریه » پیش برده میشود.

۷- خانقاه قادریه شریفه:

خانقاه بنام « قادریه شریفه » مربوط طریقہ قادریه است که در منطقه کلوله پشته شهر کابل موقعیت دارد و مسوولیت آن به عهده حاجی محمد حسین خان می باشد.

۸- خانقاه میر واعظ کابلی:

خانقاه « میر واعظ کابلی » در کوچه بارانه شهر قدیم کابل در جوار زیارت « میر واعظ کابلی » موقعیت دارد و مربوط طریقہ « قادریه » میباشد.

۹- خانقاه سید حمداله « حامد »:

خانقاه سید حمداله « حامد » در منطقه باغ علیمردان شهر کابل موقعیت دارد که مربوط طریقہ نقشبندیه مجددیه « حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی » میباشد.

۱۰- خانقاه « سرشاری »:

- خانقاه « سرشاری » مربوط طریقہ چشتیه بود ، که در مورد آن آقای ننگیالی « سرشاری » چنین می گوید :

(پدر مرحوم سید مظفر الدین شاه « سرشاری » که در مرادخانی کابل سکونت داشت و اکثر مردمان آن دیار به اسم شان آشنائی کامل دارند ، شبی در خواب دید که پدر مرحوم شان سید نصرالدین شاه و پدر کلان شان سید علی شاه که هر دو در تپه سلام مدفون اند ، از ایشان میخوانند که مراد خوانی را ترک گفته و در جوار تربت شان در تپه سلام مسکن گزین شوند و خانقاهی را بنا نماید.

پدرم این خواب را به فال نیک گرفته و بعد از مشوره با فامیل و دوستان ، شروع به بنای این آشیانه درویشی نمود و بعد از اكمال آن هر شب جمعه محلی بود برای گردهمایی فقیران و درویشان و روندگان راه حقیقت.

البته تطبیق شرایط خانقاه در کشور عزیز ما افغانستان تا سرزمین های دیگر مشرق زمین فرق داشت که بگونه مثال:

در خانقاه طریقت سهروردیه ؛ ساز و سرائیدن نبوده ، بلکه پیروان شان شب را در « نعت و مناجات خوانی ، ذکر و منقبت خوانی » به پایان می رسانند.

اما ! در خانقاه طریقه چشتیه که خانقاه پدر مرحوم نیز از آن جمله بود؛ بر علاوه مطالب متذکره ، ساز و آواز و غزلخوانی نیز شامل بود که در آن استادانی موسیقی هریک : استاد سراهنگ ، استاد رحیم بخش ، استاد نتو ، استاد شیدا ، استاد موسی قاسمی ، استاد یعقوب قاسمی ، استاد ترانه ساز ، استاد امیرمحمد ، و برخی دیگر از هنرمندان در شب های جمعه برای نعت خوانی و غزلخوانی شرکت می کردند . (

۱۱- خانقاه حضرت خواجه غریب نواز:

خانقاه حضرت « خواجه غریب نواز » در منطقه کوچه علی رضا خان شهر قدیم شهر کابل موقعیت دارد ، مربوط طریقه « چشتیه » است . خانقاه توسط مولوی یارمحمد « کابلی » مازون و خلیفه شاه نیاز احمد « چشتی » تاسیس شد و شب های جمعه محل تجمع اهل طریقت میباشد که شب خویش را در « نعت ، قوالی و غزل خوانی » سپری مینمایند.

سلسله خانقاه غریب نواز:

« خواجه معین الدین چشتی ملقب به غریب نواز ، خواجه قطب الدین بختیاری ، بابه فرید گنج شکر ، نظام الدین اولیا ، خواجه حسن سجزی ، ابوسید احمد چشتی ، شاه نیاز احمد ، مولوی یارمحمد کابلی ».

- آقای مجید « سپند » مرید و قوالی خوان طریقت چشتیه، از فعالیت و چشم دید خویش در مورد خانقاه « خواجه غریب نواز » چنین قصه می کند:

(از ساعت یک بجه روز پنجشنبه، درویشان و اهل طریقت چشتیه در خانقاهی « خواجه غریب نواز » گردهم جمع میشوند و به عبادت پروردگار عالمیان، میپردازند. بعد از ادای نماز خفتن که بشکل جماعت خوانده میشود ، « چای و شیر و حلوا » توزیع گردیده و نعت خوانی آغاز میگردد .

زمانیکه شب به پخته گی رفت ، قوالی خوانی از طرف من و هریک : (گل محمد جان و نورجان) آغاز میگردد و تا دم نماز صبح ادامه دارد ، البته قابل یادآوری است که پسران استاد شیدا ، استاد هاشم و دیگران ... نیز در محافل خانقاهی ما اشتراک مینمایند و به درویشان مجرائی میدهند .

۱۲ - خانقاه پهلوان صاحب:

خانقاه پهلوان صاحب مربوط به صوفی میرمحمد مشهور به « پهلوان » صاحب فرزند شیخ صوفی شیرمحمد است که در سال « ۱۱۸۷ هجری شمسی » در منطقه عاشقان و عارفان شهر قدیم کابل، از جانب پدر بزرگوارش صوفی صاحب تاسیس شد و از جمله مشهورترین خانقاه های طریقه « نقشبندیه » در شهر کابل میباشد.

قابل تذکر است که : در رابطه به تاریخچه « خانقاه پهلوان صاحب » چنین نوشته اند:

« در سال « 1186 هجری شمسی » زمانی که امیر تیمور شاه عزم سفر از کندهار به کابل را نمود؛ آب و هوای گوارای کابل دل شاه را روشن نموده هر طرف گشت و گذار نموده به زیارت و اماکن مقدسه رفته اتحاف دعا نمود و پایتخت کشور را از کندهار به کابل انتقال داد .

در این سفر، سالک حقانی، قطب ربانی، جناب صوفی شیرمحمد که در طریقه و تصوف از جمله صاحبان معروف زمان خود به شمار می رفت با امیر تیمور درانی همراه بود.

جناب صوفی صاحب از ارشاد سلوک به طریقه نقشبندیه از عارف مولا صوفی احمد الله لغمانی کسب نموده است جناب صوفی صاحب که قلبش از نور عرفان چراغان بود؛ کابل را محل مناسب و بسیار عالی برای علم تصوف یافت.

صوفی صاحب خود را از شاه مجازی برید و به شاه حقیقی صاحب، همیشه به عاشقان و عارفان خواجه صفا آمده به درگاه الهی عجز و نیاز می نمود، تا اینکه در منطقه عاشقان و عارفان در سال « 1187 هجری خورشیدی » خانقایی را بنیانگذاری نموده که آفتاب عرفان از آنجا طلوع کرد.

صوفی صاحب فرزند زنده دلی را که از نور عرفان منور بوده ، تربیه نمود که به نام میرمحمد مشهور به پهلوان (رح) یاد میگردد که بعداً خانقاه به نام آن پسر بزرگوارش مسمی گردیده و تا امروز به این نام یاد میگردد.

جناب صوفی صاحب مریدان، اخلاص مندان زیادی را تربیه نموده که مشهورترین شان قرارذیل است:

شیخ میرسعیدالدین که در مسجد سه دکان عاشقان و عارفان امام و مدرس بود. ملامه لام میرخلیفه صاحب عبدالغفار شیرین . که مسجدی به نام وی در باغ قاضی کابل موجود است کلام که در گذر لغمانی چاریکار مدفون است و کتاب قلمی بسیار شیرین دارد.

سلسله ارشاد خانقاه از صوفی صاحب بر میرسعید الدین ، بعداً به میرمحمد مشهور به پهلوان ، بعداً به امیرخان ، بعداً به جناب شیراحمد و بعداً به سید احمدخان ، بعداً به نوراحمد خان و از او به امیرمحمد خان و بعد به فضل احمد خان بعد به صالح محمد خان و بعد هم اجازه خلافت به قیوم جان رسید .

جناب قیوم جان سلسله ارشاد را به روز جمعه برج میزان سال « 1371 هجری خورشیدی » برای الحاج محمد احسان صیقل تسلیم نمود.
که اکنون کارباز سازی آن توسط خدمت گار صادق اهل شریعت و طریقت به شکل پخته و اساسی اعمار گردیده است.

۱۳- خانقاه انچی باغبانان چهاردهی:

خانقاه « انچی باغبانان چهاردهی » توسط عبدالستار خان بتاریخ « ۶ سرطان ۱۳۱۶ هجری شمسی » ایجاد گردیده و مربوط طریقه « چشتیه » میباشد که بعد از وفات شان پسرش بنام « شیر آقا جان » مسوولیت امور خانقاه را به عهده گرفت.

۱۴- خانقاه علاوالدین علیا:

خانقاه « علاوالدین علیا » مربوط خلیفه صاحب گل آغا جان میباشد که در سال « ۱۳۰۱ هجری شمسی » از طرف مولانا محمد جان تاسیس گردیده است.

۱۵- خانقاه مرشد سید گلاب:

خانقاه مرشد سید گلاب در باغ علیمردان شهر قدیم کابل موقعیت دارد و در سال « ۱۱۹۱ هجری قمری » ایجاد گردیده است که در آن چهار طریقه « قادریه، نقشبندیه، سهروردیه و چشتیه » بدون موسیقی در حلقه ذکر و نعت خوانی پیش برده میشود.

۱۶- خانقاه مرشد سید غریب:

خانقاه مرشد سید غریب در منطقه بینی حصار کابل موقعیت داشت ، در جمع « بیست و یک خانقاه » در زمان سلطنت امیر عبدالرحمن خان ، در شهر کابل فعالیت داشتند به امر امیر مسدود گردید.
قابل تذکر است که : در خانقا مرشد سید غریب ، فقط طریقه چشتیه پیش برده میشد و توسط مولوی یارمحمد کابلی و مازون و خلیفه شاه نیاز احمد چشتی تاسیس شده است .

۱۷- خانقاه دهمزنگ:

خانقاه دهمزنگ در کوچه کلالی دهمزنگ موقعیت دارد و شاخه از خلیفه صاحب انچی باغبانان است.

۱۸ - خانقاه صحبت خانه:

خانقاه « صحبت خانه » در منطقه کارته پروان شهر کابل موقعیت دارد ، مربوط به طریق « ناجیه » است که توسط اخترمحمد مشهور به « بابہ جان » مرید جناب عبدالستار « انچی باغبانان شهر کابل » بنیاد گذاری شده است.

ناجیه طریقه جدید است که در کشورهای « هندوستان، ایران ، پاکستان » پیروان دارد و از آن طریق داخل افغانستان گردیده است. ذکر در طریقه ناجیه وجود ندارد ، بلکه صحبت های تبلیغی غرض « تذکیر و تنبیه نفس و تصفیه روح و قلب » صورت میگیرد.

۱۹ - خانقاه بابہ انخوی:

خانقاه بابہ انخوی مشهور به « بابای خوردی « رح » بوده که در جوار زیارت بابای اندخوی معروف به بابای خودی « رح » موقعیت دارد.

۲۰ - خانقاه کاکری ها:

خانقاه کاکری ها در قلعه موسی شهر کابل موقعیت دارد و در سال « ۱۳۷۴ هجری شمسی » به فعالیت خویش دوباره آغاز کرد و ظهر روز های جمعه پیروان طریقه های « قادریه ، نقشبندیه و چشتیه » در آنجا تجمع میشوند.

۲۱ - خانقاه حضرت ابراهیم خلیل الله:

خانقاه حضرت ابراهیم خلیل الله در منطقه فرملی های شهر قدیم کابل موقعیت دارد که مسوولیت آن به عهده پسر سید مهدی ولد سید میران میباشد.

۲۲ - خانقاه حضرت امام حسین « رض »:

خانقاه حضرت امام حسین « رض » بنام فقیر خانه امام حسین « رض » بوده و شاخه از خانقاه غوث الاعظم دستگیر میباشد ، که در کوچه کدگرهای ناحیه اول شهر قدیم کابل موقعیت دارد و خادم آن سید عمر میباشد.

۲۳ - خانقاه حضرت امام حسین « رض » برکی شهر آرا شهر کابل:

خانقاه حضرت امام حسین « رض » در منطقه برکی شهر آرا شهر کابل موقعیت دارد که مسوولیت آن به عهده سید نجیب آقا میباشد.

فصل هشتم

- عرفان

- یقین چیست؟

- فرق بین وحدت وجودی و وحدت شهودی

عرفان

عرفان در اصطلاح عبارت از (شناسایی ، شناخت و معرفت) می باشد و مراد شناسایی حق است و نام علمی است از علوم الهی که موضوع شناخت آن حق و اسماء و صفات اوست و ضمناً راه و روشی است که اهل الله برای شناسایی حق انتخاب کرده اند.

عرفان و شناسایی حق به دو طریق میسر است:

اول : به طریق استدلال از اثر به موثر و از فعل به صفت و از صفات به ذات ، و این مخصوص علماست.

دوم : به طریق تصفیه باطن و تخلیه سر از غیر و تخلیه روح ؛ البته این معرفت خاصه انبیا ، اولیا و عرفاست.

باید گفت که این طریق عرفان ، معرفت کشفی و شهودی بوده که بدون مجذوب مطلق (طاعت، عبادت قالبی و نفسی و قلبی و روحی و سری و خفی) میسر نیست.

عرفا عقیده دارند که برای رسیدن به حق و حقیقت باید مراحل را طی کرد تا نفس بتواند از حق و حقیقت برطبق استعداد خود آگاهی حاصل کند و تفاوت آنها با حکما این است که تنها گرد استدلال عقلی نمی گردند ، بلکه مبنای کار آنها بر شهود و کشف است.

عرفان به عنوان یک دستگاہ علمی و فرهنگی دارای دو بخش (بخش عملی و بخش نظری) است.

اول : عرفان عملی بیان کننده روابط و وظایف انسان با خودش ، با جهان و با خدا میباشد.

عرفان در این بخش مانند اخلاق است ، یعنی یک « علم » عملی است که این بخش عرفان « سیر و سلوک » نامیده می شود.

حافظ « شیرازی » چنین سروده است:

**همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس
که دراز است ره مقصد و من نوسفرم**

دوم: عرفان نظری به تفسیر هستی می پردازد و در باره خدا، جهان و انسان بحث می نماید.

عرفان در این بخش خود مانند فلسفه الهی است که در مقام تفسیر و توضیح هستی است و همچنانکه فلسفه الهی برای خود موضوع، مسایل و مبادی معرفی می نماید.

البته فلسفه در استدلالات خود تنها به مبادی و اصول عقلی تکیه می کند و عرفان مبادی و اصول به اصطلاح کشفی را مایه استدلال قرار می دهد و نگاه آنها را با زبان عقل توضیح می دهند.

- مولانا داکتر « سعید افغانی » دیدگاه خود را در رابطه به عرفان چنین نوشته است:

(برایم ثابت شده است: راهی که به حق می رساند، همان سیر و شیوه گام های کسانی است که به سبب « عبادت، زهد و معرفت » به زندگی معنوی رسیده اند؛ و عرفان حقیقی تنها وسیله است برای رسیدن به معارف حقه.

مولانا سعید افغانی به ادامه مینویسد: در نزد من نیکوترین تعریف عرفان چنین میباشد:

عرفان علمی است که به سبب آن ریاضت قلب و مجاهدت نفس شناخته میشود، به گونه ای که درانسان ذوق های مخصوص حاصل می شود و مشاهداتی به وقوع می پیوندد.

مولانا سعید افغانی درمورد دیدگاه خواجه عبدالله انصاری و سهل تستری نوشته است:

خواجه عبدالله انصاری میگوید:

عرفان عبارت از چهار امر: « صفا، وفا، فناء، بقاء » است. سهل تستری گوید: عرفان؛ صفا از تیرگی ها و بریدن از فکر و بریدن به سوی خدای تعالی است از خلق. (« ۱ »)

۱- صفحات (۱۲، ۲۴۱ و ۲۴۳) کتاب « شیخ الاسلام عبدالله الانصاری الهروی »
مؤلف: مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی »، ترجمه: عزیزالله علی زاده مالستانی.

یقین چیست؟

- یقین در لغت به معنی : بدون شک و شبهه، بی گمان ، بصیرت ، اطلاع، اطمینان، اعتقاد، باور، بصیرت، حتمی، قطع، مسلم است.

- یقین در اصطلاح دیدن ذوات است به قوه ایمان که تمام آنها ساخته شده رب العزت اند ، که آن را سه مرتبه است:

مرتبه اول : عوام علما را .

مرتبه دوم : خواص علما و اولیا را .

مرتبه سوم : انبیاء علیهم السلام را .

یقین به سه درجه است : (علم الیقین ، عین الیقین و حق الیقین)

۱- **علم الیقین** : علم الیقین عبارت است از آنچه که حاصل می شود از فکر و نظر « تصدیق و تائید از امری که بدرجه اطمینان تام و قطعی نه رسیده باشد ».

۲- **عین الیقین** : عین الیقین عبارت است از آنچه که حاصل میشود از دیدن و معاینه کردن . « البته در حال مشاهده کردن باشد » .

۳- **حق الیقین** : حق الیقین عبارت است از آنچه که حاصل میشود از اجتماع هر دو فکر و دیدن .

همچنان : حق الیقین به معنی متحد شدن وجود با واقعیت است؛ به نحوی که هیچ گونه راه شک و تردیدی به آن برای انسان نماند و واقعیت خارجی یا موجودیت انسان یکی گردد.

یادداشت :

حق الیقین: « البته به وصول معرفت حق با تهذیب نفس و سلوک نفسانی برسد ، در مورد باید گفت که عقل برای شناخت حق الیقین در آلهیات حد و انتهائی ندارد ».

فرق بین وحدت وجودی و وحدت شهودی

- وحدت وجودی:

- پیروان وحدت وجودی معتقد هستند که : به جز ذات رب العالمین ، اصلاً وجودی و موجودی نیست و غیرالهی همه لاموجود است .
« لاموجود الاالله » (مدار هستی بخش و حقیقت هستی حق تعالی است و جز او حقیقتی و وجودی نیست)
چنانچه شیخ محی الدین « ابن العربی » پیرطریقت خاتمیه و بنیانگذار مکتب وحدت الوجود چنین گفته است:

(حقیقت هستی در ذات خودش یگانه است ؛ اگر ما کثراتی در عالم می بینیم ، مربوط به تعینات و ظهورات آن هستی واحد است و یا به عبارتی دیگر همه هستی مظهر یک ذات واحد است .

و یا ! وحدت ، یعنی یکتایی و یکی بودن و مراد از وجود ، حقیقت وجود حق است و وحدت وجود ، یعنی آنکه وجود واحد حقیقی است و وجود اشیا عبارت از تجلی حق به صورت اشیا است و کثرات مراتب ، امور اعتباری اند و از غایت تجدد فیض رحمانی ، تعینات اکوان نمودی دارند .)

- پیروان وحدت وجودی معتقد هستند که : عالم عین خدا و خدا عین عالم است ، و با سیروسلوک در تلاش هستند تا با کشف و شهود به نورو نیاز رب العزت معرفت یابند .

شیخ عطار سروده است:

زهی فر حضور نور آن ذات - که بر ذره می تابد ز ذرات

- وحدت شهودی:

- پیروان وحدت شهودی معتقد هستند که : سالک یا عارف بعد از سپری نمودن سیر و سکوک به مرحله و یا درجه ئی میرسد که به جز ذات حق تعالی ، چیزی دیگر را نمی بیند و فقط در جستجو است تا رحمت و انوار الهی ؛ نصیب آئینه قلبش گردد .

(سالک به مقامی دست می یابد که به جز یک واقعیت چیز دیگری را شهود نمیکند)
مولانا بلخی سروده است:

در جسم ما چون جان تویی در جان ها جانان تویی
صورت تویی ، معنی تویی ، پیدا تویی پنهان تویی

- پیروان وحدت شهودی معتقد هستند که : عالم تجلی پرتو حُسن خدا است ، نه عین خدا ! پیوسته با طی مراحل سیروسکوک در تلاش هستند تا با کشف و شهود به نار و ناز خدا عشق بورزند.

- شیخ محمد صادق مجددی پیرطریقت « نقشبندیه مجددی » در مورد وحدت « وجودی و شهودی » چنین نوشته است:

(توحید شهودی یکی دیدن است ، یعنی مشهود سالک جز یکی نباشد و توحید وجودی یک موجود دانستن است و غیر او را معدوم انگاشتن و با وجود عدمیت مجالی و مظاهر آن یکی پنداشتن.

پس توحید وجودی از قبیل علم الیقین آمد و توحید شهودی از قسم عین الیقین .

توحید شهودی از ضروریات این راه است چه فنا بی این توحید متحقق نمیشود و عین الیقین بی آن میسر نمی شود ، زیرا که رویت یکی به استیلا او مستلزم عدم رویت ماسوی اوست به خلاف توحید وجودی که نه چنین است ، یعنی ضروری نیست چه علم الیقین بی آن معرفت حاصل است، چه علم الیقین مستلزم نفی ماسوی او نیست.

ضمناً به ادامه مطلب ؛ در صفحه « ۹۲ » چنین نوشته است:

توحید شهودی را با این صورت مثالی او فی الحقیقت هیچ مناسبت نیست زیرا که در وقت حصول آن توحید حیرت است حکم به امری در آن موطن نیست و صاحب توحید وجودی با وجود شهودی مشهود صورت مثالی آن توحید شهودی از ارباب علم است چه نفی وجود ماسوی میکند و نفی حکمی است از احکام از مقوله علم ، حیرت و علم با یک دیگر جمع نمیشود.

پس ثابت شد که توحید وجودی از مقام عین الیقین بهره ندارد . آری : صاحب توحید شهودی را بعد از مقام حیرت اگر ترقی واقع شود بمقام معرفت که حق الیقین است ، میرساند و در آن موطن علم و حیرت جمع میشود ، و علمی که بی حیرت است و پیش از حیرت است ، علم الیقین است ... « ۱ »)

۱- صفحه « ۹۱ و ۹۲ » کتاب : رهنمای طریق درطریقه سیدنا ابوبکر الصدیق « رض » ، مولف : حضرت محمد صادق المجددی ، معروف به « آقایگل صاحب »

فصل نهم

- هفت وادی عرفان « هفت شهر عشق »:
« طلب ، عشق ، معرفت ، استغنا ، توحید ، حیرت ، فنا و بقا »

هفت وادی عرفان

« هفت شهر عشق »

وادی در اصطلاح ادبیات به « صحرا و بیابان » معنی شده و در عرفان عبارت از « سیر و سلوک » سالک ؛ بخاطر وصول معرفت الهی است .

مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » در مورد چنین نوشته است:
(شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری در سالهای اخیر زندگی خویش ، کتب « صد میدان و منازل السائرین » را تحت بررسی مجدد قرار داد و به تعقیب آن رساله کوچک را نوشت و در آن ده مقام « اراده ، زهد ، توکل ، صبر ، حزن ، خوف ، رجا ، شکر ، محبت و شوق » را که منازل اهل شرح هستند و سیر به سوی حقیقت است ، توضیح داد و همچنان این مقامات را به سه مرتبه « آغاز عزم سیر ، دخول در غربت و حصول مشاهده جاذبه در طریق فنا و طریق توحید » تقسیم کرد و چنین گفت :
کسانی که بین « خوف و رجا » سیر به سوی دوستی و محبت میکند بنام « مرید » ، کسانی که از وادی « تفرقه » بیرون شده ، بنام « مراد » و دسته سوم بنام « مجذوبان و دلباختگان » میباشند . (« ۱ ») .

شیخ ابو حامد فریدالدین محمد « عطار » که بنام « پیر معرفت » نیز شهرت داشت ، در کتاب « منطق الطیر » خویش ، به هفت وادی « طلب ، عشق ، معرفت ، استغناء ، توحید ، حیرت و فنا » اشاره نمود و متعقد است که سالک باید برای وصول آن به نفس مطمئنه برسد ، چنانچه سروده است:

گفت ما را هفت وادی در ره است
چون گذشتی هفت وادی در گه است
و انیامد در جهان زین راه کس
نیست از فرسنگ آن آگاه کس
چون نیامد باز کس زین راه چون
چون دهند آگهی ای نا صبور
چون شدند آنجا یگه گم سربسر
کی خبر بازت دهد از بی خبر
هست وادی طلب آغاز کار
وادی عشق است از آن پس ، بی کنار

۱- صفحات (۹۳ و ۱۱۰) کتاب « شیخ الاسلام عبدالله الانصاری الهروی »
مؤلف : مولانا محمد سعید « سعید افغانی » ، ترجمه: عزیزالله علی زاده مالستانی .

پس سیم و ادیست آن معرفت
پس چهارم وادی استغنی صفت
هست پنجم وادی توحید پاک
پس ششم وادی حیرت صعب ناک
هفتمین ، وادی فقرست و فنا
بعد از این روی روش نبود ترا
در کشش افقی ، روش گم گرددت
گر بود یک قطره قلزم گرددت

– مولانا جلال الدین محمد بلخی در مورد سیر و سلوک سالک میگوید : « در هر وادی این شهر کشف الشهودی عاشقانه نهفته است و سالک با شوق و جذبه فراوان با سری بدون دستار و پایی برهنه به دنبال آن است با چشم دل به جایی می رسد که چشم سر قادر به دیدن آن نیست و عقل خیره سر قادر به درک آن ، اینجا شهر عشق است و عقل جرئت وارد شدن به آن حریم مقدس را ندارد ... » که چنین سروده است:

هفت شهر عشق را عطار گشت
ماهوز اندر خم یک کوچه ایم

۱- طلب:

طلب در لغت به معنی « خواستن ، جستن و طلبیدن » است و در اصطلاح عبارت از معرفت خداوند تعالی به دلیل و وجدان میباشد.
طلب در اصطلاح صوفیان عبورسالک از لذات نفسانی است تا پرده پندار از روی حقیقت براندازد و از کثرت به وحدت رود .

در این مرحله سالک باید با متانت و دلیری گام بگذارد و اراده قوی و آهنین داشته باشد ، بخاطر اینکه این وادی وادی پر خطری است فلهاذا ! سالک پیوسته بکوشد تا هدف و مقصود خود را که توصل به حق و حقیقت « به درگاه الهی » است ، با قبول همه مشکلات و بدون ترس و وحشت ؛ حاصل نماید . چنانچه عطار میگوید:

ملک اینجا بایدت انداختن
ملک اینجا بایدت در باختن
در میان خونت باید آمدن
وز همه بیرونیت باید آمدن
چون نماند هیچ معلومت به دست
دل بباید پاک کردن از هرچه هست
چون دل تو پاک گردد از صفات
تافتن گیرد ز حضرت نور ذات

۲- عشق:

عشق « دوستی و محبت » را گویند ، و عشق و محبت ؛ یکی از عالی ترین و مهمترین احوال عارف و از مهمترین مبانی و اصول تصوف بشمار میرود ، بخاطر اینکه عشق حقیقی ؛ آتشی سوزان، بحری بی پایان ، الفت رحمانی و الهام شوقی است! چنانچه عطار میگوید :

عشق مهم ترین رکن طریقت است و این مقام را تنها انسان کامل که مراتب ترقی و تکامل را پیموده است ، درک مینماید.

کس درین وادی بجز آتش مباد
وان که آتش نیست عیشش خوش مباد
عاشق آن باشد که چون آتش بود
گرم رو و سوزنده و سرکش بود
عاقبت اندیش نبود یک زمان
درکشد خوش خوش بر آتش صد جهان

زمانیکه سالک در وادی عشق قدم می گذارد ، وجودش مالمال از محبت ، شوق و مستی می گردد ، در آتش سوزان و تب و تاب آن می سوزد و حظ می برد.

چنانچه استاد امین الدین « سعیدی » در مورد چنین نوشته است :

(الهی ! مقصد سفر من رسیدن به دیدار تو است ، به من قوت ده و قلبم را از بدسیرتان به بیم افکن و انس خود را و انس بندگانی که دوستداران و بندگانی متواضع تو اند در قلبم بیافزا و قلبم را به محبت خویش مشغول بدار. « ۱ »)

- خواجه بزرگ عبدالله انصاری « پیر هرات » می فرماید:
« محبت تعلق دل است بین همت و انس ، در بذل (برای محبوب) محبت از نخستین وادی های فنا است . »

- مولانا جلال الدین بلخی چنین سروده است :

چون قلم در عشق سبحانی رسید
هم قلم بشکست و هم کاغذ درید

- مولانا ابوالمعانی عبدالقادر بیدل چنین سروده است:

دروادی عشق اگر دویدن باشد - بر جاده غیر خط کشیدن باشد
ما و سفری که همچو خط پر کار - هر جا بررسی بخود رسیدن دارد

۱- کتاب « نماز راه ارتباط با خدا ، صفحه ۸۸ » مؤلف: استاد امین الدین « سعیدی »

۳- معرفت:

معرفت بمعنی « شناخت ، علم و دانش » است و در اصطلاح صوفیان ، علمی است که مسبق به فکر باشد و قابل شک نباشد معرفت عبارت است شناخت خداوند تعالی است ، چنانچه « هجویری » در « کشف المحجوب » چنین گفته است:

« معرفت حیات دل بود به حق ، و اعراض سر جز از حق ، و ارزش هر کس به معرفت بود و هر که را معرفت نبود بی قیمت بود. نسبت به نفس خود و ذات حقیقت شناخت پیدا می کند و چشم دل و جان وی ، چشم سر و چشم درونی وی باز می شود و بنا به تعبیری در اینجا است که عارف پاکدل چشم جانش به حقایق و رموز دستورهای دین و هدف انبیاء باز می گردد . »

شیخ عطار در مورد وادی معرفت چنین سروده است:

چون بتابد آفتاب معرفت - از سپهر این ره عالی صفت
هر یکی بینا شود بر قدر خویش - بازیابد در حقیقت صدر خویش
سر دراتش همه روشن شود - گلخن دنیا بر او گلشن شود
مغز بیند از درون نه پوست او - خود نبیند ذره ای جز دوست او

۴- استغنا:

استغنا عبارت از « توانگری ، بی نیازی و قطع علاقه » را گویند . در مرحله وادی « استغنا » سالك چنان به « حق تعالی » متکی می گردد که از همه چیز و همه کس جز آن خداوند مهربان ، بی نیاز می گردد و خود را در کوه امن و رجا مستغنی می یابد و از همه مال ، مقام و جلوه های وسوسه انگیز زندگی به یکباره گی دل و امیدش را قطع میکند.

- شیخ عطار مورد وادی معرفت می گوید:

هفت دریایک شمر اینجا بود
هفت اخگریک شرر اینجا بود
هشت جنت نیز اینجا مرده ای است
هفت دوزخ همچون یخ افسرده ای است

- حافظ « شیرازی » سروده است:

بیار باده که در بارگاه استغنا
چه پاسبان و چه سلطان ، چه هوشیار و چه مست

۵- توحید:

توحید عبارت است از وحدانیت خداوند (ج) که شریک و مثل ندارد و صمد ، قدیم ، ازلی ، ابدی ، ظاهر و باطن است.
توحید در لغت حکم است بر اینکه چیزی یکی است و علم داشتن به یکی بودن آن است و در اصطلاح اهل تصوف تجرید ذات مقدس است از آن چه در « تصور، فهم ، خیال ، وهم و یا ذهن » آید.

زمانیکه عارف به مرحله توحید میرسد « چشم دل باز می کند که جان بیند » در این حال مشاهده می کند که در جهان « یکی هست و هیچ نیست جز او » و برهرچه بنگرد فقط آن الله تعالی را می بیند . عطار در مورد توحید چنین سروده است:

رویاها چون زین بیابان درکنند
جمله سر از یک گریبان برکنند
گر بسی بینی عدد ، گر اندکی
آن یکی باشد درین ره در یکی
چون بسی باشد یک اندر یک مدام
آن یک اندر یک ، یکی باشد تمام

۶- حیرت:

حیرت در لغت بمعنی « سرگردانی، حیران و متحیر » میباشد و در اصطلاح تصوف امریست که وارد می شود برقلب عارف در موقع تامل و حضور و تفکر.
در مرحله وادی « حیرت » ، در دل سالک « تامل، تفکر، حضور، حیرت و سرگردانی » وارد میشود و او را متحیر می سازد و در طوفان فکرت و معرفت سرگردان و غرق می شود.

عطار در مورد وادی حیرت چنین سروده است :

مرد حیران چون رسد این جایگاه
در تحیر ماند و گم کرده راه
گر بدو گویند "مستی یا نه ای؟
نیستی گویی که هستی یا نه ای؟
در میانی یا برونی از میان؟
برکناری یا نهانی یا عیان؟
فانی یا باقی یا هر دویی؟
یا نه ای هر دو ، تویی یا نه تویی؟
گوید : اصلا می ندانم چیز من

وان ندانم هم ندانم نیز من
عاشقم اما ندانم بر کیم
نه مسلمانم نه کافر پس چیم
لیکن از عشقم ندارم آگهی
هم دلی پر عشق دارم هم تهی

۷- فنا:

فنا در اصطلاح ادبیات عبارت از (فنا شدن ، نیست شدن ، نیستی و زوال) را گویند و در اصطلاح صوفیه عبارت از مرحله اخیر در (سیرالی الله) است ، یعنی سیر برای رسیدن بحق میباشد.

فنا در اصطلاح تصوف سقوط اوصاف مذمومه است از سالک ، که بوسیله کثرت ریاضت حاصل میگردد و ضمناً فنا عدم احساس سالک بعالم ملک و ملکوت و استغراق اوست در عظمت رب العزت و مشاهده حق تعالی ؛ البته این مرحله ، مرحله نیستی و محو شدن سالک است از خود و بقای اوست در حق تعالی .

در این حال خود خواهی وی به همراه همه صفات مذموم و ناپسند نابود می شود و وجودش زنده می گردد به صفات پسندیده و محموده ذات یگانه و بی نیاز.

متصوفین به این باور هستند که « فنا » پایان راه سیروسلوک « هفت وادی » و شروع بقاء بالله و یا شروع سیر فی الله است . در این حال سالک چنان غرق در گاه ذات حق و حقیقت شده که بدون خودش ، دیگران آن مرحله را دیده نمی تواند و به ایمان کامل می رسد.

چنانچه شیخ عطار سروده است:

بعد از این وادی فقر است و فنا
کی بود اینجا سخن گفتن روا
عین وادی فراموشی بود
گنگی و کری و بیهوشی بود

- کلابازی در کتاب « التعرف » چنین نوشته است:

فناً آن است که بنده از خواهشات و لذاند و بهره فانی میشود و برای او در چیزی از آن تقاضا و خواهشی نمیباشد و حاسه تمیز را از دست می دهد ، بقای که به تعقیب آن می آید آن است که بنده از آنچه برای او است فانی میشود و به آنچه که برای خداوند سبحانه است باقی بماند، و گفته است:

بعضی میگویند فنا و بقا آن است که تمام حرکات بنده موافق حق باشد نه مخالف آن، فانی از مخالفت بموافقات باشد و فانی از او صاف خود و باقی با و صاف حق شود.

البته فنا و بقا در نزد کلابازی، فنا از تعظیم ما سوای الله و بقا در تعظیم الله است.

- ابوالقاسم «قشیری» در رابطه به فنا و بقا چنین گفته است:

(فنا سقوط او صاف مذمومه و بقا قیام او صاف محموده است، یعنی کسیکه در دنیای خود به قلب خود زهد نماید «یعنی ترک دنیا را از روی قلب نماید» برای او گفته میشود که از رغبت و میل خود فنا شده است و وقتی در دنیا از رغبت خود فنا شود در انابت و رجوع خود بصدق باقی می ماند «پس مثل همچو یک انسانی که قلب او بدون ذکر پروردگارش چیزی باقی نماند کجا است»؟!)

- خواجه عبدالله «انصاری» از چهار قسم فنا صحبت کرده است :

۱- فنا الخلق : آن است که سالک از هیچکس نترسد و به جز از ذات خداوند تبارک و تعالی، به احدی دیگری رجا و امید نبرد.

۲- فنا الرغبه : سالک در این مرحله به جز از قرب خداوند سبحانه تعالی به هیچ چیز دیگر میل و رغبت نمیکند.

۳- فنا الاراده : هیچ آرزوی برای سالک باقی نمی ماند، بلکه مانند مرده میباشد و هیچ چیزی را تقاضا نمی کند.

۴- فنا الافعال : برای سالک توانائی انجام هیچ فعلی باقی نمی ماند، بلکه او انجام هر فعلی را از پروردگار خود اراده میکند.

۸ - بقا:

- بقا در اصطلاح ادبیات عبارت از (زیست، زندگانی، پایداری، همیشگی و پابندی) است و در اصطلاح صوفیه عبارت از مرحله اول در (سیر فی الله) میباشد، که آن رسیدن بمراد و لمس و لذت کمالات قرب است.

مولانا داکتر محمد سعید «سعید افغانی» در مورد چنین نوشته است:
«خواجه عبدالله انصاری بقا را به سه درجه «بقای معلوم، بقای مشهود و بقای حق» تقسیم و توضیح نموده است.»

شیخ عطار چنین سروده است:

چونکه گردی فانی مطلق ز خویش
هست مطلق گردی اندر لامکان

- ابو سعید خراز در مورد « فنا و بقا » چنین گفته است:

(فنا آن است که در سالک همه مرادات را از بین ببرد و بقاء آن است که همه مرادات وی منحصر شود به خواست و مراد حق .)

- شیخ امین علاءالدین « نقشبندی » ، چنین نوشته است:

(معنی فنا و بقا در نفی و اثبات در کلمه « لا اله الا الله » گرفته میشود، زیرا کلمه « لا اله » عبادت هر موجودی را فنا میسازد و کلمه « الا الله » بقای عبادت را خاص برای ذات یکتای الله متعال ثابت میگرداند . « ۱ »)

۱- صفحه « ۲۹۶ » کتاب حقیقت تصوف و .. ، مولف: شیخ امین علاءالدین « نقشبندی ».

فصل دهم

عناوین متفرقه:

(حق ، شریعت ، طریقت ، حقیقت ، توحید ، عبادت ، عابد ، زاهد ، عارف ، سالک ، ولی ، شیخ ، خلیفه ، پیر ، ملا ، استاد ، امام ، مرشد ، مرید ، خانقاه ، ذکر و سماع).

حق:

- حق در اصطلاح عبارت از (راستی ، درستی ، حقیقت ، سزاوار ، مستحق ، استحقاق ، عدل ، داد ، انصاف ، قدر و ارزش) می باشد.

- حق عبارت از خداوند تعالی « رب العالمین » است.

- حق الله است ، آن الله که بمعنی معبود بوده ، واجب الوجود است و تمام صفات کمالیه در آن ذات واحد و یگانه موجود است .

- حق ذات مقدس ، واحد ، یکتا ، بی نیاز ، شنوا ، بینا ، توانا ، دانا ، رحمان ، رحیم و ...) است.

چنانچه ابو حامد ، امام محمد غزالی در کتب « کیمیای سعادت » چنین نوشته است:

(آگاه باش که تو آفریده ای و تو را آفریدگاری است !
که آفریدگار همه عالم و هرچه در عالم است ، اوست ! او یکی است که وی را شریک و انباز نیست ، و یگانه است که وی را همتا نیست ، و همیشه بوده است ، که هستی وی را ابتدا نیست ، و همیشه باشد که وجود وی را آخر نیست .

وی در ذات خود جوهر نیست و عرض نیست ، و وی را در هیچ کالبد فرود آمدن نیست ، و با هیچ چیز مانند نیست و وی را صورت نیست و چندی و چونی و چگونگی را به وی ، راه نیست و هرچه در خیال آید در خاطر آید - از کمیت و کیفیت ، وی از آن پاک است ، که آن همه ، صفات آفریدگار وی است ، و هرچه در عالم است ، همه زیر عرش است و عرش ، زیرا قدرت وی مسخر است و وی ، فوق عرش است .

توانایی وی ، بر کمال است که هیچ عجز و نقصان و ضعف را بدان راه نیست ، بلکه هرچه خواست کرد و هرچه می خواهد ، می کند . وی داناست بر هر چه دانستی است و علم وی به همه چیز ها محیط است و هرچه در عالم است ، همه به خواست و ارادت وی است . و چنانکه داناست به هر چه دانستی است ، بینا و شنواست و به هر چه دیدنی است و شنیدنی است .

فرمان وی بر همه خلق ، واجب است و خبر وی ، از هرچه خبر داده راست است .
قرآن ، تورات ، انجیل ، زبور و همه کتب پیغمبران ، سخن وی است و سخن وی ، صفت وی است و همه صفات وی قدیم است و همیشه بوده است .

عالم و هر چه در عالم است ، همه آفریده وی است و هرچه آفرید ، چنان آفرید که از آن بهتر و نیکوتر نباشد و هر چه آفرید ، به عدل و حکمت آفرید و تمام آفرید و چنان آفرید که می بایست .

عالم که آفرید از دو جنس آفرید؛ عالم اجسام و عالم ارواح، و هرکسی را مدتی تقدیر کرد که در این عالم باشد و آخر آن مدت، اجل وی باشد، که زیادت و نقصان را به وی راه نبود.

در قیامت، که روز حساب و مکافات است؛ جان را با کالبد دهد و همه را برانگیزد، و آنگه همه را بر صراط گذر فرماید، و صراط، باریکتر از موی و تیزتر از شمشیر است.

هر که در این عالم بر صراط مستقیم، راست استاده باشد، به آسانی به آن صراط می‌گذرد و هر که راه راست نداشته باشد، بر صراط، راه موفق نشده و به دوزخ افتد. گروهی را بی حساب به بهشت فرستند و با گروهی حساب کنند به آسانی و گروهی به دشواری. و در آخر جمله؛ جای کفار در دوزخ بوده، که هرگز از آن خلاصی ندارند. چون ایزد تعالی، این تقدیر کرده بود و اعمال و احوال آدمی، چنان رانده بود که بعضی، سبب سعادت وی بود و بعضی سبب شقاوت و آدمی از خویشتن، آن نتواند شناخت، به حکم فضل و رحمت خویش، پیغمبران را آفرید و بفرمود تا کسانی را که در ازل، بر کمال سعادت ایشان حکم کرده بود، از این راز، آگاه کنند و ایشان را پیغام داد و به خلق فرستاد تا راه سعادت و شقاوت ایشان را اشکار سازند، هیچ کس را بر خدای عز و جل حجت نماند.

پس، به آخر همه، رسول ما را (صلی الله علیه وسلم) به خلق فرستاد و نبوت وی را به درجه کمال رسانید که هیچ زیادت را به وی، راه نبود، و بدان سبب وی را خاتم انبیا کرد که پس از وی، هیچ پیغمبر دیگر نباشد.

– ابوالمجد مجدود «سنائی غزنوی» عارف، شاعرو ادیب نمدار که در سال «۴۷۳ هجری قمری» در ولایت غزنی افغانستان چشم به دنیا گشوده، در مورد چنین سروده است:

ای برآرنده مه و خورشید
نقش بند جهان بیم و امید
ای به تو زنده جان، چو جسم به جان
جسم و جان را ز لطف توست توان
روح را هر نفس ز تو مددست
کرم و رحمت تو بی عددست
ای بسا مسجدی که رانده توست
وی بسا بت پرست خوانده توست
همه فانی شویم و تو باقی
همه مست توایم و تو ساقی
غرض ما ز هر چه هست توئی
کارساز بلند و پست توئی
طمع ما ز تو، عنایت توست
رهبر ما به تو، هدایت توست

شریعت ، طریقت و حقیقت:

شریعت علم است ، طریقت عمل است و حقیقت « الوصول الی الله » به عباره دیگر:

« شریعت گفت انبیاء است ، طریقت کرد انبیاء است و حقیقت دید انبیاء است . »

مولانا جلال الدین محمد « بلخی » پیر طریقت مولویه در دفتر پنجم مثنوی خویش چنین نوشته است:

(شریعت همچون علم کیمیا آموختن است ، از استاد یا از کتاب ؛ طریقت استعمال کردن داروها و مس را کیمیا مالیدن و حقیقت زرخیدن مس؛ کیمیادانان بعلم کیمیا شادند که ما این علم را میدانیم ، و عمل کنندگان به عمل کیمیا شادند که ما زرخدیم و از عمل کیمیا آزاد شدیم ، « عتقاءالله » ایم . « کل حزب بما لدیهم فرحون »)

- مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » چنین نوشته است:
(خواجه عبدالله انصاری در نصایح خود گفته است : شریعت مانند جسد ، طریقت مانند قلب و حقیقت مانند روح است . « ۱ »)

حقیقت:

- حقیقت ظهور ذات حق است بی حجاب و تعینات و محو کثرات موهومه در اشعه انوار ذات .

- حقیقت عبارت از آن است که نسخ بر آن روا نباشد و از عهد آدم تا فنای عالم حکم آن متساوی باشد چون معرفت خدا و صحت معاملت خود به خلوص نیت.

- حقیقت اقامت بنده باشد اندر محل وصل خداوند و وقوف سروی بر محل تنزیه .

شریعت:

- شریعت بمعنی « طریقه و روش » است در لغت به دو معنی استعمال شده است:

۱- جائیکه مردم از آنجا آب میگیرند ، بطورمثال « شرعت الابل » یعنی شتر بجائیکه آب میخورد ، رفت .

۲- راه راست ، چنانچه در ایت مبارکه آمده است : (ثم جلعناک علی شریعة من الامر فاتبعها) یعنی گردانیدیم تو را به راه راست ، از آن پیروی نما .

۱- صفحه « ۳۹۷ » کتاب بنام « شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری هروی »
مؤلف : مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » .

- شریعت عبارت از طریق دین است که شرع است و یا شریعت عبارت است از آنچه نسخ و تبدیل بر آن روا باشد چون احکام و اوامر شریعت ، و در لغت به معنی محلی است که آب می آشامند.

- شریعت در اصطلاح عبارت است از موردینی که حضرت عزت عزشانه جهت بندگان به لسان پیغمبر تعین فرموده از اقوال و احکام که متابعت آن سبب انتظام امور معاش و معاد باشد و موجب حصول کمالات گردد و شامل احوال خواص و عوام بوده و جمیع امت در آن شریک باشد ، چون شریعت مظهر فیض رحمانی است که رحمت عام است .

- مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » چنین نوشته است:

(توحید در نزد شیخ الاسلام ، این است که بنده ، خدای تعالی را از هر چیزی که در معرض حوادث قرار گیرد ، منزّه نماید ؛ لیک از آن جایی که علم و معرفت بنده امکان ندارد که به کنه وحدانیت که قائم به او تعالی است برسد ، پس تنزیه عبد مر خدا را ناقص است .

بنابر این وحدانیتی که خداوند به ان متصف می شود ، حقیقت آن از حد تعبیرات بندگان بیرون است ، چنانچه سروده است :

گفته کس ، کی تواند ، وحدت واحد بود
هرکسی توحید او گوید ، همی جاحد بود

ذکر توحید از کسی ، کز نعت خود گوید سخن
عاریت باشد ، چو باطل کرده واحد بود

هست توحید خدا ، توحید از نزد خودش
دیگری گوید چو نقشش ، نعت او لاحد بود « ۱ » .

همچنان در رابطه به شریعت و حقیقت چنین گفته اند :

شریعت عبارت از طریق دین است که شرع است ؛ شریعت چراغ است و حقیقت داغ است ؛ شریعت بند است و حقیقت پند است ، شریعت نیاز است و حقیقت ناز است ، شریعت ارکان ظاهر است و حقیقت ارکان باطن است ؛ شریعت خدمت است بر شریعت و حقیقت غربت است بر مشاهدت .

۱- صفحه « ۳۵۴ » کتاب بنام « شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری هروی »
مؤلف : مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » .

طریقت:

- طریقت سیر خاص مرید است که مخصوص سالکان راه حق است ، مانند ترک دنیا و دوام ذکر و توجه به مبدا و تبذل و انزوا و دوام طهارت و وضو، و صدق و اخلاص و غیر آن ؛ شریعت احکام ظاهر است و به منزله پوست است و طریقت احکام باطن است و منزلت مغز را دارد .
- طریقت رفتن از حادث به قدیم است که بعد از آنکه از مقام فنا به مرتبت بقا رسید، گویند که از راه طریقت به حقیقت رسیده است).

- امام محمد غزالی ، در کتاب (احیا علوم الدین) چنین نوشته است :
(طریقت آمادگی و پیش انداختن جهاد با نفس و از بین بردن تمام صفات مذمومه و زشت و قطع تمام وابستگی های دنیائی و روی آوردن به قصد و اراده و همت حقیقی بذات واجب الوجود الله متعال جل شانہ میباشد .)

توحید:

- توحید اعتقاد به یگانگی الله سبحانه و تعالی است . و همچنان در لغت حکم کردن به واحد بودن شی و علم است به واحد بودن آن .

- توحید در اصطلاح عبارت از : خداوند (ج) را بدل یکی پنداشتن ، به زبان بر آن اقرار نمودن و یا مجرد پنداشتن ذات اقدس الهی است از تمام آن چیزهاییکه در تصور و ذهن انسان میگردد ، میباشد.

- توحید اقرار به زبان و تصدیق به قلب است مبنی بر اینکه هیچ معبودی بجز از ذات مقدس الله نیست ، ذات او تعالی از جسم . جوهر، عرض ، حد و مقدار پاک است و به علم ، اراده ، سمع ، بصر، کلام ، حیات، قدرت، خالقیتو تمام صفات کمال متصف است.

- ذوالنون مصری ، متوفی سال ۲۴۵ هجری چنین گفته است:
(ای خدای من ! به هیچ آواز حیوانی ، صدای درختی ، شرشر آبی ، الحان پرنده ، نغمه نم نم بارانی ، زوزه بادی و غرش رعدی گوش فرا نداده ام و نشنیده ام ، مگر آنکه همه شاهد بر وحدانیت ذات یکتای تو بوده اند و دلیل براینکه هیچ موجودی همتا و هم مانند با ذات احدیت تو وجود ندارد .)

- شیخ امین علاالدین « نقشبندی » چنین نوشته است:
(توحید ایمان داشتن با این است که خداوند تعالی واحد است ، احد است ، فرد است ، بی نیاز است و هیچ موجودی مثل و مانند او نیست. از حضرت رسول کریم ﷺ در رابطه به صفات پروردگار سوال شدند ، که این سوره مبارک بالایش نازل گردید : « قل هو الله احد الله الصمد ، لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احدا)

« بگو آن خدای واحد و یکتا است آن خدای است که از همه عالم بی نیاز است . نه فرزندی زاده است و نه از کسی زاده شده است و هیچکس او را همسر و شریک و همتا نیست . »

توحید آن است که بگویی (لا اله الا الله) در حالیکه تصدیق کننده به قلب باشی .
مقابل توحید ، شرک و کفر و الحاد است . « ۱ »

توحید به سه قسم است:

(- توحید الربوبیته - توحید الالوهیته - توحید الاسماء والصفات)

- توحید الربوبیته:

توحید ربوبیت : داشتن عقیده راسخ مبنی بر اینکه الله (ج) رب هر چیز است و بدون او هیچ ربی وجود ندارد.

او خداوند (ج) خالق ، رازق و مالک ملک است ، آن طوریکه اراده اش باشد همان کار را می کند .

و یا به عباره دیگر:

الله تعالی خالق بندگان و روزی رساننده آنها است، و اوست که به آنها زندگی می بخشد و سپس آنها را می میراند.

توحید ربوبیت یعنی منفرد دانستن الله تعالی به افعالی که مخصوص او است، افعالی همچون خلق کردن و روزی رساندن .

چنانچه مولانای جلال الدین محمد « بلخی » سروده است :

همه شب فکر من این است و همه جا سختم
که چرا غافل از احوال دل خویشتم
از کجا آمده ام ؟ آمدنم بهر چه بود ؟
به کجا میروم آخر نمائی وطنم ؟
مانده ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا
یا چه بودست مراد وی ازین ساختنم

۱ - صفحه « ۱۶۶ » کتاب حقیقت تصوف و بحثی از طریقه نقشبندیه ، مولف : شیخ امین علالدین « نقشبندی » .

- توحید الالوهیته:

توحید الوهیت: داشتن عقیده راسخ مبنی بر اینکه خداوند (ج) واحد یگانه معبودی است که غیر او معبود دیگری وجود ندارد، و تمام محبت، اخلاص، خوف و رجای خود را خاص مربوط به الله (ج) خود میدانیم.

- توحید الوهیت عبادت نیز گفته می شود، و مراد از آن این است که انسان تمام انواع عبادات را فقط برای الله تعالی بجا بیاورد. چون آن ذات حق و مقدس که فقط شایستگی عبادت شدن را دارد و غیر از او هیچکس ولو اینکه دارای مقام و منزلت والایی چه دنیوی و چه دینی باشد، شایستگی عبادت شدن را ندارد. بناً این همان توحیدی است که پروردگار عالمیان، بخاطر آن انبیاء و پیامبران (علیهم السلام) را بسوی امتهایشان مبعوث داشت، و قرآن عظیم الشان، بهترین شاهد بر این امر است.

توحید الاسماء و الصفات:

توحید اسماء و صفات: داشتن عقیده راسخ مبنی بر اینکه خداوند (ج) متصف است به تمام صفات کمال و پاک است از تمام صفات نقص، او تعالی واحد و لاشریک است در اسما و خود و صفات خود.

عبادت:

- عبادت؛ پرستش خدای متعال است و در لغت به معنی انقیاد و خضوع را میگویند و در اصطلاح هر آن قول و یا عملی بوده که خداوند (ج) آن را دوست داشته باشد و به آن راضی می گردد.

- حضرت رسول اکرم (ص) می فرماید:

«افضل الناس من عشق العبادۃ»: گرامی ترین مردم کسی هستند که خداوند را از روی عشق؛ عبادت و پرستش نماید.

«فان لم تکن تراه فانه یراک»: اگر تو در وقت عبادت او تعالی را دیده نمیتوانی پس در وقت عبادت او تعالی ترا می بیند و باید طوری عبادت کنی که به مراقبت معبود خود معتقد باشی در این طریق بصورت جزم میفرمایند اگر تو او تعالی را نمی بینی او تعالی ترا می بیند.

(الهی را طوری باید عبادت کنی؛ که تو او را در جریان عبادت می بینی! البته هدف از این طور عبادت خالصانه، دلیل تعظیم از وحدانیت ذات لایزال؛ بر قلب بنده مسلمان میباشد.)

- ابن تیمیه رحمه الله چنین گفته است:

(عبادت یعنی اطاعت کردن از اوامری که الله تعالی از طریق انبیاء ما را به آنها امر کرده ، است.

- نماز باید با خلوص نیت خواننده شود که در آن هیچگونه ریا موجود نباشد ، چنانچه
خواجه عبدالله « انصاری » چنین گفته است:

« الهی ! بیزارم از آن طاعتی که مرا به عجب آورد » ریا و عجب مذموم است
به این سبب که در ریا و عجب شرک خفی نفس را استیلا می نماید.

- جواهر لعل و نهر و رهبر فقید هند چنین گفته است:

(من در روح خودم و هم در جهان یک خلای را احساس میکنم که هیچ چیزی
نمیتواند جای این خلا را پر کند بجز یک معنویت ! که این نیروی معنوی عبارت از
عبادت و دین است .)

- حکیم سنائی غزنوی سنایی از سال « ۴۳۷ تا ۵۳۵ » زندگی کرد و در قرآن شریف
و حدیث و همچنان در علوم « کلام ، لغت ، ادب ، نجوم ، طب و موسیقی » مهارت
خاص داشت ، در مورد چنین گفته است:

جز به دستوری " قال الله " یا قال الرسول
ره مرو، فرمان مده، حاجت مگو، حجت میار
چار گوهر، چار پایه عرش و شرع مصطفی
صدق و علم و شرح و مردی کاراین هرچار یار

- مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » در کتاب بنام « مجموعه اندرزاها » خویش در
مورد عبادت ، چنین نوشته است:

(عبادت ؛ رکن اساسی مسلمانی است ! پس بر هر فرد مسلمان واجب است تا با
خلوص نیت ، محبت و متکی بر ارشادات رسول اکرم صلی الله علیه و سلم ، فقط
رب العالمین را پرستش و عبادت ، خالصانه نماید.)

- استاد امین الدین « سعیدی » در مورد عبادت چنین نوشته است:

(عبادت آن حالتی را می گویند که در آن انسان یک توجهی می کند از ناحیه باطنی
خودش به حقیقتی که او را آفریده است و در آن حالت خودش را در قدرت او می بیند ،
خودش را به او نیاز مند و محتاج می بیند و یا به عباره دیگر عبادت سیری است که
انسان از خلق به سوی خالق خویش بعمل میاورد . « ۱ »)

۱- کتاب « نماز راه ارتباط با خدا؛ صفحه (۲) » مؤلف: استاد امین الدین « سعیدی ».

عابد، زاهد و عارف:

در رابطه به « عابد، زاهد و عارف » ابن سینا عالم مشهور تصوف چنین گفته است: (عابد کسی است که بر انجام عبادت مانند نماز و روزه قیام کند و از دنیا بیزار نباشد، زاهد کسی است که از لذایذ دنیا دوری کند و اعتنائی به ظواهر فریبای زندگی نداشته باشد و عارف کسی است که جویای اشراق نور حق بوده و باطنش را جایگاه انوار الهی قرار دهد. « هر زاهدی عابد است، ولی هر عابدی زاهد نیست و عارف اختلاطی است از عابد و زاهد؛ یعنی هم از دنیا کناره می‌گیرد و هم به عبادت می‌پردازد. »)

- ابو محمد شرف الدین مصلح « سعدی » چنین سروده است :

صاحب دلی به مدرسه آمد از خانقاه
بشکست عهد صحبت اهل طریق را
گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود
تا اختیار کردی از آن این فریق را
گفت آن گلیم خویش بدر می برد ز موج
وین جهد می کند که بگیرد غریق را

عابد:

- عابد در اصطلاح ادبیات عبارت « پرستنده، پرستش کننده و عبادت کننده » را گویند.
- عابد کسی است که پیوسته بر فرایض و نوافل و وظایف مداومت کند، از برای ثواب اخروی.
- عابد کسی است که عمر خود را در نماز برای اجرای تعالیم پروردگار خود گذاشته است.
- عابد کسی است که پیوسته بر فرایض و نوافل و وظایف مداومت کند، از برای ثواب اخروی.

زاهد:

- زاهد در اصطلاح ادبیات بمعنی « باتقوا، پرهیزگار، دیندار، خداترس، پاکدامن و گوشه نشین » را گویند. و در اصطلاح سالکان: زاهد، آن را گویند که دائم متوجه آخرت باشد و از راحت و لذت دنیا احتراز کند.
- زاهد کسیست که از تمام خواهشات فریبیده دنیا تنفر نموده و خود را باز داشته است.

- زاهد یعنی معرض وروگرداننده از دنیا؛ یعنی کسی که از دنیا و بهره های آن دوری می کند.

- خواجه شمس الدین محمد «حافظ» سروده است:

**زاهدی چیست ترک بد گفتن
عاشقی چیست ترک خود گفتن**

- ابو محمد شرف الدین مصلح «سعدی» چنین گفته است:

«زاهدی مهمان پادشاهی بود، چون به طعام بنشستند کمتر از آن خورد که ارادت او بود و چون به نماز برخاستند بیش از آن کرد که عادت او...»

- از ابو یزید «بسطامی» چنین نقل قول شده است:

(شهرت مردی را شنیدم که می گفتند در زهد و تقوی سرآمد زمان است. به دیدن او راغب شدم.

یکی از یاران را گفتم مرا بنزد او رهنمایی کند.

وقتی بخانه او رسیدم دیدم ازخانه خارج شد و بسوی مسجد رفت، بدنبال او داخل مسجد شدیم، دیدم در حالی که روبقبله ایستاده بود، آب دهان بر زمین انداخت.

او را سلام نگفتم و بدوستم گفتم برگردیم.

گفت مگر تو بدیدن این شخص نیامده ای، جواب دادم.

بلی: اما او را دیدم رو بقبله آب دهان خارج کرد و از آداب رسول الله اطاعت نکرد.

او را زاهد واقعی نمی دانم، چه هرکس یکی از سنتهای پیغمبر را ترک گوید نمیتواند ادعای زهد و تقوی داشته باشد، و بدون اینکه کلمه ای با او سخن بگویم از مسجد خارج شدیم.)

- ابو سلیمان دارانی می گوید:

آن است که هر چه ترا از حق تعالی باز دارد آن را ترك کنی.

- سهل بن عبدالله تستری گفته است:

روی آوردن بندگان به خدا زهد است. زهد فرو افتادن رغبت است، بکلی از چیزی.

- شیخ حافظ در مورد زاهد چنین سروده است:

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت
من اگر نیکم و گربد تو بر و خود راباش
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت
همه کس طالب یارند چه هوشیار و چه مست
همه جا خانه عشقت چه مسجد چه کنشت
سر تسلیم من و خشت در می‌کده ها
مدعی گرنکند فهم سخن گو سروخشت
نا امیدم مکن از سابقه لطف ازل
تو پس پرده چه دانی که که خوبست و که زشت
نه من از پرده تقوا بدر افتادم و بس
پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت
حافظا روز اجل گربکف آری جامی
یکسر از کوی خرابات بر نندت به به

- شاعر عارف و صوفی عبدالقادر « بیدل » چنین سروده است:

برو زاهد برای خویش هرکس مطلبی دارد
تو محو و من تغافل اشتیاق جنت و حورم

زهد چیست؟

- زهد : گذاشتن از دنیا به خاطر آخرت ؛ اعراض از دنیا.
- زهد : پاک ساختن قلب از وابسته گی به دنیا و مفاتن دنیا ، از جا و مال است .

- مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » چنین نوشته است:
(خواجه عبدالله « انصاری » در نصایح خود گفته است که علامت زهد سه چیز:
« آرزوی کوتاه ، بی اعتماد بودن بر عملش و نزدیک دیدن اجل » است . « ۱ »)

- یحیی بن معاذ گفته است:
هیچ کس به حقیقت زهد نمیرسد تا سه خصلت « عمل بدون علاقه ، گفتار بدون طمع
و عزت بدون ریاست » در او نباشد .

۱- صفحه « ۳۹۴ » کتاب بنام « شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری هروی »
مؤلف : مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » .

(زهد عبارت است از ترک لذات دنیایی و امتناع از فعل خواهشات نفسانی . اگرچه این لذات و خواهشات شرعاً مباح باشد ، تحمل تشنگی و گرسنگی روزه داشتن در تمام سال یا اکثر ماه ها ، غیر از ماه رمضان ، گوشه گیری و عدم اختلاط با مجتمع ، اقامت در مغاره ها ، در کوه ها ، قناعت به تناول گیاه ها و امتناع از تناول گوشت حیوانات حلال ، امتناع از ازدواج و اختیار تجرید .

این است معنی زهد ! شخصیکه این اعمال را عمل خود قرار میدهد او را زاهد می نامند ، و زهد به این معنی و مخصوص ملت اسلامیه نیست ، بلکه در امم و ملل و نحل دیگر ادیان هم موجود است « در بت پرست ها ، آتش پرست ها ، یهودی ها و نصاری ؛ زاهدین موجود و زهد معمول است ، خصوصاً در طایفه مجوس و بودایی ها .

اشخاصیکه خود را از نعمت های مباحه محروم نموده و ایام عمر خود را به تحمل مشقت می گذرانند بکثرت موجود است طایفه ازین ها همواره دهن خود را بیک قطعه قماش بسته میکنند تا ذرات هوائیه به دهن شان داخل نشوند .

جمعی بر یک تخته چوب میخ ها را کوبیده و طرف باریک آنرا آشکار ساخته با جسد برهنه بالای این میخ ها می نشینند و هم بالای آن می خوابند و بعضی از مسلمان ها هم که از حکمت شریعت اسلامیه و لذات ادواق حضرات صوفیه واقف نیستند بعضی عادات زاهدین را پیروی می نمایند .

لهذا زهد از تصوف کرده عام است زیرا در امم و ملل و نحل دیگر هم موجود است و طایفه زهاد در این امم و ملل و نحل معروف . اما تصوف خاص و مخصوص امت حضرت سیدنا خیر البشر است علیه الصوة و السلام . « ۱ »)

عارف:

- عارف کسی است که غرق تفکر و فنا در عظمت پروردگار بوده ، التجا و سوال میکند تا خداوند عزوجل قلب او را بنور معرفت خود پر و مملو نماید .

- عارف کسی است که از هستی خود محو و فانی شده باشد و عارف حقیقی به جز انسان کامل نیست .

۱- کتاب « رهنمای طریق » صفحه « ۷ » ، مولف : محمد صادق « مجددی » .

- ابو حامد امام محمد « غزالی » در مورد عارف چنین گفته اند:
(بدان که سالک راه خدا اندک است و مدعیان دروغین فراوان ، ما برای عارف واقعی دو علامت قرار می دهیم : یکی اینکه سالک حقیقی، تمام افعال و اقوال او مطابق میزان شریعت است ، دوم هیچگاه لباس تصوف در بر نمی کند ، تا اینکه اول به لباس اطاعت از اوامر شرع و رعایت نواهی آن ملبس نگردد .)

- عارف یعنی شناسانده و کسی است که حضرت باری سبحانه به عنایت خود او را به مرتبت شهود و اسماً صفات خود رسانیده باشد و این مقام به طریق حال و مکاشفه بروی ظاهر شده باشد.

- سری سقطی شاگرد کروخی پیرامون عارف چنین گفته است:
(عارف مانند افتاب بر همه عالم میتابد و مانند زمین بار نیک و بد را به دوش می کشد و مانند آب مایه زندگانی همه دلها است و مانند آتش به همه پرتو افشانی میکند .)

- داکتر زرین کوب ، در کتاب (دائره المعارف بزرگ اسلام) چنین نوشته است:
(اهل عرفان هرگاه با عنوان فرهنگی یاد شوند با عنوان « عرفا » و هرگاه با عنوان اجتماعی شان یاد شوند غالباً با عنوان « متصوفه » یاد می شوند.

- مولانا ابوالمعانی عبدالقادر « بیدل » چنین سروده است:

**عارف که حقیقت الهی فهمید
در عالم بیخودی کماهی فهمید
آن رمز که گویند خیالی است جهان
تا چشم نبسته چه خواهی فهمید ؟**

- « شیرازی » سروده است:

**بیار باده که در بارگاه استغنا
چه پاسبان و چه سلطان ، چه هوشیار و چه مست**

سالک:

- سالک در اصطلاح ادبیات بمعنی (راهرو، رونده و سلوک) است.

- سالک کسی است که به طریقه تصفیه از مراتب به سیر رجوعی درگذشته و به تجلی احدیت در بحر وحدت وفانی و مستغرق شده باشد؛ صوفی که در راه طلب حقیقت گام می گذارد خود را سالک نامیده ابتدا به شناختن خود همت می گذارد و سپس در راه رسیدن به مقصود.

- سالک کسی است که در اثر مواظبت مقامات وطی مدارج معنوی و تحمل ریاضت در طریق وصول به حقیقت است.

- سالک مسافر الی الله ، رفتن از تقلید به اطلاق و از کثرت به وحدت است ، که سیر کشف هم می نامند و کسی را می گویند که به طریق سلوک به مرتبه و مقامی رسد که از اصل و حقیقت خود آگاه شود و بداند که او همین صورت و نقش نیست.

- مشایخ صوفیه سالکان را حسب علوم ذوقیه به سه طایفه: (مقربین، خواص مؤمنین ، عامه مؤمنین) تقسیم نموده اند ، که این طوایف سه گانه در عرف صوفیه به نام « اخص الخواص ، خاص و عام » نامیده شده است.

- مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » چنین نوشته است:

(خواجه عبدالله « انصاری » در نصایح خود گفته است : سالک باید چهار چیز « علم ، ورع ، تفکر در باره خدا و وجد » داشته باشد تا شایسته سلوک این راه گردد .)

مولانا جلال الدین محمد « بلخی » چنین سروده است:

سالکان راه را محرم شدم
ساکنان قدس را همدم شدم
طارمی دیدم برون از شش جهت
خاک گشتم فرش آن طارم شدم
خون شدم جوشیده در رگهای عشق
در دو چشم عاشقانش نم شدم

ولی:

ولی : در اصطلاح عبارت از « دوست صدیق ، یار و صاحب » است و در قرآن کریم ولی صفتی برای الله سبحانه تعالی آمده است و همچنان وصفی برای بنده.

- مولوی جلال الدین محمد « بلخی » چنین گفته است:

(ولی کسی است که عارف بالله و حتی الامکان مدرک ذات و صفات بوده متعهد و پای بند بحدود شریعت و در تقوای خود مداوم بر عبادت و دوری جوینده از شناعات و سینات باشد.)

شیخ:

- شیخ مرد دانشمند و یا انسان کامل را گویند که در علوم شریعت ، طریقت و حقیقت کامل شده باشد.

- یکی از صفات ضروری شیخ طریقت آن است که استعداد مریدان را بشناسد و برای هر کدام مناسب حالشان وظیفه ای معین کرده و آنان را در پیمودن منازل مختلف سلوک رهبری کند و به تدریج صفات حیوانی و ناپسند را از آنان دور کرده و به اخلاق نیکو و صفات پسندیده متصف گرداند.

خلیفه:

خلیفه در عرف اهل طریقت کسی است که از شیخ خلافت مینماید و در ادای بعضی وظایف مرشد از او نمایندگی می کند و در بین متصوفین به چند قسم است:

- **قسم ابتدائی :** کسی است که در تعلیم طالبین ، آداب طریقه را ، از ذکر و فکر و خلوت و مداومت پیروی کتاب و سنت و ترک محرّمات و ادای واجبات و مستحبات باندازه توان ، و غیر زلک ، از مرشد نمایندگی میکند.

- **قسم متوسط :** کسی است که لطائف صدری آن از لطیفه قلب و روح و سر و خفی و اخفی به سبب دوام ذکرش روشن گردیده باشد و از مرشد با ذن و اجازه خود او نیابت کند بر این وجه که قلب خود را به قلب مرید در حال استمداد از روحانیت مرشدش متوجه میسازد تا آنکه با نوار بر قلب مرید روشنی می اندازد و تمام آنچه را از مفساد نفسیه و ردایل بشریه در آن هست می روید و پاک میکند و قلب را به نور های حقیقت روشن میگرداند تا که به پای بندی شریعت غرا استوار و متمکن گردد و از اطاعت نفس و هوی دوری گزیند و از شیطان دور شود و از جمله بندگان مخلص خداوند سبحانه باشد.

- **قسم اعدادی :** کسی است که در ارشاد و القای انوار در حال حضور و غیاب از مرشد نیابت میکند.

- **قسم چهارم ، محترم است :** آن مرید سالک در مسالک طریقت و واصل بدرجه فنا و بقا است.

پیر:

- پیر در اصطلاح ادبیات دری « سالخورده ، سالمند و کهن » و در تصوف « مرشد و راهنما » را گویند.

- پیر دوستی حق را گویند وقتی که طلب به جد تمام بود از آن جهت که مستحق دوستی اوست که جمیع وجوه ، و به معنی مرشد و راهنما است ، البته این تعریف با پیر « خرابات ، کنعان ، مغان و میخانه » تفات دارد .

ملا:

- ملا در اصطلاح به کسی اطلاق میگردد که درس خوانده مدرسه دینی باشد و در افغانستان اغلباً به امام مسجد که عالم دین است هم اطلاق میگردد .

استاد:

- استاد آن است که در علم یا فن یا هنر یا ادب مهارت دارد . و یا اینکه چیزی را به دیگری می آموزد .

چنانچه حافظ شیرازی چنین سروده است:

سعی نبرده در این راه به جایی نرسی
مزد اگر می طلبی طاعت استاد ببر

امام:

- امام در اصطلاح ادبیات به معنی « پیشوا و جانشین پیامبر » است.

- امام جماعت آن است که در پیشاپیش دیگران نماز می خواند و دیگران در نماز به او اقتدا می کنند.

استاد امین الدین « سعیدی » مؤلف تفسیر احمد ؛ در صفحه (۷۶) کتاب بنام « نماز راه ارتباط با خدا » خویش، چنین نوشته است:

(امام جانشین و قائم مقام پیغمبر صلی الله علیه و سلم میباشد ، امام به شخصی باید تفویض گردد که از هر نگاه نسبت به همه نماز گزاران شخص برتر ، بهتر ، عالم ، با تقوا ، ایثارگرو فداکار بوده ، بینیش ، حکمت و بصیرتش در مسایل دینی نسبت به سایر نماز گزارانی که در آن مسجد نماز میخوانند بیشتر باشد .)

مرشد:

- مرشد در اصطلاح ادبیات به معنی ارشاد کننده ، راهنما و هادی تعریف شده است .

- شیخ امین علاوالدین «نقشبندی» ، چنین گفته است:

(مرشد حقیقی کسی است که اراده هدیایات و راهیابی را برای همه یکسان داشته باشد و درین مامول با حالتی نستوه بدون احساس خستگی و بدون در نظر داشت مصلحت شخصی سعی و کوشش نماید.)

مرید:

- مرید در اصطلاح ادبیات به معنی (اراده کننده، ارادتمند، دوستدار، طرفدار و مخلص) است.

- مرید کسی است که دنبال تصوف با تلاش می گردد و جویان مرشد کامل و عارف است.

- مرید نزد صوفیان و اهل سلوک کسی است که از اراده خود مجرد شده و از ماسوی الله بریده باشد و بر دو معنی است:

۱- به معنی (محب) یعنی سالک مجذوب.

۲- به معنی مقتدی که حق دیده او را به نور هدایت بینا گردانیده تا وی به نفعان خود نگردد و دائماً در طلب کمال باشد و قرار نگیرد مگر به حصول مراد و وجوب قرین حق .

چنانچه خواجه بزرگ عبدالله « انصاری » می فرماید:

(کار مرید با جست و جوست و کار مراد با گفت و گوست ، کار مرید با ریاضت است و کار مراد با عنایت است ، مرید مرقع خدمت پوشد ، و مراد شراب و صلت نوشد ، یار لباس قربت پوشند ، اغیار شراب فرقت نوشند .)

- مرید در حقیقت مراد است و مراد مرید است.

چنانچه شیخ عبدالقادر گیلانی موسس طریقت قادریه در کتاب (الغنیه) چنین گفته است:

(مرید سعی و تلاش میکند و لیکن مراد محفوظ و بهره یاب است ، مرید بیای خود طی منزل میکند و مراد مانند پرنده طیران مینماید ، مرید طلب کننده است و مراد مطلوب است ، مراد آن است که او را حق جذب میکند و مرید برای رسیدن به حق سعی و کوشش مینماید و بوسیله تلاش خود بحق میرسد.)

خانقاه:

- واژه خانقاه به صورتهای:

(خانگاه ، خانه گاه ، خوانگاه ، خانجاه ، خانقه و خانگه ، خوردنگاه ، خورنگاه ، خورنگه ، خوردگاه ، خوردگه ، خوانگه ، خورنقاه ، خرنقاه ، خونقاه ، خوانگاه و الخرنکاه) مورد استعمال بوده که کلمه جمع آنها « خانقاهات » میباشد و به محلی سکونت ، تغذیه درویشان مقیم و مسافر و یا مسافر خانه ای رایگان که غذا و مکان مجانی در اختیار مسافران و غریبان و صوفیان قرار میدهد ، معرفی گردیده است .

ضمناً قابل تذکر است که:

مراکز دیگری بنام (رباط ، زاویه ، دویره ، لنگر ، تکیه و جز) آن مراکز بودند که در آن تمام و یا برخی از برنامه های خانقاهی و مسلک تصوف اجرا میگردد .

- خانقاه به معنی محل اقامت درویشان و صوفیان است .

- خانقاه از دیدگاه صوفیان مرکز تعلیم و تربیت اسلامی ، تزکیه نفس و نیز جایگاهی برای خویشتن شناسی ، خدایابی و خدا شناسی که در آن بر علاوه برنامه های مختلف سیر و سلوک (عبادت ، چله نشینی ، ذکر ، سماع) فعالیت های مربوط به مسلک تصوف (مجالس و عظ و ارشاد عمومی) نیز بر پا میگردد ، میباشد .

- خانقاه مرکز تجمع صوفیان است که در آن به ریاضت و مجاهدت میپردازند .

- خانقاه محلی است که صوفیان و سالکین در آن جمع می شوند و محل ذکر و انس صوفیان است .

ذکر:

- ذکر در لغت عبارت از (یاد کردن ، تذکر ، یاد آوری ، ثنا و ستایش) را گویند ، در معنی خاصی هم عبارت از تسبیح و تقدیس خداوند متعال است و در اصطلاح به معنی خلاف نسیان است ؛ احضار امری در ذهن به نحوی که همواره بماند و غایب نشود .

خواجه عبدالله « انصاری » گفته است :

ذکر را سه درجه است (ذکر ظاهر ، ذکر خفی و ذکر حقیقی)

- شیخ امین علاالدین «نقشبند» ، در مورد ذکر چنین نوشته است:

(ذکر در مصطلحات تصوف ، ذکر و یاد کردن خداوند سبحانه تعالی و مدح و ستایش بر ذات احدیت او را معنی میدهد ، مثل اینکه بگوید « سبحان الله ، الحمد لله و لا اله الا الله » همچنان دعاها و درودها و ضمناً کلمه ذکر در قرآن کریم بمعنی نماز و بمعنی قرآن کریم آمده است.

ولی کیفیت ذکر صوفی دو نوعست ذکر به زبان و ذکر به قلب ، بعضی طرق صوفیه بذکر لسانی تمایل دارند و بعضی آنها بذکر قلبی گرایش مینمایند و بعضی هر دو ذکر را یکجا تائید می کنند که اول بذکر لسان آغاز می گردد بعد از آن پس از اعتیاد آن بذکر قلبی تحول می نماید . « ۱ »)

- امام محمد غزالی در کتاب (کیمیای سعادت) چنین نوشته است:

(بدان که مقصود و لباب همه عبادتها ، یاد کرد خدای تعالی است که عماد مسلمانی نماز است و مقصود از وی ، ذکر حق تعالی است . رسول «ص» را پرسیدند که « از کارها چه فاضلتر ؟ » گفت: « آنکه بمیری و زبان تو تر بود به ذکر حق تعالی . »

- دکتر محسن کیانی در صفحه « ۴۱۳ » « تاریخ خانقاه در ایران ، چنین نوشته است :
(استاد عبدالرحمن بدوی می نویسد:

مجالس ذکر صوفیه از زمان حسن بصری « ۱۱۰ هجری » در مسجد بصره و به وسیله او دایر شده بود و در حدود سال « ۱۲۰ هجری » هم عیسی بن زادن در ابله « جای نزدیک بصره » مجلس ذکر ترتیب داد. « ۲ »)

ذکر خفی:

- ذکر خفی آن است که سالک پیوسته به یاد خدا بوده و در نفس و قلب مراقب حالات خود باشد، چنین ذکر به زبان آورده نمی شود، بلکه سالک با تمام وجود متذکر معنی ذکر بوده و خود را در یک حال و هوای روحانی قرار می دهد .

۱ - صفحه (۲۴۴) کتاب (حقیقت تصوف و بحثی از طریقه نقشبندیه) مولف : شیخ امین علاالدین «نقشبند» .

۲ - تاریخ خانقاه در ایران ، صفحه « ۴۱۳ » : مولف : دکتر محسن کیانی .

- محمد صادق «المجددی» در مورد ذکر خفی چنین مینگارد:

(ذکر خفی بر ذکر جهر مزایای زیادی داراست . علاوه بر این اوامر صریحه در ذکر خفی ، فعل حضرت خاتم الرسالت ﷺ فضیلت ذکر خفی را اثبات می نماید . بطور تواتر روایت شده که حضرت مرشد اعظم ﷺ بعد ادای نماز بامداد در موقعیکه نماز را ادا میکردند در همان موضع الی طلوع الشمس سکوت تام را مراعات نموده به تفکر و مراقبه مشغول می بودند ، همچنان بعد از ادای عصر الی وقت مغرب به همین سکوت دوام میفرمودند .

این دو وقت را کتب فقهیه وقت فرض تقدیری می نامند و حسب فرموده حضرت مرشد اعظم ﷺ در این دو وقت نماز نفل را مکروه میدانند .

این است که مشایخ طریقه صدیقیه این سنت فعلی را متابعت نموده و همیشه خود اوشان و مریدان شان را امر می کنند که این دو وقت را بذکر قلبی و تفکر در آیات معجزات خداوندی و ترقب فیض از بارگاه بی نیاز صرف نمایند .

ضمناً «مجددی» به ادامه چنین مینگارد :

لهذا ؛ حضرات مشایخ طریقه مجدیه نقشبندیه صدیقیه اولاً با صلاح این قطعه گوشت «قلب» شروع و مستر شدین را بذکر خفی در قلب صنوبر امر نموده میفرمایند :

طالب بعد توبه و انابت و بیعت بدست شیخ مقتدی حسب ارشاد او شان اسم ذات اعنی «الله» را که مستجمع جمیع صفات است با ملاحظه معنای بیچونی و بیچگونگی ، قلب خود را با اسم مذکوره ذاکر تصور نموده و قلباً با این اسم مشغول ذکر باشد .

موضوع قلب را زیر پستان چپ به سه انگشت معین کرده طالب را امر می نمایند که در وقت ذکر لب بر لب ، دندان به دندان گذاشته چشم های خود را به مژگان پوشیده زبان را بکام چسپانیده در عالم خیال چنین تصور کند که قلب او بذکر اسم «الله جلاله» با ملاحظه معنای مذکور مشغول است و نفس خود را از دماغ خود خارج کند بطوری که آمد و رفت نفس در حرکت قلب و ذکر متداخل نشود «۱» .

ذکر جلی:

- ذکر جلی عبارت است از بیان و تلفظ کلمات ذکر ، در حالت و قالب خاصی که موجب فعالیت و جریان مناسبی در وجود سالک می گردد .

۱- کتاب «رهنمای طریق» صفحه «۵۶ - ۵۸» مؤلف : محمد صادق «مجددی» .

سمع:

- سماع در ریشه عربی از واژه سمیع و سمع که به معنی مصدر و اسم می باشد گرفته شده و به معنی :

(شنیدن و شنواندن ، گوش دادن ، سخنی که شنیده می شود، شهرت و نام نیک ، یادشدن ، صدایی که از هر چیزی برآید ، و ترانه شنیدن) استعمال شده و در اصطلاح صوفیان وجد و سرور، رقصیدن و چرخیدن سالک در حالت فردی یا به صورت اجتماعی می باشد که با آداب و تشریفات خاصی انجام میگردد.

- سماع در اصطلاح صوفیه حالت جذبه و اشراق و ازخویشتن رفتن و فنا به امر غیر ارادی است که اختیار عارف تأثیری در ظهور آن ندارد.

- صوفیه می گویند که سماع حالتی در قلب و دل ایجاد میکند که « وجد » نامیده میشود و این وجد حرکات بدنی چندی بوجود می آورد که اگر این حرکات غیر موزون باشد « اضطراب » و اگر حرکات موزون باشد کف زدن و رقص است.

- سماع آوازی است که حال شنونده را منقلب گرداند و همان صوت با ترجیع است .

- سماع موجب می شود که سالک واصل شود و توجهی به علل و مبادی نداشته باشد و نبیند مگر خدا را، در حقیقت سماع انتباه است و توجه است به سوی حق .

- سماع غذای روح و ذکر غذای قلب است ، ضمناً اهل سماع دو گروه هستند:

(یکی لاهی و دیگری الهی !)

لاهی از جهت فتنه باشد و الهی برای ریاضت و مجاهدت و انقطاع دل از مالوفات .

- مولوی جلال الدین بلخی می گوید:

(چون مشاهده کردیم که به هیچ نوع به طریق حق مایل نبودند و از اسرار الهی محروم می ماندند به طریق لطافت سماع و شعر موزون که طباع مردم را موافق افتاده است ، آن معانی را در خورد ایشان دادیم .)

- عبدالرحمن بدوی ، در کتاب : شهیده العشق الالهی ، صفحه ۳۲ ، چنین می نویسد:

(نخستین حلقه سماع را علی تنوخی ، یکی از یاران سری سقطی متوفی « ۲۵۳ هجری » در بغداد بر پا کرد .)

قابل تذکر است که:

مشایخ با تشکیل مجلس سماع مخالف هستند، برخی از آنان با هر نوع ساز و آواز و رقص مخالف بودند و بعضی هم از اینکه حالت معنوی و روحانی ، به شکل مادی و شهوانی در آید به آن مخالفت می ورزیدند .

و ضمناً فقیهان اسلامی هم با سماع صوفیان مخالف بودند و آن را حرام می دانستند و به عنوان لهُو و لعب از آن انتقاد می کردند و یکی از موارد اختلافات آنان با صوفیان ، همین مسئله سماع بود . چنانچه از « جنید ، نوری و ابو حفص حداد » چنین نقل شده است:

(اگر مریدی به سماع علاقمند باشد ، هنوز به حد کمال نرسیده و به بازی متایل است و از او کاری نیاید .)

ضمناً شیخ احمد غزالی موسس طریقت غزالیه ، در باب سماع رقص چنین گفته است :

(آنچه حرام است ملامهی و فسق و فجور است که در قرآن به « لهُو الحدیث » تعبیر شده است ، نه مطلق شعر و آواز .)

همچنان حافظ « شیرازی » چنین سروده است:

صلاح کار کجا و من خراب کجا
ببین تفاوت ره کز کجاست تا به کجا

چه نسبت است به رندی صلاح و تقوی را
سماع و عظم کجا نغمه رباب کجا

دلم ز صومعه بگرفت و خرقة سالوس
کجاست دیرمغان و شراب ناب کجا

- تقی الدین احمد بن تیمیه چنین می گوید:

(اصل این مساله آن است که بین سماعی که در دین از آن استفاده می شود و سماعی که برای سختی و تنگی بدان اجازه داده می شود و به دیگر سخن بین « سماع متقربان » که به منظور قربت و « سماع متلعبان » که برای بازی و شادی انجام می شود ، فرق گذاشته شود .

اما سماعی که خداوند بلند مرتبه برای بندگانش مقرر کرده است و همچنان صحابه ، تابعین و پیروانشان که برای صفای دلها یشان و پاکی جانیشان بر آن گردهم می آمدند ، همان سماع آیات خداوند بلند مرتبه و سماع پیامبران و اهل علم و معرفت است .)

- امام محمد غزالی چنین گفته است:

(سماع بر سه قسم است .

۱- به غفلت شنود و برطبق بازی که این کار اهل غفلت بود و دنیا همه لهُو و بازی است و این نیز از آن بود .

۲- در دل ، صفتی مذموم بود به امید وصال شوق زیاد شود یا سرودی شنود که در وی حدیث زلف و خال و جمال باشد و در اندیشه خویش بروی فرو آورد ، این حرام است .

۳- دردل وی، صفتی محموده باشد که سماع آن را قوت دهد. « ۱ »)

- مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » چنین نوشته است:

(خواجه عبدالله انصاری گفته است : نکته سماع ، حقیقت بیداری توجه است ، و سماع بر سه درجه است : « سماع عامه ، سماع خاصه و سماع خاص الخاص » است . « ۲ »)

۱ - کتاب « کیمیای سعادت » جلد اول ، باب آداب سماع و وجد ، صفحه « ۳۶۹ » نوشته : ابو حامد ، امام محمد غزالی . (به تصحیح احمد اسلام)

۲- کتاب « شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری هروی » صفحه « ۲۷۴ » مولف : مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » .

فصل یازدهم

دیدگاه مولانا « سعید افغانی » در مورد شیوه عرفان
خواجه عبدالله « انصاری » .

- آداب ظاهری عرفان .
- آداب پوشیدن خرقه .
- آداب نشستن و برخاستن .
- آداب رفتن به خانه .
- آداب طعام خوردن .
- آداب رفتن به مهمانی .
- آداب شنیدن موسیقی .
- آداب سفر رفتن .

دیدگاه مولانا « سعید افغانی » در مورد شیوه عرفان خواجه عبدالله « انصاری »

مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » که در سال « ۱۹۶۸ میلادی » از بخش « فلسفه و الهیات » پوهنتون جامع الازهر مصر؛ درجه علمی « دوکتورای » خویش را بدست آورده است، بیشتر از « ۳۷ جلد کتب و یکهزار و پنجاه عنوان مضامین » نوشته است، که اکثریت آن در رابطه به « فلسفه، عرفان و تصوف » میباشد. و بخصوص تحقیق و تالیفات شان در رابطه به « مکتب، روش و دیدگاه » شیخ خواجه عبدالله انصاری، ابو علی ابن سینا، علامه سید جمال الدین « افغانی » و سایر مشایخ و بزرگان دینی و علمی؛ نشان دهنده آن است که ایشان خود نیز در این مسلک به مقامی لازمی رسیده است.

مولانا داکتر سعید افغانی در کتاب تحقیقاتی خویش بنام « شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری هروی » که از جانب محترم عزیزالله علی زاده مالستانی از زبان عربی به زبان دری ترجمه شده است؛ در رابط مواعظه و نصایح « خواجه بزرگ » نیز تذکر بعمل آورده که از آن جمله در مورد شیوه عرفان خواجه عبدالله « انصاری » مختصراً چنین نگاشته است:

شیخ الاسلام خواجه عبدالله « انصاری » پس از آن که به مطالعات عمیق و کتاب و سنت و آثار سلف صالح پرداخت، برایش یقین حاصل شد که دین اسلام عبارت است از شریعت و حقیقت و آن که شریعت اساس حقیقت است.

یعنی شریعت برای این آمده که مردم را به حقیقت وصل نماید. بعد به این نتیجه رسید که احکام شرعی تنها و سیله ای است برای رسیدن به معرفت حقایق، و معرفت پیدا کرد به آن که معرفت حقایق و اطاعت حق؛ که اول و آخر اوست، غایت نهایی آفرینش است.

چنانچه خداوند تعالی فرموده است:

**سوره ۵۱: الذاریات ایه مبارکه « ۵۶ » : وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (۵۶).
« ما انس و جن را نیافریدیم، جز آن که بپرستند؛ یعنی بشناسند. »**

بنابر این شیخ الاسلام خواجه عبدالله « انصاری » همت گمارد، همت زیادی به شریعت و حقیقت؛ و در تلقینات و حلقات درس خود، مردم را به جانب حیات معنوی متوجه می کرد و به آنان حقیقت عرفان را مطابق کتاب و سنت و آثار تفهیم می کرد.

لازم به یادآوری است که هدف اساسی همه ادیان آسمانی و عرض اصلی از تلاشهای انبیاء و رسولان ، معرفت حق است ؛ کشف آنچه مردم را به رستگاری دنیا و آخرت می رساند . پیامبران به سبب قلوب صاف شان به انوار حق تعالی ، به حق رسیدند و به حق نطق کردند و مطابق حق عمل کردند .

بلی ، همه پیامبران و رسولان می دانستند که هدف اصلی حیات معرفت است . از این رو مردم را تلقین کردند و فهماندند که هدف اصلی حیات ، معرفت و اطاعت حق است .

در این مسیر سلسله انبیاء و رسولان به حضرت محمد « ص » منتهی شد و سلسله ادیان به دین اسلام رسید . انگاه انوار و هدايات دین اسلام در مسیر خود ، به قله کمال صعود کرد ؛ چنانچه خداوند تعالی فرمود:

سوره ۵: المائدة ، ایه مبارکه « ۳ » : ... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا ... (۳) ترجمه : « امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] دین برگزیدم » .

اگر ما تمام آنچه نازل شده و به سیدنا محمد « ص » وحی شده است ، می یابیم که در همه آنها کشف اسرار معرفت حق و اسرار هستی را با مبدأ و معاد آن و وجود و فناء آن می خواهیم .

و ای کسانی که از علم یقین ، عین یقین و حق یقین بحث می کنید ، و ای کسانی که هوای زهد و عبادت و معرفت را دارید ، بیایید به دین اسلام گرایید ، چون در آن سعادت هستی دنیا و آخرت است .

با آن حقوق شناخته می شود و با آن انسان حقایق هستی را از اول تا آخر آن می داند . او دینی است که انسان را به حمایت حقوق ارشاد می کند . به سبب آن انسان می تواند به مردم خدمت کند ، خدمتی شایسته .

اسلام دین علم و قول و عمل است!

بدان سان که اگر کسی بدان شایستگی علم پیدا کند ، به حق علم پیدا کرده است . کسی که مطابق اسلام نطق کند و سخن بگوید ، به صواب نطق کرده و سخن گفته است .

کسی که به اسلام به نیکویی عمل کند ، در آن خیر و سعادت همه مردم را می بیند . به به ، به حال کسانی که اسلام را شناخته و بدان سخن گفته و مطابق آن عمل کرده اند .

آنان رستگارانند به رستگاری بزرگ ؛ چون آنان کسانی هستند که برای رسیدن به حق اعتقاد به حق پیدا کرده اند و برای رسیدن به خیر ، عمل خیر انجام داده اند . به اهداف آنان اغراض مادی و نفسانی تأثیر ندارد و در راه رسیدن به حق از ملامت کردن هیچ ملامت گری وحشت ندارند .

آنان کسانی هستند که برای رسیدنشان به هدفهای عالی، در زندگی خود به دارندگان عزم و اراده حقه توصیف می شوند. آنان عناصر رستگاری و صلاح هستند که جانهای خود را برای خدا و در راه وقف کردند.

آنان عرفای نیکو خصلت و برگزیده و استوانه های بزرگ هستند. آنان کسانی هستند که تقوا پیشه کردند و کسانی که رستگار شدند. بر مردم سزاوار است حیات معنوی آنان را بدنند و هدایتشان هدایت یابند و از انوار ربانی شان بهره گیرند.

عرفان علمی است که به سبب آن ریاضت قلب و مجاهدت نفس شناخته می شود، به گونه ای که در انسان ذوق های مخصوصی حاصل می شود و مشاهداتی به وقوع می پیوندد.

در این مشاهدات و ذوق های مخصوص، حقایق کشف میشود و دقایق شناخته میشود و انسان پروردگارش را با معرفت یقینی می شناسد که از هیچ سوئی شک بر آن وارد نشود.

این چنین معرفتی مشعر است به سعادت که هیچ سعادت دیگری با آن معادل شده نمی تواند، سعادت حسیه باشد یا عقلیه.

گویند: وقتی عدد عارف نماها زیاد شد، آنان از اعتدال بیرون شدند. اباطیل و خرافات و بدعت ها را زیاد کردند.

شیوخ محقق از اهل عرفان به تبلیغ و بیان و تالیف برخاستند تا مردم را از گمراهی نجات دهند و به مسیر حق هدایت کنند.

این حرکت از شیخ جنبید رحمه الله از بغداد آغاز شد، و ابو نصر سراج و شاگرد او ابو عبدالرحمان سلمی و شاگرد او عبدالکریم «قشیری» و آنگاه شیخ الاسلام عبدالله «انصاری» در خراسان وی را تأیید کردند.

مسلم است که خواجه عبدالله «انصاری» عرفان خود را از کتاب و سنت و آثار سلف صالح اخذ کرده و آن را از خرافات و بدعت پاک کرده و بر جان خود تطبیق کرده است.

انگاه برای شاگردان و مریدان خود به خوبی تلقین کرده است، چون عرفان در عصر او وسیله ای شده بود برای استثمار و خرافات زیادی در آن جای گرفته بود. وی برای تجدید آن برخاست و عرفان را به آداب ظاهری و آداب باطنی تقسیم کرد.

۱- آداب ظاهری عرفان نزد خواجه عبدالله «انصاری»:

خواجه عبدالله «انصاری» برای شاگردان و مریدان خود در این باب رساله ای به زبان دری املا کرده است ، به نام مختصر در آداب صوفیه و روندگان راه حق در آن مطلب آتی آمده است:

شیخ الامام ابو اسماعیل خواجه عبدالله «انصاری» می گوید : بدان که عرفان عبارت است از چهار امر: « صفا ، وفا ، فنا ، بقاء » است.

سهل تستری گوید :
عرفان ، صفا از تیرگی ها و پر بودن از فکر و بریدن به سوی خدای تعالی است از خلق .

انگاه شیخ الاسلام گفته است:
بدان که اهل عرفان را آداب زیادی است در نشستن و برخاستن ، خوابیدن ، پوشیدن لباس ، خوردن ، آشامیدن ، خواندن ، گوش دادن و درحضر و سفر ، بلکه در همه حالات .
بنابر این هرکس خرقة را دربر می کند و خود را به هیئت عرفا در می آورد ، لازم است که آداب آنها را بداند و بدان عمل کند ، تا ظاهر خود را به برکت رعایت آداب ظاهری عرفان زینت داده باشد . انگاه باطن خود را به حقیقت عرفان آرایش دهد .

چنانچه گفته اند : کسی که ظاهر نمکین دارد ، باطن صحیح دارد .

پس بر سالک لازم است که آداب ظاهری را رعایت کند ، تا باطن او به رنگهای حقیقت کامل گردد ؛ چه ، اثر باطن در ظاهر تجلی می کند و ظاهر دلیل است بر باطن ، آنچنان که دود دلیل است بر آتش ، و غبار دلیل است بر هوا ، و شاگرد از استاد خود روایت می کند . انگاه آداب ظاهری را به هفت نوع تقسیم کرده است .

۲- آداب پوشیدن خرقة:

شیخ الاسلام در آداب پوشیدن خرقة گفته است:
هر کس که برای اولین بار می خواهد خرقة بپوشد، باید به دست مرشدی باشد که با او در شریعت و طریقت موافق باشد، یعنی عالم به اصول شریعت و دانا به آداب طریقت و واقف بر اسرار حقیقت باشد.

به قسمی که اگر برای مرید در شریعت مشکلی پیش آید، او با علم خود توان حل آن را داشته باشد. اگر در طریقت او واقعه ای رخ دهد، وی با معرفت خود توانایی توضیح آن را داشته باشد. اگر در نزد او در مورد حقیقت سرّی یافت شود، وی با بصیرت خود توانایی کشف آن سر را داشته باشد.

سپس شیخ الاسلام گفته است:

مرید نباید خرقة را از دست اولاد مرشدین که توسط پدرانشان به عرفان و تصوف شهرت پیدا کرده اند بپوشد؛ از آن جهت که آنها در نزد مردم و پادشاهان و ابناء دنیا اعتبار دارند و از آن جهت که شهرت و مریدان و بستگان زیاد دارند و سلاطین احترامشان می کنند.

این نوع مردم لیاقت ندارند مرشد اهل معرفت باشند؛ زیرا از صحبت شان جز فساد چیز دیگری دستگیر نمی شود.
« بلی، ولایت با میراث نیست، و اولیاء الله تعالی، شهرت و اعتبار نزد امرا و ثروتمندان را دوست ندارند. »

و نیز گفته است:

لازم است مرشد پایبند به سنت باشد، زیرا بدعت گذار بر کسی ولایت ندارد. اگر بدعت گذاری را دیدی که عمل خارق عادت از او سرزد، باید از او حذر کنی و فریبش را نخوری، چون آن خوارق عادتی که از او صادر شده است، دامها و حيله شیطان است؛ برای اینکه شیطان دامها و حيله هایی دارد و می خواهد مردم را توسط اهل بدعت گمراه نماید.

بر صاحبان بصیرت لازم است خود را از دامها و حيله های او حفظ کنند. بزرگترین چیزی که عامه مردم را گول می زند، زهد و نماز اهل بدعت است، زیرا او زهد می فروشد و عبادت می کند تا مردم به او فریفته شوند و از او پیروی نمایند.

اهل بدعت خود را با جامه محبت به مردم نزدیک می نمایند، تا به تاریخ در دل های مردم بذر بدعت را بیفشانند، تا آنان را از طریق سنت « و صراط مستقیم » منحرف سازند.
اگر به نظر دقیق بنگری، در عاقبت کارهای آنان کفر و ضلالت را می بینی. از صحبت اهل بدعت پناه به خدا می برم.

پس سزاوار است که مرید خرقة را از دست مرشد پایبند به سنت و عالم به شریعت و طریقت و حقیقت دربر نماید.

انگاه گفته است:

کسی که خرقة ای را می پوشد ، لازم است که سختیهای طریقت را تحمل کند و به ریاضت و مجاهدت صبر نماید و از عزم و اراده ای که در تصوف و عرفان کرده است برنگردد ، چون مرتد از طریقت ، زشت تر است از مرتد از شریعت ، تا آن جای که صوفی ها گفته اند: « طلب مال بعد از زوال محال است » .

انگاه تفصیلات دیگری را در انواع پوشیدن خرقة و لباس پینه ذکر کرده است . از ضمن تفصیلات او ظاهر می شود که کلمه « تصوف » از صوف گرفته شده است و آن که اول کسانی که لباس پشمینه پوشیدند ، حضرت آدم « ع » و حوا بودند . و گفته شده است که حضرت موسی « ع » نیز لباس پشمینه می پوشید ، و آن که لباس پشمی بهترین لباس است.

از آنچه شیخ الاسلام و عرفای دیگر در مورد پوشیدن خرقة و جامه پینه پینه گفته اند ، آشکار می گردد که هیچ باعث و انگیزه ای برای پوشیدن خرقة نیست ، جز آن که باید غرور نفس شکسته شود و برای آن که انسان از لباس صلحا حیا کند و اعمال خلاف شریعت را مرتکب نشود و برای انجام نیکوترین عبادات و معاملات بپاخیزد و حیات خود را در راه خدای تعالی وقف نماید ، تا رسالت زندگی اش به بهترین وجه کامل گردد ، و رنه تنها پوشیدن خرقة و جامه پینه دار در دین اسلام ضروری نیست و تکلیف به پوشیدن آن در کتاب و سنت نیامد است.

بلی ، برای آن معنایی می توان یافت ، و آن که حضرت محمد « ص » و اصحاب او ، لباس پینه زده را می پوشیدند برای آن که به مردم بیاموزند که لباسها یشان را تا زمانی که قابل استفاده است نباید ضایع نمایند و خود را برای به دست آوردن لباس گران قیمت به زحمت بیندازند؛ چنانچه این کارشان اساس فلسفه خود کفایی و دوری از اسراف و تبذیر است.

لباس پینه دار آنها ، مانند لباس پینه داری که صوفی نما ها در بر می کنند نیست ، که لباس خود را با صدها پاره می دوزدند و این چنین از امور احکام دین نیست ؛ چون به خوبی ثابت شده که دین برای اسانی آمده است ، نه برای دشواری.

پس خوب ترین توجیه در پوشیدن خرقة این است که این کار در اوایل عادت بود از عادات ، و تقلیدی بود از تقلید در لباس صلحا و متقین ، چنانچه راهبان مسیحی پدران شان را در کارهای تقلیدی شان تقلید می کردند .
لیک در مرور زمان تغییراتی به وجود آمد ، تا زمانی که ما در آن زندگی می کنیم که

شکل لباس صلحا از خرقه و لباس پینه دار قدیمی با رنگ و کمیت و کیفیت آن ، به لباس شیوخ و علما یا عمامه وردا تغییر یافت . و سزاوار است در حق علما و صلحا بگویم که لازمه پوشیدن لباس شیوخ و اهل علم، این است که باطن آنها مانند ظاهر شان باشد ، یعنی علمی که مردم را در فتنه قرار دهد نباشد ، چون اکثر مردم خطاهای اهل دین را به نفس دین نسبت می دهند.

سپس شیخ الاسلام به تحلیلات و ارشادات پرداخته و گفته است که کلمه « صوف » مرکب از سه حرف است : « ص » ، « و » و « ف » .

- « ص » اشاره است به صدق ، صفا ، صلابت ، صبر ، صلاح .
- « و » اشاره است به وفا ، وصلت ، وجد .
- « ف » اشاره است به فرج و فرح .

و کلمه « مرتع » مرکب است از چهار حرف « م » ، « ر » ، « ق » و « ع » .

- « م » اشاره است به معرفت ، محبت ، مذلت .
- « ر » اشاره است به رأفت ، رحمت ، ریاضت ، راحت .
- « ق » اشاره است به قناعت ، قربت و قوه حال و قول صدق .
- « ع » اشاره دارد به علم ، عشق ، علو همت و عهد نیکو .

انگاه بعضی اصطلاحات صوفیه را بیان داشته و در این باب گفته است: مقصود از قول صوفی ها که گویند « خرق الخرقه » (خرقه پاره شده) این است که هر چه از اغیار است بریده شدند. و مطلوب از قول ایشان که گویند . « لا حظ نصیبه » (نصیب او را ملاحظه کن) این است که عیب برارد خود ننگر.

آنگاه شیخ الاسلام در آخر آداب پوشیدن خرقه گفته است: برای عارف رعایت این آداب لازم است ؛ یعنی آنچه را به ظاهر خود را می آریند ، تا راست کردار باشند نه دروغ کردار؛ موافق باشند نه منافق و ریاکار ؛ محقق باشند نه مدعی .

۳- آداب نشستن و برخاستن:

شیخ الاسلام در مورد آداب نشستن و برخاستن گفته است: « بر عارف لازم است با ادب روی سجاده بنشیند، چنانچه در حضور مرشد و استادش با ادب می نشیند. روبه قبله باشد و اعضای بدن خود را خارج از ادب برهنه نکند. پاهایش را پیش روی مردم دراز نکند، و آب بینی خود را بیرون نیندازد و چیزی از دهان خود بر زمین نیندازد.

وقتی دهن دره می کند، آه نگوید، چنانچه رسول الله «ص» فرمود: اگر یکی از شما دهن دره کند، آه نگوید که از آه، شیطان خنده می کند. پیش مردم زیاد بدن خود را مسح و مالش ندهد و با دست خود با موی و رویش بازی نکند. وقتی بر سجاده برای عبادت بنشیند، با حضور قلب و احترام بنشیند و به ذکر حق و فکر حق مشغول باشد و نیز تفکر کند که با کدام طریق ممکن است عبادات او پیش خداوند قبول شود.

لازم است در مجلس زیاد صحبت نکند و صحبت او به قدر لازم باشد. در وقت سخن گفتن دستهای خود را حرکت ندهد و صدای خود را از حد اعتدال بلند نکند.

قال الله تعالی: **سوره ۳۱: لقمان، ایه مبارکه « ۱۹ »: ... وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَأَصْوَاتُ الْحَمِيرِ (۱۹)** « صدایت را آهسته کن که زشت ترین صدا، صدای الاغ است. » و حرکاتی را که خارج از آداب است انجام ندهد.

وقتی بر می خیزد از طرف راست خود برخیزد. در شروع راه رفتن اول قدم راست خود را بردارد، در پوشیدن کفش، اول کفش راست را بپوشد. در بیرون آوردن اول کفش چپ را بیرون آورد.

در رفتار متکبرانه رفتار نکند: **سوره ۱۷: الإسراء، ایه مبارکه « ۳۷ »: وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا ... (۳۷)** روی زمین با تکبر راه نرود. در راه رفتن دست خود را حرکت ندهد. زیاد به راست و چپ ننگرد؛ هم چنین به پیش رو و پشت سر ننگرد. در راه رفتن سخن نگوید، مگر با ضرورت.

در راه رفتن قرآن نخواند و قرآن را در قلب و فکر خود خطور دهد. به بازار نرود، مگر آن که ضرورت ایجاب نماید. در راه رفتن توقف نکند، مگر در صورت ضرورت. از موارد طعنه و تهمت دوری نماید. قدم خود را روی نجاست نگذارد. به سرعت راه نرود.

قال الله تعالی: **سوره ۳۱: لقمان، ایه مبارکه « ۱۹ »: ... وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ ... (۱۹)** (در راه رفتن میانه باش) خصوصاً وقتی با جماعت راه می رود، یا تشییع جنازه، یا عیادت مریض، با ادای نماز جمعه یا جماعت یا نماز دیگری، تا حسنات او به حسب گام های او افزایش یابد.

شکی نیست در آن که شیخ الاسلام در آداب نشستن و برخاستن، مهم ترین آداب را درج کرده است و بر سالک رعایت کامل آن لازم است.

۴- آداب رفتن به خانه:

شیخ الاسلام در حق آداب رفتن به خانه گفته است : هر کسی که می خواهد وارد خانه شود ، پیش از دخول به خانه نزدیک دروازه پاهای خود را به زمین بمالد و بدون وضو به کسی سلام ندهد ، چون « سلام » اسمی است از اسماء حق تعالی .

پس طریق آداب عبودیت برای صاحبان معرفت این است که بدون طهارت سلام نکنند ، چنانچه رسول « ص » روزی از حجره خود خارج شد و با یکی از صحابه رو به رو گردید و او به رسول « ص » سلام کرد .

آن حضرت وضو نداشت ، بر دیوار حیاط تیمم کرد ، آنگاه او را به « علیکم السلام » جواب داد و برای وی گفت : هرگاه وضو نداشته باشم بر من سلام نکن ، چون اگر در این وقت سلام نمایی ، جواب آن را نخواهی شنید .

و نیز گفته است : بر یاران تنان به طور ناگهان سلام نکنید ، زیرا چه بسا افکار شان به حالات دیگری مشغول باشد و القای سلام ، آنها را در تشویش قرار می دهند . خوب تر برای کسی که می خواهد داخل خانه شود ، این است که اول وضو بگیرد ، آنگاه دو رکعت نماز بخواند و بعد به کسی که در خانه است سلام نماید .

از آنچه شیخ الاسلام در آداب رفتن به خانه بیان فرموده ، آشکار می گردد که عرفای بزرگ ، آداب حسن معاشرت را با مردم به وجه احسن و اکمل مراعات می نمایند .

۵ - آداب طعام خوردن:

شیخ الاسلام گفته است :

کسی که می خواهد اکل طعام نماید ، واجب است که اول دست خود را بشوید . بعد بالای پای چپ خود بنشیند . ظرف نان خوری را بالای نان نگذارد . در اول خوردن بسم الله بگوید و در ختم الحمد لله بگوید . آغاز و ختم نان خوردنش را نمک باشد .

لازم است خوردنی در میان ظرف به قدری باشد که بتواند آن را بخورد ، تا در ظرف چیزی از خوردنی باقی نماند .

وقتی شروع به خوردن می کند در هر بار لقمه های کوچک بردار و تا لقمه اولی را در حلق فرو نبرده باشد ، لقمه دومی را در دهان نگذارد و هکذا ...
خورنده طعام از خوردن غذای داغ احتراز نماید و در سرد کردن لقمه با پف کردن با دهان عجله نکند ، زیرا رسول « ص » فرمود: پف کردن طعام ، برکت آن را می برد .

در بین خوردن دندانهای خود را خلال نکند . از دهان خود چیزی بیرون نیندازد . پیش از آن که خوردن طعام پایان یابد ، دست خود را با سفره پاک نکند . در ضمن آداب خوردن بیان کرده که خورنده به لقمه دیگران نگاه نکند و آن که از پیش خود لقمه بردارد ، نه از پیش دیگران ، و آن که تا دیگران از خوردن فارغ نشوند ، دست خود را نکشد .

لازم است بعد از فراغت از خوردن برخیزد و دست و دهان خود را بشوید ، و نظافت دست و دهان و لباس و ریش و ... را مراعات نماید .

از یاد آوری شیخ الاسلام در مورد آداب خوردن ظاهر می شود که عرفان حقیقی ، طهارات و حکمت است و مراعات حقوق نفس و حقوق غیر .

۶ - آداب رفتن به مهمانی:

شیخ الاسلام گفته است:

اجابت دعوت مهمانی لازم است ، مگر آن که ضیافت از مال حرام و یا مال یتیمان نباشد. برکسی که به مهمانی می رود لازم است کسی را که دعوت به مهمانی نشده است ، با خود نبرد و آن که در خانه میزبان در جایی که صاحب خانه نشسته است، نشیند و به اندازه صاحب خانه بخورد. چیزی از خوردنی با خود نبرد ، مگر آن که صاحب خانه به وی تعارف نماید.

طعام پایان یافت ، میزبان نباید مهمان را به نشستن اصرار نماید ، مگر آن که خود مهمان بخواهد .

برای مهمان نیز مناسب است خانه میزبان را با صحبت و داستان اشغال نکند ، مگر آن که میزبان راضی باشد ، زیرا خداوند فرموده است:

فاذا طعمتم ... (هرگاه طعام خوردید ، پراگنده شوید و با قصه گویی موجبات اذیت میزبان را فراهم نسازید .) مهمان در خانه میزبان نباید به این طرف و آن بنگرد و نباید از نوع و قیمت فرش ، ظرف و سایر چیز های صاحب خانه سوال کند.

بر میزبان لازم است مهمان را احترام کند و در ضیافت ، خود را به زحمت نیندازد و فوق قدرت خود غذا تهیه نکند.

سزاوار است آنچه در دسترس دارد برای مهمان آماده نماید . میزبان نباید مهمان را به زیاد خوردن اصرار کند.

باید در نشستن و رفتن او را به زحمت نیندازد . بر میزبان شایسته است که خوردنی حلال را برای مهمان تهیه نماید و نباید در میان خوردن بگوید : این را به این مبلغ خریدم و آن را به این مبلغ . و نباید بر مهمان منت بگذارد.

آنچه شیخ الاسلام در آداب رفتن به دعوت مهمانی تذکر داده است، می رساند که عرفان اسلامی می خواهد محنت و دشواریها را در معاملات اجتماعی مردم از دوش شان بردارد.

۶ - آداب شنیدن موسیقی:

شنیدن آواز موسیقی و چیزی که آواز خوان بدان آواز می خواند ، همواره مورد بحث بوده است . اکثر عرفا شنیدن آواز را با شرایط و آداب مخصوص که موجب زیادت نشاط عرفا می شود ، تجویز کرده اند .

شیخ الاسلام در آداب شنیدن آواز خوش گفته است:
لازم است گوش دادن به زحمت نباشد ؛ خارج از حدود نباشد و عارف با غفلت در مجلس آواز ننشیند .

به کلی بر او لازم است وقت خود را با خداوند حفظ کند . اگر کسی بر او وارد شود ، تا جایی که ممکن است با متانت او را جای دهد .
اگر شخص وارد شونده قوی باشد و او را از جایش حرکت دهد ، نباید با رخوت از جایش حرکت کند ، چون در این صورت به مقصود خود (از استماع موسیقی) نمی رسد .

وقتی از جایش حرکت می کند ، از کسی کمک نخواهد . اگر کسی از او کمک بخواهد ، به قدر توان او را مساعدت کند .

انگاه شیخ الاسلام گفته است : برای شنیدن آواز سه امر لازم است . « مکان ، زمان ، اخوان » .

یعنی مکان وسیع و فارغ از اغیار باشد و گوش دهنده در حضور باشد و از حدود بیرون نشود و با یاران اهل طریقت خود باشد . این گونه شنیدن را عرفا غنیمت می شمردند .

در مورد زمان گوش دادن می گوید شب بهتر است از روز ، تا قلب از وسوسه ها و اغبار فارغ باشد . و در مورد شروط شنیدن آواز خوش گفته است که باید با هم جنس باشد .

سماع از آواز خوان نزدیک به بلوغ جایز نیست ، زیرا محل افت و مجال طعن است و نفس اماره و شیطان هم از دشمنان است .

سپس گفته است:

تنبک زدن توسط بچه خردسال نزد امام شافعی مباح است ، و نزد امام ابوحنیفه حرام است . لکن شنیدن آواز روح است در نزد طایفه عرفا ، به شرطی که مطابق سنت و آداب و موفق شریعت باشد ، تا آن که سبب راحتی ، کرامت و حیات حقیقی و درجات بالا و مکاشفات گردد . پس بر هر شنیدنی هرگاه خارج از حدود و شرایط باشد ، در آن آفت ، معصیت ، تهمت و ضرر دین است .

پیش من محقق است که اسرار آواز شنیدن عرفا را ، نمی داند مگر کسی که از این اسرار بهره دارد . از این رو خواجه عبدالله انصاری گفته است:

سماع « شنیدن » روح است برای طایفه عرفا ، ورنه ظاهر شریعت امتناع دارد از آن که مرتبه شنیدن در اهمیت مانند مرتبه روح باشد . برای اثبات ای ادعای صریح ، دلیلی از کتاب و سنت نمی توان یافت .

۷ - آداب سفر رفتن:

شیخ الاسلام گفته است:

لازم است مسافرت مرید برای سه کار باشد: « زیارت ، ملاقات مشایخ و ریاضت ». پس کسی که اراده سفر دارد ، بکوشد که رفیق موافق و مهربان و صاحب همت و اهل سرو اراده با خود همراه داشته باشد و سفر او به جایی باشد که توانش باشد که بدان جا سفر نماید.

وقتی تصمیم سفر را کرد ، لازم است توشه سفر و آنچه بدان احتیاج دارد با خود داشته باشد و لازم است در سفر همیشه با طهارت باشد.

هرزمانی که در راه رفتن به فراز و نشیب می شود، الله اکبر بگوید و تا می تواند در سفر از مردم چیزی سوال نکند و در مساجد تا ضرورت نباشد ، ن خوابد . از آنچه شیخ الاسلام در مورد آداب سفر فرموده ، آشکار میگردد که خط حیات نزد عرفای بزرگ، به طور جدی در سفر دقیق و معقول است .

در آخر رساله آمده است:

این است آداب ظاهری مرید که در ابتدای امر رعایت آن لازم است ، تالیقت صحبت و همراهی پیدا کند.

اما آداب باطنیه ، برای آن ابواب زیاد و مقامات و منازل است که قابل احصاء نیست . اگر کسی خواسته باشد آنها را بداند ، لازم است کتاب منازل السائرین و السالکین الی الحق شیخ الاسلام خواجه عبدالله « انصاری » را بخواند و از آن استفاده برد .

داکتر محمد سعید « سعید افغانی »

پوهنتون الازهر شریف - قاهره

سال ۱۹۶۸ میلادی ، مطابق ۱۳۴۷ هجری شمسی

ماخذ و منابع :

- ۱- کیمیای سعادت : ابوحامد امام محمد « غزالی » .
- ۲- احیا علوم الدین : ابوحامد امام محمد « غزالی » .
- ۳- معارف الحدیث : علامه محقق منظور « نعمانی » .
- ۴- الفتح الربانی : امام شیخ عبدالقادر « گیلانی » .
- ۵- حقیقت تصوف و بحثی از طریقہ نقشبندیہ: شیخ امین علاوالدین « نقشبندی » .
- ۶- رہنمای طریق : محمد صادق المجددی « آقاییگ صاحب » .
- ۷- الاشارات و التنبیہات : مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » .
- ۸- تاریخ تمدن اسلام : استاد مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » .
- ۹- شیخ الاسلام خواجه عبداللہ انصاری ہروی: مولانا محمد سعید « سعید افغانی » ترجمہ دری : عزیزاللہ علی زادہ « مالستانی » .
- ۱۰- مبادی اسلام : مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » .
- ۱۱- دشرق نابغہ سید جمال الدین افغانی : مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » .
- ۱۲- دنجات او کامیابی لیارد علم او فلسفی له نگاہ : مولانا دکتور محمد سعید « سعید افغانی » سال (۱۳۴۹ ہجری شمسی - کابل) .
- ۱۳- عرفان نظری: داکتر سید یحیی « یثربی » .
- ۱۴- مختصر از ادبیات عرفانی : داکتر محمد افضل « بنوال » .
- ۱۵- تصوف و عرفان : داکتر زرین « کوب » .
- ۱۶- دائرہ المعارف بزرگ اسلام : داکتر زرین « کوب » .
- ۱۷- دہدی اخوندزادہ مولانا نجم الدین : سرمحقق عبداللہ خدمتگار « بختانی » .

- ۱۸- گزیده های از تذکرة الاولیاء عطار: از تورجان « ابروی ».
- ۱۹- حقیقت تصوف و دیدگاه صوفیه ... : صالح بن فوزان « الفوزان » .
- ۲۰- پنج بنای اسلام : قاضی نظر محمد « نیازی ».
- ۲۱- تاریخ سیاسی اسلام : داکتر حسن ابراهیم « حسن ».
- ۲۲- تاریخ خانقاه در ایران : داکتر محسن « کیانی » .
- ۲۳- معاد: استاد مرتضی « مطهری ».
- ۲۴- مجالس العشاق « تذکره عرفاً » : غلام رضا طباطبائی « مجد ».
- ۲۵- تفسیر احمد : مولف امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »
- ۲۶- نماز راه ارتباط با خدا : امین الدین « سعیدی ».
- ۲۷- تاریخ مختصر افغانستان : م . « غبار ».
- ۲۸- کتاب « د عینیت فلسفه » : داکتر سید شیر آقا « حرکت » .
- ۲۹- گنجینه های دانش : خلجالی ، اختریان ، اکبری .
- ۳۰- فرهنگ زبان فارسی : داکتر مشهدی « مشیری ».
- ۳۱- یادداشت های شخصی من از ملاقات با بعضی مشایخ و پیروان طریق تصوفی و عرفانی ؛ در داخل و خارج از کشور : مولف « سعیدی » .
- ۳۲- یادداشت های شخصی من از اشتراک در مجالس عرفانی و تصوفی بعضی طریق ؛ در داخل و خارج از کشور : مولف « سعیدی ».

بیان مختصر در مورد مؤلف



برهان الدین « سعیدی » فرزند مولانا
داکتر محمد سعید « سعید افغانی » در
سال « ۱۹۶۲م. » در شهر کابل ، در یک
فامیل روحانی و فرهنگی چشم به جهان
گشوده است.

برهان الدین « سعیدی » مدیر مسؤل ارگان نشراتی صلح و
تفاهم مولانا سعید افغانی و عضوی شورای علمی مرکز
مطالعات استراتژیک افغان است.

برهان الدین « سعیدی » در رابطه به « کتاب الله ، احادیث ، فقه ،
تجوید ، تصوف و عرفان » تحقیق ، پژوهش ، تتبع و نگارش
انجام داده که در این عرصه چندین « مضامین ، مقالات
و تحقیقات » شان به شمول سه رساله تحت عنوان: صرفی
کیست؟ ، گنجینه ها « مناجات » و « تجوید قرآن الکریم »
به زیور چاپ رسیده اند.

Sufi Kist

Author

Burhanoddin Saidi

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**